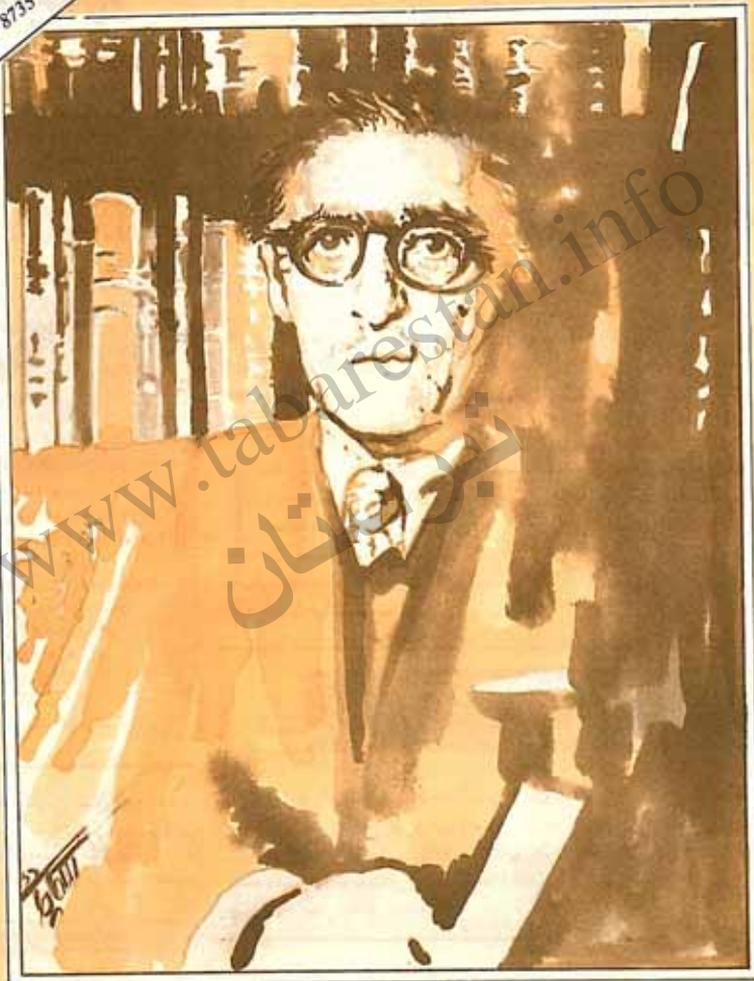
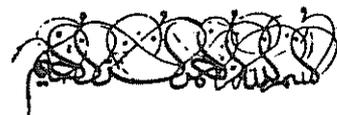


تپیدوا

۳۳
برقنگی، هنری، پژوهشی
(په - آبان ۷۴)
سال چهارم، شماره دوم، ۵۲ صفحه، ۱۵۰ تومان
ISSN: 1023 - 8735



□ آینده بازان / سر مقاله □ نسته بر دل، رفته از یاد / یادی از استاد ابراهیم
پور داود □ بازگشت به خویش، در ثبوت خویشاوندی / پای صحبت پروفیسور دکتر
شاپور رواسانی □ اینک (عینک) گاسه چشم طبیعت □ چند سند از جنش امیر مؤید
سوادکوهی (باوند) □ قلعه رودخان، بزرگترین قلعه تاریخی در ایران □ و ...
□ بخش کیلکی: در زمینه شعر، قصه، ادبیات عامه و ...



شماره ۳۳
مهر و آبان ۱۳۷۴

گیله‌وا

شماره استاندارد بین‌المللی ۸۷۳۵ - ۱۰۲۳
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
محمد تقی پورا احمد جکتاجی
نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)
رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵
نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)
رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)
ساختمان مهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

حروفچینی: هنرواندیشه، ۴۹۳۹۲
لینتوگرافی: آریا
چاپ: توکل، صومعه‌سرا ۲۸۱۰

GILAVÂ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language Journal
Related to the Field of Culture, Art
and Researches

ON GUILAN (Northern Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

IRAN, RASHT

P. O. Box 41635 - 4174

طرح روی جلد: فرید سکاچایی

آن چه در این شماره می‌خوانید:

مطالب فارسی

عنوان

آینده‌بازان / سرمقاله

اخبار فرهنگی، هنری و...

اینک (عینک) کاسه چشم طبیعت / م. پ. جکتاجی

تحلیلی بر واژه گیلکی پرچین / دکتر میراحمد طباطبایی

بازگشت به خویش، در ثبوت خویشاوندی / پای صحبت پروفیسور دکتر شاپور رواسانی

چهار شاعر نوگرا: علی اکبر مرادیان / رحیم چراغی

نشسته بر دل، رفته از یاد: یاد از استاد ابراهیم پورداود / هومن یوسف‌دهی

فرهنگ عامه مردم شمال ایران

برادر غمگینم ماه / ابراهیم رهبر

در شناخت آثار تاریخی گیلان: قلعه رودخان / اسلام فقیری

چند سند از جنبش امیر مؤید سوادکوهی (باوند) / حسین صمدی و زین العابدین درگاهی

پیوند پایدار شعر و موسیقی تبری / محمود جوادیان کوتنایی

پرندگان در باور مردم: اردک / محمود پاینده لنگرودی

لشت‌نشاء، پایتخت عادلشاه / هوشنگ عباسی

آشنایی با فقهای گیلان: مدرس رشتی / غلام‌رضا نجفی

چگونگی تقطیع عروضی اشعار گیلکی، تقطیع شعر افراشته / عباس حاکی

تازه کتاب، اخبار کتاب

نامه‌های رسیده، تاسیانی

مطالب گیلکی

شعر / جعفر بخش‌زاد محمودی - محمود پاینده لنگرودی - منوچهر جراح‌زاده - ۲۵ - ۲۱

محمد دریایی لنگرودی - محمد دعایی - جواد شجاعی فرد - هارون شفیقی -

صالح صابر - حسن فرضی‌پور

ایتا شاخه گل محمدی / محمود طیاری

سیا سال، بوسوخته سال / محمود اسلام‌پرست

شاعران ولایت: ابوالقاسم منتظری

فراخوان گیله‌وا از علاقمندان خود

(پذیرش نماینده افتخاری)

قابل توجه آن دسته از علاقمندان گیله‌وا که علاوه بر خرید و مطالعه مجله، علاقه‌ای فراتر از حد معمول به آن احساس می‌کنند و خود را نسبت به گیله‌وا و حرکتش متعهد می‌دانند و مایلند در بخش و نمایندگی آن به تعداد محدود (حداقل ۱۰ شماره) با مجله مورد علاقه‌ی خود همکاری مستقیم و مستمر داشته باشند: لطفاً با ما تماس بگیرید و حوزه فعالیت و توان کاری خود را مشخص نمایند تا شرایط همکاری به اطلاع ایشان رسانده شود.

دانشجویان عزیز گیلانی و مازندرانی در دانشگاه‌های کشور، گیله‌وا را به اساتید گیلانی و مازندرانی دانشگاه‌ها معرفی کنید. نام و نشانی و رشته‌های تخصصی آن‌ها را برای ما بویسید.

توضیح درباره تاریخ انتشار این شماره

گیله‌وا در شهریور ماه ویژه‌نامه‌ای با عنوان «هشامی» در ۳۶ صفحه چاپ کرده است که ضمیمه شماره ۳۲ منتشر شده است. از این‌رو تاریخ شماره حاضر مختص ماههای مهر و آبان است.

گیله‌وا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب

آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست. استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است.

آینده بازان

حریص و بنجل خر نبودند که با گاری دستی چهارچرخ و جادار و رنگ آمیزی شده و گاه منقوش با یک ترازو دستی گولزنک روسی همه چیز را به $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{3}$ قیمت روز از خانه دارها بخرند و بلافاصله راهی انبارهای کوچک و بزرگ محله باقرآباد شوند. بای صحبت کهنه خرها قدیمی اگر بنشیند دق دل صفتی زیاد دارند، درد دلشان را می خواهند پیش شما خالی کنند. آن‌ها برای کار خود اصول و اعتباری ویژه قایل بودند که اینک - مثل هر چیز دیگر - از تعریف و محک افتاده است.

امروزه انبارهای قدیمی و درب داغان باقرآباد که روزگاری پارکینگ اربابه‌های دستی و اسبی و درشکه‌های شهر بود روی دست محله خواهرامام بلند شده و پس از سالها سکوت و سکون مملو از کالاست. این انبارها آنقدر رونق یافته‌اند که در عصر کامپیوتر دیگر تخصصی عمل می‌کنند. یکی فقط کاغذ باطله جمع می‌کند، یکی پلاستیک می‌گیرد، یکی شیشه انبار می‌کند، یکی معدن آهن آلات شده است، خلاصه این انبارهای بزرگ زباله خشک حالا روی دست بلدی شهر رشت هم بلند شده است.

ذهنیت عده‌ای از جوانان و نوجوانان شهر ما - آن‌ها که به هر دلیل از اندیشیدن دور مانده و خالی از ذهن شده‌اند - برای امرار معاش در چهارچوب جمع آوری این‌گونه وسایل کهنه و از کار افتاده اِشغال است. کوچک ترها، آن‌ها که ۵ تا ۱۲ ساله‌اند و باید تحت تعلیم قرار گیرند از طرف والدینشان به این کار تشویق می‌شوند. پسرچه‌ای که بتواند روزی ۲۰۰ تومان از قبیل اِشغال و معاملات اسباب اثاثیه کهنه و دور ریختنی خانگی کسب درآمد کند یک مرد است، پول‌ساز است پس مقرون به صرفه است که از آموزش باز ماند و به کار خود ادامه دهد. سود مضاعف باز عاید پدر و خانواده او می‌شود چرا که حداقل روزی ۲۰۰ تومان هم از خرج تحصیل او جلو می‌افتد چون با این حساب که چرخ زندگی مردم فرودست پیش می‌رود هیچ آینده‌ای برای کودک متصور نیست.

جوانش هم که ظاهراً چوب شعار باسمه‌ای «آینده‌سازان» مملکت را می‌خورد نه فقط در ذهنیت و اندیشه بکلی تخلیه شده است، بلکه حتی از زور بازویش در کارهای کشاورزی و تولید صنعتی نیز طرفی نمی‌بندد. او به حال خود رها شده است. او آینده را باخته است، آینده باز است.

امروزه از هر کوی و برزن که بگذری عده‌ای جوان را می‌بینی که با گاری دستی در کوچه محلات می‌گردند و جار می‌زنند و هرگونه اسباب کهنه و دور ریختنی را از شیر مرغ تا جان آدمیزاد خریدارند و یا می‌خواهند با مقداری ظرف و ظروف پلاستیکی معاوضه کنند. این‌ها اخلاف کهنه‌خران قدیمی هستند که سابق بر این در ساعاتی از روز محلات شهر را زیر پا می‌گذاشتند. هر خانواده‌ای با صدای مخصوص کهنه‌خر محله خود آشنا بود. آن‌ها اغلب خوش صدا بودند و با آهنگی مخصوص یک سری اسباب خاص را مطالبه می‌کردند، مثل کفش و لباس کهنه، چراغ و سماور شکسته، رادیو و اتوی از کار افتاده و از این قبیل. برخلاف کهنه‌خرهای امروزی که افزون‌طلب هستند و هر چه به دهانشان آمد وقت بی‌وقت هوار می‌کنند از لاستیک و پلاستیک گرفته تا مس و روی و آلومینیوم، از کاغذ و کارتن و کتاب تا حلب و آهن و شیشه، وسایل موتوری و غیرموتوری و چی و چی همه را خریدارند!

در کنار این کهنه‌خران جوان عده‌ای کودک و نوجوان ۵ تا ۱۲ ساله را هم می‌توانی ببینی که توی کوچه پس‌کوچه‌های محلات مختلف شهر با ساک دستی یا کیسه نایلونی می‌گردند و هر چه که به خیالشان بدرد بخور است یا پدر و سرگروهشان سفارش کرده جمع می‌کنند مثل لیوان یک بار مصرف بستنی و «بیخ‌درهشت» و...

از این‌ها گذشته صبحهای خیلی زود یا شب‌ها دیر وقت پسرزنان و پیرمردانی را می‌شود دید که کیسه‌های زباله جلوی خانه‌ها را زیر و رو می‌کنند بلکه چیز بدردیخوری در آن‌ها بیابند - نه - حداقل پلاستیک و کارتن آن را کش بروند. خلاصه از سر صبح تا دل شب بخشی از مردم شهر ما - و کشور ما - بنحوی در حال جمع‌آوری زباله یا فروش آن هستند.

سابق بر این در محله خواهرامام رشت یک بازار کهنه‌فروشی بزرگ دایر بود. لباسهای کهنه از زیر پیراهن گرفته تا پالتو و مانتو، از صندلی کهنه لهستانی تا مبلمان کت و کلفت اشرافی بپید زده، از خنزر پنزورهای موردنیاز خانواده تا وسایل خانگی دست دوم به معرض فروش گذاشته می‌شد (حالا هم هست). کهنه‌خرهای سنتی یا بهتر بگویم سمسارهای دوره گرد مثل تین اجرهای کهنه‌خر امروزی این قدر وقت ناشناس، جغجغو،

فکر جمع آوری زیاده و تولیدن میان آنها در درازمدت مغز او را پوک و فرسوده می‌کند. صورتش را دژم و اندوهگین و دلش را - خواهی نخواهی - در مقایسه با واقعیت‌های تلخ زندگی، چرکین می‌کند و بدرد می‌آورد. خود عاقبت یک شیئی بی‌مصرف و دور ریختنی می‌شود.

تین اجرهای باقرآباد که دست بر قضا شلوار لی می‌پوشند و گاهی هم میان کهنه لباسها، پیراهن و بلوز خارجی دست دوم خوبی گیرشان می‌آید و به تن می‌کنند و از این رو با همتهای «بانک» خود پهلو می‌زنند در برخی مواقع سر معامله‌ای خرد یا کلان از جنس همان کالاهای بی‌بشیز چنان بر سر و کول هم می‌پزند و همدیگر را می‌درند که گویی سال‌هاست پدر کشتگی طایفگی دارند. گاهی هم - بمکس - از سر بی‌خیالی و بیماری با چهارچرخ‌هایشان چنان کورسی می‌گذارند که خاطره مسابقه ارباب‌رانی فیلم بن‌هور را در ذهن متبادر می‌کند.

این‌ها سوغات بیکاری، مهاجرت از روستا، و حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ از جمله رشت است. روستاهای ما از جوانان کنده و به شهرها تزیق بی‌شود. هر روز که می‌گذرد بر تعداد این گروه از کودکان و نوجوانان و وانان افزوده می‌شود و این نشان از یک فقر و فاقه عمومی در سطح همه ماست. آن‌ها که یک شبه ره صد ساله را پیموده‌اند استثناءند و در

این قاعده نمی‌گنجند.

از طرف دیگر رشد کمی این گروه بستگی مستقیم به حجم کالاهایی دارد که معامله می‌شود. امروز زندگی چنان بر طیف وسیعی از مردم کشورمان فشار آورده و بر هستی‌شان چنگ انداخته که آن‌ها نیز در خانه و زندگی خود نسبت به این اشیاء بی‌مصرف و دور ریختنی حساسیت نشان می‌دهند، برایش صرف وقت می‌کنند. اشیاء را دور نمی‌ریزند جمع می‌کنند تا به این دوره گردان جوان بفروشد باشد که از قبلشان پولی عایدشان شود و مرهم زخمشان گردد. پس ذهنیت آن‌ها هم بنحوی درگیر همین خرده‌ریزه‌هاست. اکثریت مردم ما زیر سطح می‌اندیشند.

اینک در عصر ریخت و پاش‌های عظیم مملکتی و مصرف‌زدگی از بالا، جمع‌آوری زیاده به بهانه صرفه‌جویی و مبارزه با مصرف‌زدگی جزیی از دل مشغولی‌های زمانه ماست، و از موهبات آن لابد، ایجاد شغل و بازار کاری چنین!

ضرب‌المثلی است گیلکی و معروف که می‌گوید: «تیره یا اویرا کود، آغوزا بچسبست» حکایت حال و روز ماست.

گیله‌وا



افتتاح دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه در رشت

هم‌زمان با توسعه اقتصادی استان گیلان و دارا بودن موقعیت‌های ویژه سیاسی اجتماعی، به موازات روابط رو به افزایش آن با کشورهای همجوار و به منظور فراهم آوردن تسهیلات لازم از جمله صدور روادید برای اتباع بیگانه و ایجاد فعالیت‌های کنسولی، در تاریخ نوزدهم مرداد ماه دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه در رشت افتتاح گردید. اهداف این دفتر به طور کلی عبارت است از حل مشکلات مسافران خارجی که سابق بر این بایستی به تهران مراجعه می‌کردند، حل مسایل تردد به کشورهای همسایه و مهمانان خارجی که به دعوت خانواده‌های ایرانی وارد استان می‌شوند. گفتنی است پیشتر در شهرهای شیراز، تبریز و مشهد نیز دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه دایر شده است.

فرودگاه رشت بین‌المللی شد

استانداری گیلان اعلام کرد در پی تصمیم جلسه ۱۱ مرداد هیأت وزیران و با توجه به روابط رو به گسترش استان گیلان با کشورهای تازه استقلال یافته حاشیه دریای خزر، فرودگاه رشت برای پروازهای خارجی آماده و بعنوان یکی از فرودگاههای بین‌المللی کشور مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

نمایشگاه بین‌المللی منطقه ویژه تجارتي - صنعتی انزلی

با حکماری سازمان عمران گیلان، وابسته به استانداری گیلان و مجمع نمایشگاهی بازرگانی گیلان اولین نمایشگاه منطقه ویژه تجارتي - صنعتی انزلی در روز سی‌ام مرداد ماه در محل بلوار انزلی برپا گردید. این نمایشگاه که تا ۵ شهریور ادامه داشت از ۶ بعدازظهر الی ۱۲ شب به روی عموم مردم و مسافران گشوده بود. در این نمایشگاه بیش از ۱۲۰ غرفه دایر بود که ۳۵ واحد آن به تعرفه صنایع داخل استان و بقیه به صنایع استان‌های دیگر کشور اختصاص داشت. کشورهای خارجی شرکت‌کننده در این نمایشگاه عبارت بودند از استان آستراخان روسیه، گرجستان، جمهوری آذربایجان، قزاقستان و اوکراین. هدف از برپایی نمایشگاه تکیه بر صادرات غیرنفتی و رشد اقتصادی منطقه و کشور عنوان شده بود.



خواننده عزیز:

افزایش ۸ صفحه بر حجم مجله مرهون لطف عزیزانی است که نامشان در ستون «هر چه از دوست رسد نیکوست» آمده است.

تفاهم‌نامه همکاری‌های دانشگاهی میان گیلان و گرجستان

بدنبال سفر یک هیئت عالی‌رتبه گرجی به سرپرستی آقای شوشیا پولی نماینده رئیس دولت گرجستان در منطقه غرب آن کشور به گیلان، تفاهم‌نامه همکاری‌های آموزشی و تحقیقاتی در زمینه تبادل اطلاعات و منابع علمی و پذیرش دانشجو در رشته‌های زبان، تاریخ و ادبیات فارسی میان دو دانشگاه گیلان و دانشگاه دولتی کوتایسی به امضاء رسید.

افتتاح نمایشگاه اختصاصی صنعتی تجارتي آستراخان روسیه در رشت

اولین نمایشگاه اختصاصی صنعتی - تجارتي آستراخان روسیه در گیلان عصر روز نوزدهم مهر با حضور مقامات استان در محل فروشگاه شهر و روستای گیلان واقع در رشت، خیابان سعدی افتتاح شد. این نمایشگاه تا ششم آبان ادامه دارد و صبح و عصر برای بازدید عموم باز است. گفتنی است بیشتر کالاهای عرضه شده در نمایشگاه مربوط به صنایع شیلات، ماهیگیری، تولیدات کشاورزی و دامداری و همچنین پوشاک است.

محمد امین لاهیجی (م-راما)

شاعر و مترجم

شهریور ۱۳۶۶

حمید قدیمی حرفه

قصه نویس

۱۴ شهریور ۱۳۷۲

هوشنگ پورکریم

نویسنده، محقق و مردم شناس

۹ شهریور ۱۳۷۳

شب شعر گیلکی

در فضای باز و طبیعت سرسبز پیرامون بقعه متبرکه امامزاده صالح در روستای کفتورد شب شعری با حضور نزدیک به ۱۵۰۰ تن از مدعوین و زائران برگزار شد. در این مراسم که از ساعت ۶ تا ۹ بمداز ظهر روز جمعه ۳ مرداد به مدیریت شاعر نام آشنا غلامرضا مرادی اداره می شد تنی چند از شاعران گیلکی برداز از جمله آقایان مصطفی رحیمی پور، حجت خواجه میری، رنجبر، صالح صابر، اکبرباب خسرو، علی اکبر مرادیان به قرائت شعر خود پرداختند. همچنین استاد فریدون پوررضا با اجرای چند قطعه آواز اصیل بومی به گرمی مجلس افزود. اشعار پایان بخش مراسم با شعر خوانی شاعر معروف شیون فومنی همراه بود که بسیار مورد استقبال حاضران قرار گرفت. زحمات قاسم غلامی کفتوردی شاعر جوان و بانای این شب شعر که از اعضای هیأت امنای بقعه متبرکه نیز هست جای تقدیر دارد.

برترین های ورزشی گیلان

- * کسب مدال طلای جهانی توسط عباس ایزدیناه و مسجد استوار در رشته وزنه برداری معلولین و جانبازان
- * کسب مدال برنز کاراته آسیا توسط مازیار فرید خماسی
- * قهرمانی تیم نونهالان و نوجوانان کاراته گیلان در کشور
- * قهرمانی تیم جوانان هاکی گیلان در کشور
- * قهرمانی تیم نوجوانان و جوانان شطرنج گیلان در کشور
- * قهرمانی مجدد حسین آریانزاد در مسابقات شطرنج کشور
- * قهرمانی محمد معصومی در مسابقات ووشو کشور.
- * قهرمانی تیم دانشگاه گیلان در مسابقات قایقرانی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی کشور
- * کسب دو مدال طلا در مسابقات تنیس روی میز دانشجویان کشور توسط فاطمه نیکو خصال و زهرا پور عاشوری.
- * کسب مدال طلا توسط نادر عیوضی و مدال نقره توسط محمدرضا خیراندیش و رضا نصیری در مسابقات قهرمانی قایقرانی آسیا

نمایشگاه گروهی کاریکاتور

مجموعه کاریکاتورهای پنج کاریکاتوریست جوان گیلانی: سیامک اسماعیلی، مجید جمشیدی، داریوش رضائی (برنده جایزه ویژه جهانی جوان از پانزدهمین مسابقه بین المللی کاریکاتور یونیورسی شیمون ژاپن ۱۹۹۴)، کیانوش رضائی و اکبر بنی چنایی از تاریخ ۲۱ مرداد به مدت یک هفته صبح و عصر در محل خانه جوانان گیلان به نمایش گذاشته شد.

پژوهشکده گیلان شناسی

تأسیس اولین پژوهشکده استان شناسی دانشگاههای سراسر کشور بنام پژوهشکده گیلان شناسی دانشگاه گیلان به تصویب رسید. حوزه فعالیت این پژوهشکده در زمینه های مردم شناسی، جمعیت شناسی، جامعه شناسی، فرهنگ و واژگان و ادبیات گیلان و تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی است که در سه گروه پژوهشی تقسیم شده است. این پژوهشکده در دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان مستقر است.

کتابخانه امیرالمؤمنین (ع)

شهریور ماه اسفند کتابخانه بزرگی با زیربنای ۱۲۰۰ مترمربع در ۳ طبقه و با گنجایش حداقل ۵۰ هزار جلد کتاب با هزینه ای معادل ۴۴۰ میلیون ریال به همت آیت الله رودباری در کوی مسجد صفی رشت تأسیس شد. در مراسم افتتاح کتابخانه حضرت آیت الله بیان داشتند. روزگاری رشت دروازه اروپا بوده و فرهنگ آن نسبت به سایر مناطق پیشرفته تر است. پس باید همه مادر احداث مؤسسات فرهنگی و آموزشی پیشقدم باشیم و نشان دهیم که گیلانی فرهنگ دوست در احیای فرهنگ ملی و قومی خود همه وقت آماده و مشتاق عرضه خدمت می باشد.

عکاسخانه شهر

به تازگی در تهران «عکاسخانه شهر» افتتاح شد. «عکاسخانه شهر» وظیفی در حد موزه عکاسی را بر عهده دارد. در این عکاسخانه اولین دوربین های عکاسی و دیگر وسایل عکاسی و نیز عکس های دوران مختلف ایران به نمایش گذاشته شده است. این روزها عکاسخانه شهر نمایشگاهی از عکسهای دوره قاجاریه را به نمایش گذاشته است. در میان عکسهای به نمایش گذاشته شده چند عکس از رشت با مشخصات زیر از مجموعه آقای عیسی دهقانپور به نمایش گذاشته شده است:

جلوه های سرزمین سبز

دومین نمایشگاه عکس جلوه های سرزمین سبز به همت انجمن سینمای جوانان رشت و با همیاری خانه جوان استان گیلان از تاریخ ۲ الی ۹ شهریور ماه در محل خانه جوان برگزار گردید. در این نمایشگاه آثاری از رضا احمدی، علی احمدی، فر، عظیم ادراکی، شاهین بشرا، حجت الله پاکسروی، مسحمن تربیت دوست، علیرضا جلیلی، خسرو خاقانی، رضا خاکی پور طالقانی، فرخ رنجبر، محمد زوار جلالی، معصومه سلیمی، مصطفی شعاع هاشمی، علی طالب آبادی، سیاوش ثانی، رضا مجلسی، نادر معصومی، ریحانه ناصح، مهدی نصیری، بهشته نصیری راد، معصومه نوشین خو، و شهلا هاشم زاده به معرض دید هنر دوستان و محققین گیلانی قرار گرفت.

بازگشایی کتابخانه ملی رشت

کتابخانه ملی رشت که در سال ۱۳۰۶ شمسی (۶۸ سال پیش) به همت روشنفکران و افراد خیر شهر رشت تأسیس و از ۹ ماه قبل بخاطر پاره ای تعمیرات از جمله ایجاد بک مخزن بزرگ دو طبقه تعطیل شده بود، هفته اول مهر ماه طی مراسمی گشایش یافت. کتابخانه ملی رشت در حال حاضر دو سالن مطالعه برای آقایان و خانها هر یک به ظرفیت ۴۰۰ صندلی، اطاق ویژه برای محققان، مخزن های مطبق با گنجایش بیش از ۱۰۰ هزار جلد کتاب دارد. این کتابخانه که یادگار دوران معارف پروری شهر رشت است از طریق هیأت انسا و کسک های مردم اداره می شود.

- ۱- تصویر نصرت الدوله این عکس در عکاسخانه برادران خاچاطوریان در سال ۱۳۳۱ ق با چاپ آلبومین گرفته شده است.
 - ۲- مراسم رسمی در رشت با طاق نصرت بدون تاریخ با چاپ آلبومین.
 - ۳- عمارت دارالحکومه رشت، تاریخ ۱۳۲۷ ق با چاپ آلبومین.
- امید است با همکاری دست اندرکاران هنر عکاسی در گیلان و نیز کسانی که عکسهای تاریخی گیلان را در اختیار دارند، شاهد چنین نمایشگاهی در ولایت خود باشیم.



م. پ. جکتاجی

در تلاشی حفظ محیط زیست

آینک (عینک)، کاسه چشم طبیعت

است به قلم جیمز بیلی فریزر^۱، بازرگان هوشمند انگلیسی و آراسته به چند هنر که در زمان فتح‌المیلاد قاجار به ایران آمد و سراسر سواحل جنوبی دریای خزر را دو بار در نور دید و در سفرنامه‌اش موسوم به سفر زمستانی از شرح مسافرت خود به گیلان و رشت یاد کرد. او در روز ۶ سپتامبر ۱۸۳۴ میلادی (۱۶۱ سال پیش) که از رشت و از راه ماسوله عازم تبریز بود از این چشمه و استخر و راه خراب و باطلاقی کنار آن چنین یاد کرده است: «... سرانجام همه کارها روبه راه شد و ما حرکت کردیم و از بسیاری نقاط که به خوبی در طی ماجراهایی که بر من در این دیار گذشته بود به خاطر داشتم، گذشتم به خصوص چشمه آبی بنام اینوک که به بهانه دیدن آن دوازده سال پیش از شهر فرار کرده بودم...»^۲

مستزجم املائی «عینک» را که از متن انگلیسی برمی‌گرداند عیناً به همین صورت «اینوک» ضبط کرده است. این طرز نگارش مرا به یاد حرف پیرمردی از اهالی محل انداخته بود که سالها پیش در مورد وجه تسمیه عینک از او پرسیده بودم و او آن را به گویش خود «آینه aina - آئنگک ainak (= آئینه، آینه کوچک ناشی از زلالی و شفافیت آبگیر عینک) تشبیه کرده بود.

نظری دیگر وجه تسمیه عینک را برگرفته از تشابه شکل این آبگیرها به صورت «عینک» بیان می‌دارد. با یکی دو پیرمردی که به صحبت نشستم گفتند تمام این «سل»‌ها در

پرنندگان مهاجر و محل تفریح روزهای جمعه اهالی شهر به حساب می‌آمد. این استخر در دهه ۴۰ با وضع اسفباری به حال خود رها شده و در دهه ۵۰ بکلی از صحنه زیست محیطی شهر خارج گردید که هم‌اکنون یکی از محلات پرجمعیت و فقیرنشین شهر رشت را تشکیل می‌دهد.

اینک تنها استخر طبیعی و بزرگ بجای مانده از بقایای استخرهای گذشته رشت عینک است که اگرچه به حال احتضار رها شده اما هنوز زنده است و نفس می‌کشد و می‌توان با کمک مردم و دولت ببا برنامه‌ریزی‌های بجای از مرگ زودهنگام آن جلوگیری و برای نسل‌های آینده حفظ کرد.

باید دانست عینک پیش از آن که یک آبگیر یا تالاب باشد یک چشمه است. آبگیر بزرگی است که از زیر آن چندین چشمه می‌جوشد. به همین دلیل است که در روزهای گرم تابستان، حتی در سال‌های کم‌باران استخرهای عینک همیشه پر آب است. وجود چشمه معروف به «چومار سرا» واقع در محله‌ای به همین نام که هنوز از آب آن استفاده مشروب می‌شود در نزدیکی محل عینک خود بهترین گواه این ادعا است.

به روایتی وجه تسمیه عینک هم مأخوذ از عین عربی به معنی چشم و چشمه است. افزون بر این قدیمی‌ترین متنی که از عینک، آنهم به صورت «چشمه» یاد می‌کند، سفرنامه‌ای

شهر رشت در گذشته‌های نه چندان دور به صورت محله‌های جدا اما نزدیک به هم میان درختان جنگلی و بیشه‌زاران انبوه محصور بود. فواصل بین محلات آن را اغلب استخرهای طبیعی یا به تعبیر گیلکی آن «سل»‌ها در برگرفته بودند. سیاحتی که در دوست سال گذشته از رشت دیدن کرده‌اند از آن به عنوان باغ شهری بزرگ بدون دروازه و بارو ذکر کرده‌اند.

مرکزیت شهر از محله بازار «پله میدان» تا محله کیاب «سبز میدان» امروزی بود و بعد از آن از همه سوی پراکنده می‌شد. استخرهای کوچک و بزرگ داخل و خارج شهر ضمن این که زیبایی سرشاری به شهر می‌بخشید، در ماههایی از سال به ویژه فصل تابستان موجبات بروز انواع بیماریها و عفونت‌ها را فراهم می‌آورد که اغلب برای غیریومیان مرگ آور بود.

استخرهای حاشیه شهر به مرور زیر کشت رفت و به صورت شالیزار، توستان و باغهای میوه در آمد و استخرهای داخل محلات به موازات افزایش جمعیت و توسعه شهری بتدریج پرگشته تبدیل به واحدهای مسکونی شد. یکی از بزرگترین و زیباترین این استخرهای طبیعی، استخر معروف به جفت‌سلان (= دو استخر) در مجاورت اراضی «زمین» طیاره یا بالون صحرا» (فروگاه سابق) رشت بود که در دهه ۳۰ از تفرجگاههای حاشیه شهر و جای فرود آمدن انواع

اول دو «سل» بزرگ بیش نبود که با راههای باریک بهم ارتباط داشت و نهایتاً شبیه عینک بنظر می آمد. قدیمی ترین سندی که این نظریه را تأیید می کند کتاب معروف به «سفرنامه ملگونف» است. گریگوری والرینویچ ملگونف^۳ که در سال ۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ میلادی (۱۳۵ سال پیش) سواحل جنوبی دریای خزر را دیده بود در سفرنامه خود می نویسد: «... در سه (یا چهار) ورستی (شهر) عینک است که (بباید) به دو دریاچه تقسیم می شود و شبیه به عینک است. اینجا محلی است استراحتگاه هم برای اهالی و هم برای پرندگان) و شکارگاه است. (وقتی که از سردر می شویم دریاچه در سمت راست است).»^۴

به احتمال زیاد منظور از سد باید خاکریزی باشد که هم اینک به صورت جاده اسفالتی میانی این آبگیرها از آن استفاده می شود و از دیگر باریکهای خشکی به مراتب عریض تر است.

استخرهای طبیعی عینک که امروزه به نام دریاچه های عینک از آن یاد می شود در حقیقت آبگیرهایی هستند که در قدیم بوسیله همین باریکهای خاکی موجود به هم ارتباط داشتند. وسعت آبگیرها در سابق البته بسیار زیادتر از زمان حاضر بود و اراضی حاشیه آن نیز وسیع تر و پر از گل و گیاه. شاید بهترین وصفی که در مورد این دریاچه های زیبا شد، مربوط به خاطرات ناصرالدین شاه باشد که در روزنامه ایران (۱۳۰ سال پیش) چاپ شده است.

ناصرالدین شاه در زمستان سال ۱۲۸۶ ه. ق. هوس شکار به سرش زد و سفری به گیلان کرد. از حسن اتفاق در روز ۲۹ ذیحجه که شاه مهبای شکار می شد، هوا صاف و آفتابی و مناسب گردش و تفریح و شکار بود. زعمای شهر عینک را پیشنهاد کردند. سلطان صاحب قران می نویسد:

«... سوار کالسکه شدیم و به جانب عینک رانندیم. از پیشخدمتان: امین الملک، امین حضور، محمدعلی خان عکاسی، محمدحسن خان، حکیم الممالک و غیره و غیره همه بودند. در وسط پل عینک گفتم آفتابگردان زدند. پیشخدمتان و سواران آنجا ماندند. ما از پل رد شده، به راه افتاده، رفتیم. در اول راه باریک و پرآب بود. آب تا سینه اسب را می گرفت اما گیل و باطلاق مطلقاً نداشت. طرفین راه بنفشه آبی و قرمز و درخت شمشاد سبز و خرم و غیره بسیار بود و خیلی صفا و طراوت داشت. از روی اسب دست به بنفشه می رسید و سوار گل می توانست چید. ما خیلی گل چیدیم و رفتیم تا به ده احمد گوراب برسیم. در دست چپ راه بود و طرفین راه درخت توت و جنگل است. بالجملة راه غالباً آب و بسیار گلهای بنفشه و غیره و شمشاد در زمین و یسار روئیده. این راه می رود به بیخان و از آنجا به فومن و توم و شفت و خیلی هم محل تردد و عبور قوافل است رسیدیم به دریاچه ای که منتهای عینک بود.

خلاصه بازگشتیم به آفتابگردان که در وسط پل زده بودند و نماز گزار ده، میوه خورده، باز سوار شدیم. این نوبت پیشخدمتان و غیره را رخصت دادیم که همراهی نمایند و از همان راه که باز آمده بودم باز رفتیم... از احمد گوراب گذشته رو به پیشخان خیلی بالاتر رفتیم. همه جا راه تنگ و آب بسیار بود و بعضی جاها مثل رودخانه تا سینه اسب آب می زد و جایی که توان نشست و صرف جای نموده دست نیامد. راه از دو طرف بنفشه زار است. قرمز رنگش پیاز دار است. امین حضور راهی عرض نمود که از آن طرف دریاچه عینک بود. رفتیم و دو جا پیاده گشتیم. بعضی از راه باطلاق است. لیکن

باقی تمام خوب است. از هر طرفی بنفشه بسیار است...»^۶
دقت کنید سلطان قدر قدرت قوی شوکت پرصوت قاجار را چگونه طبیعت عینک خوش آمده است!

اما اینک تمامی آن منطقه مصفا و پردرخت با بنفشه های آبی و قرمز و درختان شمشاد سبز و خرم و طبیعت باصفا و طراوتش که هوش از سرشاه قاجار رسوده بود دستخوش تغییرات ناشی از دست اندازی انسان و ماشین شده است. وسعت دریاچه ها امروز از ۲۵/۵ هکتار تجاوز نمی کند و کل اراضی ساحلی و حریم سبز پیرامون آن به ۴۱ هکتار می رسد. این نگیں سبز و زیبا و این موهبت الهی که بی دریغ به مردم رشت ارزانی شده است امروز در خطر امحاء محض قرار گرفته است.

جانب شرقی آن را بزرگراه دکتر بهشتی قطع کرده و جانب غربی آن در گلوئی مثلث سه کارخانه دخانیات، تخته سه لاسازی و ولکس بریده شده است. ساحل شمالی آن که به موازات جاده فومن کشیده در اختیار واحدهای تجاری و کارگاهی است و ساحل جنوبی آن را هم واحدهای مسکونی قبضه کرده اند. در حاشیه این باریکه آب که حدود ۲/۵ کیلومتر کشیده شده است جمعاً ۵۰۴ واحد مسکونی و تجارتی شامل ۲۵۷ واحد مسکونی، ۲۳۵ واحد صنعتی، ۵ واحد نانواپی، یک واحد شعبه نفت، ۲ باب مدرسه و ۴ باب کارگاه وجود دارد که تمام ضایعات و فضولات روزانه خود را داخل این استخرهای می ریزند. پس پیدا است تا فکری به حالشان نشود فاجعه زیست محیطی در این بخش از شهر و استان اجتناب ناپذیر است.

توسعه روزافزون شهر رشت، افزایش جمعیت، هجوم مهاجران به شهر و ظهور پدیده حاشیه نشینی در شهر رشت که از سالها پیش شروع شده این شهر را در محاق فضای سبز فرو برده است و این در حالی است که رشت چوب سرابی موهوم به نام شهر سبز را می خورد. تالاب عینک از مزاحم و الطاف الهی است. لایروبی، پاکسازی و احیای آن ضمن این که به نجات یکی از تالاب های کوچک کشور و حفظ محیط زیست در این گوشه از سرزمین پرمهرمان می انجامد مطمئناً به یکی از بزرگترین تفرجگاههای شهری در گیلان و اصولاً شمال ایران منتهی می شود.

اگر این نگیں سبز و زیبا در تهران، اصفهان، شیراز یا مشهد و تبریز می بودی الان با مساعی شهر دارها و استاندارها تبدیل به یکی از بهترین پارک های ملی و بزرگ کشور شده بود و چه بسا جذبیه آن بسیاری از مردم رشت را به نیز به سوی خود می کشاند اما اینجا - در گیلان - با آن جز مزیل و مزبله رفتاری شده است؟

در ساحل شمالی آن انواع و اقسام ضایعات کارگاهی و تعمیراتی اتومبیل از قبیل لاستیک های کهنه، بشکه های سوراخ شده، قوطی های رنگ و روغن ماشین، خورده ها و براده های فلز، ورق های حلب زنگ زده و... در ساحل دیگر سو تاجلوی خانه های کوچک و تو در توی ساحل جنوبی آن انواع و اقسام ضایعات خانگی از قبیل لباسهای پاره پوره، گونی های اشغال، ظروف پلاستیکی سوراخ شده، وسایل بازی و خانگی بی مصرف، پوست خریزه و هندوانه، لاشه موش و گریه مرده و... افتاده است. اگرچه اینها همه به فرهنگ حاشیه نشینی در شهرهای بزرگ منتهی می شود اما نشان از بی توجهی و بی تفاوتی زعمای شهر نیز دارد.

آب عینک، اینک چسکابی است پوشیده از روغن ماشین و مواد نفتی، گندابی است از فاضلاب های خانگی و

کو؟ کجاست آن چشمه ساران گسسته شده؟ آن سسایه ساران و درخستزاران؟ و آن بنفشه ها در بنفشه زاران عینک؟

یکصد و سی سال پیش سلطان صاحبقران و شاه مشکل پسند و خوشگذران قاجار، این جا را آن چنان زیبا و رشک انگیز یافته بسود که در دم دستور داد آفتابگردانی از برای او برپا دارند تا ساعتی را فارغ البال در آن بپارزند. اما اینک بوی تعفن آن مجال یک لحظه درنگ را از تو می گیرد!



از آب چشمه عینک باید وضو می ساختیم و در دامن طبیعت آن به نماز می ایستادیم و این همه طراوت و زیبایی را که خدا به مردم رشت ارزانی کرده است پاس می داشتیم.

افسوس شهر وندان خلفی نیستیم ما.



عینک کاسه چشم طبیعت است و آب آن قطرات اشک خدا که هر لحظه نغمه نمان می کند، به این ناسیاس بندگان خود که کفران نعمت می کنند.

رأیه فضولات صنعتی کارخانه های ولکس و تخته سازی. انسان و ماشین چنان بی رحمانه بر این دریاچه های زیبا چنگ انداخته اند که عرصه زیست محیطی آن شدیداً بر هم خورده است. مرگ آن را به رأی العین می توان دید. دیگر نه فقط مرغان هوا و مهاجر که حتی مرغان ماهیخوار نیز بر فراز آن پر نمی کشند چرا که دیری است بر اثر کمبود اکسیژن محلول ماهیان آن خفه شده مرده اند. حتی قورباغه ها و لاک پشت ها نیز در شرف کوچ از این مرداب اند. استخر عینک امروز فقط جولانگاه مارهای آبی است و بعید نیست این طور که میزان آلودگی آن بیش می رود بزودی حتی مار هم در آن یافت نشود. تنها ماهیان موجود و بومی این دریاچه کپورهای بزرگ معروف به «چلخوس» اند که اغلب خود را به لجن کف دریاچه، جایی که سرچشمه های اصلی جوشش آب استخر است فرود می برند تا از آب درک درستی داشته باشند، ما آدمها که دیری است از مفهوم درست آن غافل مانده ایم.

برتریم از قانون طبیعت که انتقام بر هم زمان نظم خود را دیر یا زود خواهد گرفت. وقتی ادامه حیات برای جانداران میسر نباشد بر انسان نیز سخت و ناگوار خواهد گذشت. انسان های بی تفاوت و ناسپاس خود عاقبت قربانی بی توجهی و قدر ناشناسی خویش خواهند شد. باید به استاد قساتون، دست انسان خاطی را از آن کوکوتاه کرد و ورود ماشین را به آن ممنوع اعلام داشت. باید کاری کرد تا نقش ماهیان نقره ای دوباره بر آب این دریاچه زده شود، باید کوشید تا بال سفید پرنده بر فراز آبی دریاچه گشوده شود و سبزی درختزاران اطراف به چشم آید، باید بار دیگر بنفشه های آبی و قرمز در ساحل آن رخ کنند. باید بهشت طبیعت عینک را بدان بازگرداند و در انفجار آینده جمعیت این شهر، از هم اکنون به فکر آرامش روحی فرزندان خود بود.

کوکو دکان حاشیه عینک در محلات صفه سر و ولکس امروز در فقر محض میان ردیف بشکه ها و کیسه های زباله، با ساک دستی های سوراخ شده و آب آلوده میان گیل بازی می کند. و با مار و مور همدند و اغلب به انواع بیماری های عفونی و پوستی چون دiftery، پرفان، گال و اسهال دچارند. فردای روشن را آیا امید می هست که فرزندان شان در حاشیه این آبگیر روزگاری زیبا (آینه چون آب چشمه) - و هنوز هم از دور زیبا - پارک بازی، کتابخانه، سالن نمایش و باشگاه قایقرانی داشته باشند. قلابی اگر انداخته شود به ماهی برسد. قایق های تفریحی کوچک و بادبانی (نه حتی موتوری) در آن آمد و شد کنند.

خواستن توانستن است. مردم اگر بخواهند و دولت همت کند خداوند حافظ سپرده های امانی خویش است، حمایت می کند.

پانوشت:

James Baillie Fraser - ۱

۲ - سفرنامه فریزر، معروف به سفر زیست‌شناسی. ترجمه و حواشی از دکتر منوچهر امیری. تهران، توس، ۱۳۶۴ - ص ۵۷۸

Grigoriy Valerianovich Melgunov - ۳

۴ - سفرنامه ملگونوف به سواحل جنوبی دریای خزر. تصحیح و تکمیل و ترجمه سمعد گلزاری. تهران، دادچو، ۱۳۶۴ - ص ۱۸۵

۵ - محمدعلی خان عسکرنیاسی دو عکس از این دریاچه گرفته است که در کتاب روزنامه سفر گیلان، چاپ شده است.

۶ - روزنامه سفر گیلان دستخط ناصرالدین شاه قاجار. با تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر سزده. تهران، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷ - صص ۴۹ - ۴۸

۷ - Calvus نوعی کبوتر بزرگ که بر اثر ماندن در لایه های زمین مرداب و لجن آن گورتنش برینتاک است و طعم گیل دارد.

□ سازمان محیط زیست کشور و به تبع آن

سازمان محیط زیست گیلان به موازات

شناخت، ثبت و حفظ زیستگاه های طبیعی

در اقصی نقاط استان، باید به «سل» ها و

تالاب های کوچک حاشیه شهرها و کنار

جاده ها نیز عنایت داشته نسبت به احیا و

حفاظت از آن ها اقدام نماید. اشراف بر

دور نباید موجب غفلت از نزدیک باشد.

□ اگر مجموعه «عینک» در حاشیه شهرهایی

نظیر تهران، اصفهان، شیراز، تبریز یا مشهد

قرار گرفته بود اینک تبدیل به بزرگترین

قطب های توریستی - تفریحی آن شهرها

شده بود.

گیلهوا پیشنهاد می کند:

منطقه عینک می تواند با اراده مردم رشت و حمایت اولیاء امور شهر (استانداری، شهرداری، سازمان محیط زیست، منابع طبیعی، جهاد سازندگی، ارشاد اسلامی و...) به صورت یک پارک ملی زیبا یا مجموعه بزرگ توریستی فرهنگی در گیلان بلکه شمال ایران در آید. برای این کار لازم است آبگیرهای آن پاکسازی شده از آن پس لایروبی گردد و تا حدودی معقول بر وسعت دریاچه ها افزوده شود. اراضی ساحل شمالی (بیشتر تجارتنی) و اراضی ساحل جنوبی (بیشتر مسکونی) بعد از تعیین محل جدید برای سکونت اهالی، کلاً تخلیه شده کاملاً تسطیح گردد و با غرس نهال درختان پرشاخ و برگ (ترجیحاً لیلکی و انار ترش که از درختان بومی و ساحلی ناحیه جلگه ای گیلان هستند) تبدیل به جنگلی کوچک برای وحوشی نظیر آهو و گوزن، مرال و شوکا، خرگوش و جانوران بی آزار دیگر گردد. می توان در گوشه هایی از آن نیز کمپ های توریستی و مثل ایجاد کرد. در زاویه شمال شرقی که هم اکنون مسکونی است و منتهی به میدان... می باشد می توان یک مجتمع بزرگ فرهنگی شامل آمفی تئاتر، کتابخانه، سالن های نمایش آثار هنری و امثال آن ایجاد کرد. جاده های باریک موجود و جدید میان دریاچه ها (به استثنای جاده اصلی «سد خاکریز قدیمی») تخریب شود و به صورت پل هایی نسبتاً مرتفع در آید تا عبور قایق های تفریحی (ترجیحاً پارویی و بادبانی) از زیر آنها در سرتاسر دریاچه ها مقدور باشد.

از قراین برمی آید شهرداری رشت طرحی برای احیای عینک در دست اجرا دارد. جسته گریخته شنیده شده است یکی دو شرکت مهندسی نیز برای احیای تالاب عینک طرحهایی ارائه داده اند بدهی است همه این اقدامات به اراده عموم مردم رشت و زعمای شهر بستگی دارد تا این تالاب کوچک اما ارزشمند را برای همه گیلانی ها بلکه تمام ایرانی ها حفظ کنند.

گیلهوا در این خصوص آماده انعکاس نظرات صاحب نظران است.

تحلیلی درباره واژه گیلگی «پَرچین»

تحلیل مختصر درباره واژه گیلگی پَرچین نشان می‌دهد که واژه‌های اصیل گیلگی دارای قدمت تاریخی درازمدت چند هزار ساله‌اند که تحلیل یکایک واژه‌ها این معنی را به ثبوت می‌رساند.

- ۱- فرهنگ گیلگی = تألیف. ا. مرعشی - ص ۱۱۲
 - ۲- ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلگی = تألیف. ج. سرتیپ‌پور - ص ۱۴۸
 - ۳- فرهنگ واژه‌های فارسی به پهلوی. تألیف دکتر فرهوشی ص ۱۰۵
 - ۴- فرهنگ واژه‌های فارسی به پهلوی. تألیف دکتر فرهوشی ص ۴۴۶
 - ۵- فرهنگ لغات عامیانه - استاد جمال‌زاده - ص ۴۰
 - ۶- فرهنگ فارسی - استاد فقید دکتر محمد معین - ص ۷۲۶
 - ۷- فرهنگ شاهنامه - تألیف دکتر رضازاده شفق ص ۷۸
 - ۸- واژه نامک - عبدالحسین نوشین ص ۱۰۸
 - ۹- تحلیل اشعار ناصرخسرو - تألیف دکتر مهدی محقق ص ۳۱۲
 - ۱۰- تحلیل اشعار ناصرخسرو - تألیف دکتر مهدی محقق ص ۳۲۲
 - ۱۱- لُخوالدین اسمد گرگانی، ویس ورامین - ص ۲۰۵
 - ۱۲- دیوان عثمان مختاری، باهنام استاد فقید جلال همایی ص ۴۳۵. امیر معزی نیز به همین معنی آورده است: زمانه خواست مگر کز بنفشه و سنبل - به گرد لاله و گرد گلش کند پَرچین.
- تهران - ۲۰/۱۲/۷۳

در اشعار قدیم فارسی اغلب با این واژه ناب که واجد معانی نزدیک به معنی کنونی است مواجه می‌شویم. مثلاً فردوسی در شاهنامه، واژه پَرچین را در معانی: حصار، نرده، زنجیرچین، چیده بکار برده است:

سپاه و سلیح است دیوار او
بِپَرچینش بر، نیزه‌ها خار او^۷
و در جای دیگر پَرچین را به معنی دیوارهای کوتاه که از شاخه‌های درختان بر پاکند آورده است:
بفرمود کز نامداران هزار

بخوانید و ز بزم سازید کار
سراسر همه دشت پَرچین نهید
به سُغد اندر آرایش چین نهید^۸
دیگر سخنوران بزرگ ما امثال ناصرخسرو - امیر معزی - عثمان مختاری - قطران تبریزی و سایر شعرا - واژه پَرچین را یا به معنی حصار کوتاه و یا دیواری که از چوب و خار و خاشاک بر پا شده است استعمال کرده‌اند. مثلاً ناصرخسرو، پَرچین را مترادف با واژه حصار چنین آورده است:
گرد دل خود زدوستیشان

بر دیو حصار ساز و پَرچین^۹
و در جای دیگر:
پَرچین شود زدرده، رُخ بی‌دین
چون گرد خود کنی تو زدین پَرچین^{۱۰}
همچنین فخرالدین گرگانی واژه پَرچین را به معنی حصار چنین ذکر کرده:
شب دوشنبه و روز بهاری
که شه باز آمد از گرگان و ساری
سرای خویش را فرمود پَرچین
حصار آهنین و بند روین^{۱۱}
عثمان مختاری یکی از قصاید معروف خود را به چنین مطلع می‌آراید:

ای گرد گل از سنبل پَرچین تو پَرچین
روی بت چین از پی پَرچین تو پَرچین
پَرچین در مصرع اول به ضم «پ» به معنی پَرچین و شکن و پَرچین دوم به معنی دیوارکی است که از چوب و خار و خاشاک گرد باغها می‌سازند تا مانع ورود چارباغان باشد. و واژه چین اول در مصرع دوم نام کشور معروف است و معانی دو کلمه پَرچین در مصرع دوم برعکس مصرع اول است.^{۱۲}

از هر شهر گیلان که با بیرون بگذارید و به سوی روستاهای گیلان رهسپار شوید واژه پَرچین را در زبان محاوره‌ای روستائیان و دهقانان، رایج‌ترین واژه‌ها می‌یابید. پَرچین به چه معنی بکار می‌رود؟ - در فرهنگهای گیلگی درباره معنی پَرچین، چنین آمده است:

«دیوار کوتاه دور باغ یا دور روستا (حفاظ) - پَرچین را از ترکه به هم می‌بافند»^۱
همچنین در جای دیگر: «دیواره‌ای از شاخه‌های درخت یا بوته و خار که محدوده را مشخص می‌دارد»^۲

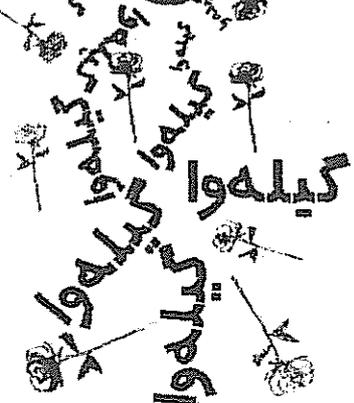
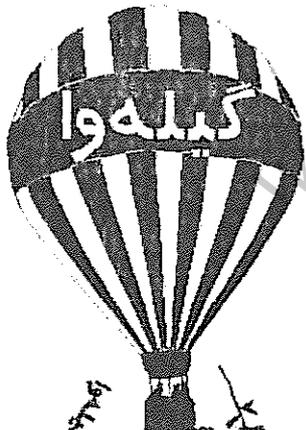
در زبان پهلوی واژه پَرچین درست به همین صورت آمده است: Parčīn^۳
ولی به معنی لِه - واژه لِه‌دار یا پَرچین‌دار در پهلوی، به چنین صورتی، استعمال می‌شده است:
Parčīnak (پرشیناک، پَرچیناک)^۴

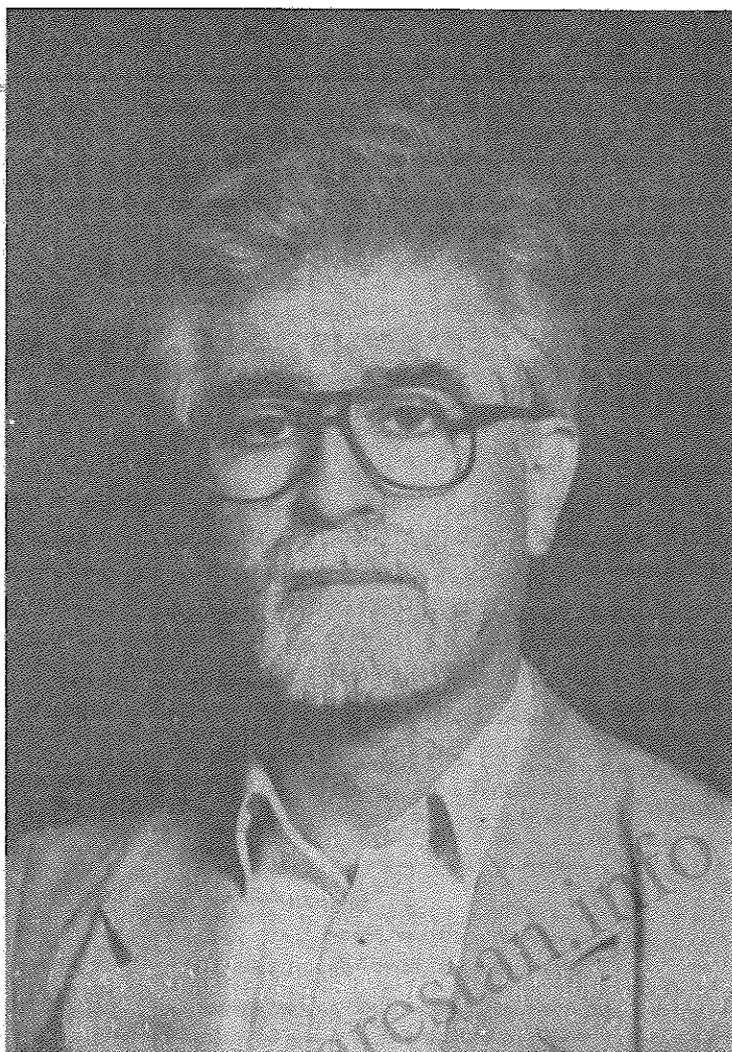
در فرهنگهای قدیم فارسی مانند: صحاح‌الفرس - رشیدی - برهان قاطع و نیز فرهنگهای معاصر، واژه پَرچین نزدیک به همین معنی آمده که در گیلگی کنونی متداول است. حتی این واژه به فرهنگ لغات عامیانه استاد جمال‌زاده راه یافته و چنین آمده است: «نوعی دیوار بی‌استقامت و کوتاه که در روستاها از شاخه درختان برای تعیین حدود باغها و زمین‌های زراعتی سازند»^۵

چنانکه معلوم است پَرچین مرکب از دو بخش است: بخش اول پَره که در گیلگی به معنی لِه است مانند پَره کلاه، پَره آستین... این واژه در پهلوی به صورت پَراک Parrak استعمال می‌شده است. بخش دوم، چین، از واژه چین که در پهلوی به همین صورت Citan بکار می‌رفته است. دانشمند فقید دکتر معین در تحلیل این واژه چنین می‌آورد:

«پَرچین = پیرامون + چین، پیرامون چیده = دیوارگونه‌ای که از ترکه و نی و برگ و علف و خار و مانند آن گردباغ کشند، چوبهای نوک‌تیز، خار، شاخ درخت و مانند آن که بر سر دیوار باغ نهند تا عبور از آن سخت گردد = چیر - کیر - خار بست»^۶

بنابراین، پَرچین، واژه ناب گیلگی است که در پهلوی و فارسی دری، (یعنی در سیستم واحد زبان) نیز وجود داشته است و چون با روش زندگی و کار روستائیان گیلان هماهنگی نزدیک داشته مورد استعمال وسیع یافته است.





بازگشت به خویش، در ثبوت خویشاوندی

پای صحبت دکتر شاپور رواسانی، نویسنده محقق و استاد کرسی اقتصاد اجتماعی دانشگاه الدنبرگ آلمان

آثاری از ایشان که در سالهای اخیر در ایران منتشر شده‌اند:

- ۱- نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورائی در ایران
- ۲- دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری
- ۳- چپاول، جهان سوم چگونه غارت می‌شود
- ۴- نظریه دو دنیا، هفت مقاله در باب همکاری نیمه‌های شرقی و غربی دنیای استعمارگر
- ۵- جامعه بزرگ شرق

پروفسور رواسانی چند کتاب نیز به زبان آلمانی تألیف و در آلمان منتشر کرده است. وی همچنین در اغلب دانشگاه‌های اروپا سخنرانی داشته، مقالات فراوانی را در نشریات داخل و خارج انتشار داده است. او در بیشتر آثار مکتوب و سخنرانیهای خود به جامعه بزرگ شرق بعنوان مهد تمدن انسانی، اعتقادی خالصانه دارد.

این توضیح لازم است که سوالات گیلدها بسیار مفصل‌تر و جامع‌تر از این بود و بدیهی است پاسخ به آن‌ها نیز با اشرافی که پروفسور به مسائل داشتند می‌باید به تفصیل داده می‌شد ولی متأسفانه با توجه به سرآمدن زمان کوتاه توقف ایشان در ایران و تعجیل در سفر به آن بخش از سوالات که مستقیماً به گیلان ارتباط پیدا می‌کرد اولویت و پاسخ داده شد و در نتیجه جواب نیمی از پرسش‌ها به آینده موکول گردید.

پروفسور دکتر شاپور رواسانی در ۱۵ خرداد ۱۳۱۰ شمسی در رشت متولد شد، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در رشت گذراند و از دانشسرای عالی دانشکده علوم دانشگاه تهران در رشته طبیعی با درجه لیسانس دبیری فارغ‌التحصیل شد. هم‌زمان با این دوره تحصیلی در فعالیتهای دانشجویی در حمایت از نهضت ملی کردن صنایع نفت ایران بطور فعال شرکت داشت.

فعالیت‌های او علیه سلطنت پهلوی در جریان سی‌ام تیر ۱۳۳۱ و سپس روزهای ۲۵-۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در رشت باعث شد تا تحت تعقیب پلیس و رکن دوم ارتش قرار گیرد. در ادامه این تعقیب در سال ۱۳۴۱ مجبور به ترک ایران شد اما فعالیت خود را علیه سلطنت در سازمانهای دانشجویی و سیاسی ایرانی در اروپا (آلمان) تا پیروزی انقلاب اسلامی بطور جدی ادامه داد.

وی در آلمان به کار در مشاغل مختلف و ادامه تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۶ از دانشگاه آزاد برلن غربی موفق به اخذ درجه لیسانس در رشته علوم سیاسی و در ۱۳۵۰ در همین رشته از دانشگاه «هانور» موفق به دریافت دکترا گردید. پروفسور دکتر شاپور رواسانی از سال ۱۳۵۳ تاکنون در دانشگاه الدنبرگ آلمان با سمت استاد کرسی اقتصاد اجتماعی کشورهای در حال توسعه مشغول تدریس و تحقیق می‌باشد.

■ آقای رواسانی - در سالهای گذشته، شما کتابی تحت عنوان جامعه بزرگ شرق منتشر کرده‌اید. اصولاً موضوع آن چیست؟ و کار روی آن چه مدت طول کشیده است؟

□ تدوین و تألیف این کتاب نتیجه پنج سال کار تحقیقی است. موضوع اصلی آن نشان دادن و اثبات وجود خویشاوندی قومی و فرهنگی، میان مردمی است که از دره سند تا شمال آفریقا و از کناره‌های آمودریا تا جنوب خلیج فارس بسر می‌برند، مرزهایی که امروز این اقوام خویشاوند اعم از ایرانی، ترک، عرب و تاجیک... را از یکدیگر جدا می‌کند نه فرهنگی، نه قومی، نه اقتصادی، نه زبانی و دینی و نه حتی جغرافیائی‌اند بلکه مرزهایی سیاسی - نظامی است که در سده‌های اخیر بوجود آمده‌اند و استعمار سرمایه‌داری در تعیین این خطوط مرزی نقشی اساسی داشت.

مستشرقین اروپائی، مرزهای امروزی را به دوران باستان منتقل نموده و کوشش کرده‌اند بر این اساس برای مردمی که در درون مرزهای سیاسی - نظامی امروزی بسر می‌برند سابقه‌ای تاریخی، مستقل و جدا از دیگر اقوام شرقی بسازند تا بتوانند به «ملت» به معنای امروزی که یک مفهوم سیاسی است و تعریف آن با توجه به محتوی اجتماعی‌اش در کشورهای مختلف و در یک کشور در دوره‌های مختلف تاریخی فرق می‌کند، ریشه‌ای تاریخی دهند. در توضیح جوامع باستانی شرق برخلاف اصول علمی، نظریات سیاسی و دینی را دخالت داده‌اند.

این یک حقیقت تاریخی است که در هیچ دوره‌ای، هیچ قومی بخود نام سامی نداده، اما مستشرقین اروپائی در مطابقت با متن عهد قدیم، نام یکی از پسران حضرت نوح، سام را به گروهی از ساکنین این سرزمین اطلاق کرده‌اند و سالهاست که سخن از نژاد سامی در میان است.

مثال دیگر اینکه در کتب آلمانی، سخن از اقوام هند - ژرمن در کتب انگلیسی سخن از اقوام هند - اروپائی به میان می‌آید، اقوامی با چنین نامی وجود نداشتند و همچنین تفاوت نامگذاری در کتب آلمانی و انگلیسی نشان می‌دهد که این نامگذاری جنبه سیاسی و نژادی دارد و مطالب دیگر در کتاب درباره بافت فرهنگ شرق است که برای جلوگیری از تفصیل، از آنان ذکر نمی‌کنم

■ این «جامعه بزرگ شرق» تا چه حد مرموز فرهنگ و تمدن و اندیشه ایرانی بوده است؟

فرهنگ استعماری و محافل استعماری بر روی تجزیه اقوام و فرهنگ‌های خویشاوند جامعه بزرگ شرق اصرار کرده و می‌کنند، ما باید بر روی ترکیب و وحدت خانواده بزرگمان را بسازیم.

□ فرهنگ شرق یک خاستگاه معین ندارد، در رشد و تعالی آن همه اقوام شرق و منجمله اقوام ایرانی شرکت داشتند. تعیین سهم هر یک از این اقوام در این تمدن و فرهنگ عظیم، وسیع و ژرف غیرممکن است. زیرا از بدو تشکیل جماعات اولیه و مانگاههای کوچک و یا بزرگ تبادل قومی و فرهنگی میان ساکنین این سرزمین وسیع آغاز شده و بخصوص مهاجرت‌ها که بیشتر در پی یافتن شرایط بهتر زندگی بصورتی آرام، تدریجی و تقریباً دائمی و در پاره‌ای موارد بصورت دسته‌جمعی و سازمان‌یافته انجام یافته‌اند موجب اختلاط و امتزاج قومی و فرهنگی شده زیربنای باستانی فرهنگ شرق یک فرهنگ مرکب است.

■ در این میان آیا گیلان و اصولاً شمال ایران هم نقشی داشته‌اند؟

□ بطور قطع، در شمال ایران و در تمام حاشیه میان جبال البرز و دریاچه خزر، آثاری وجود دارند که اقامت انسان در ازمنه بسیار قدیمی را اثبات می‌کنند. این منطقه به علت موقعیت جغرافیائی خاص، پوشیده بودن از جنگل و نزدیکی به دریا،

نهضت میرزا کوچک خان

و اولین جمهوری شورایی در ایران

دکتر شاپور رواسانی



وجود غارهای کوهستانی، مسکون بود. تحقیقات اهلر، وجود گروههای انسانی در سواحل جنوبی دریاچه خزر را اثبات می‌کند در تحقیقات باستان‌شناسی این مطلب گفته می‌شود که اقوام آریایی در هزاره سوم از طریق حاشیه جنوبی بحر خزر از شرق به غرب این دریاچه مهاجرت کرده‌اند. احتمالاً کاسیان این راه را طی کرده در مناطقی سکونت یافته با ساکنین اولیه اختلاط قومی و فرهنگی داشته‌اند.

در این رابطه تحقیقات باستان‌شناسی نتایج حاصل از حفاریات در منطقه کوهستانی رودبار بسیار مهم‌اند. احتمالاً در زمانهایی که کناره‌های دریاچه خزر بیشتر از حالا به سلسله جبال البرز نزدیک بود، در ارتفاعات حاصلخیز دامنه‌های شمالی البرز، در حاشیه باریک میان سلسله جبال و دریا اقوامی ساکن بودند که آثار هنری‌شان در مارلیک بدست آمده است.

تحقیقات دیگری نشان می‌دهند که نفوذ فرهنگ (کاسین) تا پاکستان امروزی می‌رسد و نه تنها با شمال بلوچستان و سرزمین گوال بلکه علاوه بر آن از طریق مرز افغانستان به دره پشاور مربوط می‌شود.

■ آیا در طول تاریخ کهنسال ماگیلکان

اثرگذار بوده‌ایم یا فقط تأثیر پذیرفته‌ایم؟ □ هیچک از اقوام شرق منجمله ساکنین شمال ایران و حاشیه البرز یا دریاچه خزر را نمی‌توان بطور مطلق اثرگذار و یا تأثیرپذیر دانست. دادوستد، تبادل و نفوذ قومی و فرهنگی یک جریان و حرکت اجتماعی چندجانبه است. در آثار هنری که در نقاط مختلف جامعه بزرگ شرق در موهنجودار و دره سند، در شمال ایران، در سوریه و مصر بدست آمده‌اند می‌توان این تأثیر و تبادل و ترکیب را دید حتی در اعتقادات مذهبی، تصاویر مذهبی، و تصویری که از نیروهای طبیعت و خدایان وجود داشت می‌توان این اثرگذاری و اثرپذیری متقابل و دائمی را نشان داد. امروز این فکر که فرهنگ شرق خاستگاه معین و مشخصی داشته و بین‌النهرین چنین خاستگاهی است رد شده، آثار هنری مارلیک نمونه و مثال خوبی برای تبادلات و تأثیرات متقابل فرهنگی است.

■ ممکن است نظرتان را راجع به مارلیک

بیشتر توضیح دهید؟ □ در کتاب جامعه بزرگ شرق در فصل مربوط یادآوری کرده‌ام که آثار یافت شده در مارلیک جام طلائی که در آن صحنه‌های تولد، زندگی و مرگ یک بزکوهی با ظرافت و زیبایی فوق‌العاده نمایش داده می‌شود نه فقط دلیلی بر وجود هنری پیشرفته و عالی است بلکه مضمون آن حکایت از وجود اندیشه‌ای

رهنگی تکامل یافته می‌کند و این دو، فقط بند محصول تمدنی عالی باشند.

تحقیقات مربوط به مارلیک را آقای نگهبان جام داده‌اند، ایشان در باب مارلیک نوشته‌اند: «آثار مکتوفه از حفاری مارلیک با حفاریاتی مانند قبرستان تپه سیلک کاشان، تپه گیان در نزدیکی نهاوند شوش، تپه حصار در نزدیکی دامغان، کلاردشت مازندران و نقاط حسن زمین - بشتاسی لنکران، آق‌اولر، سامتارور در تالش در داخل حدود ایران و هم‌چنین میتانی (سرزمینی که از کرکوک تا کوه‌های زاگرس، از آشور تا مدیترانه «سوریه» را در بر می‌گرفت) در دره خابور، انگومی قبرس، نقوش برجسته آشوری در (آشور) رأس‌الشمرا (سوریه) و تل الفارح در خارج از حدود ایران قابل مقایسه می‌باشد، طبقات قابل مقایسه حفاریات مشروحه در فوق بیشتر معرف تمدن‌هایی است که در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد وجود داشته‌اند.»

و بنظر ایشان در مارلیک دولت و سلطنتی بنیاد گذاشته شده که توانست ۲۰۰ سال عمر کند. گفتنی در باب هنر مارلیک و ارتباط آن از نظر هنری و محتوی با آثاری که هزاران کیلومتر دورتر بدست آمده‌اند زیاد است. حتی اگر گفته شود که جام مارلیک هنر مارلیک نیست و در این محل ساخته نشده است می‌توان توجه داد که جام طلای یافت شده در مارلیک می‌تواند حداقل نشانه‌ای از حضور خاندان‌های ثروتمند محلی باشد که می‌توانستند مالک چنین جامی باشند و حضور خاندان‌های ثروتمند دلیل وجود جامعه‌ای طبقاتی و سازمان یافته است. آثار یافت شده در مارلیک وجود رابطه‌ای قومی و فرهنگی میان ساکنین شمال ایران با سایر اقوام شرقی را نشان می‌دهد.

■ ویژگی مقام و موقعیت شمال ایران و گیلان را در جامعیت ایران چگونه می‌توان توضیح داد و برجسته کرد؟

□ به نظرم ما بجای این که بگوئیم این تصور را در مردم ایجاد کنیم که فرهنگ هر منطقه مستقل است و بر دیگر فرهنگ‌ها برتری دارد یا اینکه از صفر و بدون مقدمه شروع شده و رشد یافته است باید روی کشف ارتباطات آن در همه زمینه‌ها چه فرهنگی و چه قومی که میان اقوام جامعه بزرگ شرق بصورت قابل لمس و اثبات وجود دارند تکیه کنیم در چنین بررسی است که اختصاصات محلی برجسته و قابل توضیح و فهم می‌شوند. هم‌چنین است برای گیلان و اقوامی که هزاران سال در این خطه بسر برده‌اند.

فرهنگ هر ناحیه را که تصور بفرمایید از بافت فرهنگ شرق جدا کنیم قابل توضیح نیست در مورد فرهنگ ایران نیز چنین است. در چنین بررسی باید مرزهای اداری، سیاسی و نظامی را کنار گذاشت. در یک قالی پراز نقش و نگار زیبا، زیبایی هر نقش چه از نظر رنگ و چه از نظر شکل را در رابطه با سایر نقوش و بعلت وجود در زمینه اصلی و بافت قالی می‌توان احساس کرد اگر بخواهیم نقشی را از بافت قالی جدا کنیم چیزی جز یک مشت تار و پود رنگین و بی‌معنا نخواهیم داشت.

هنر مارلیک، فرهنگ و هنر شمال ایران و گیلان نیز مانند گل‌های زیبایی، قالی پرتقش فرهنگ جامعه بزرگ شرق‌اند. صاحب‌نظران و دانشمندان گیلانی می‌توانند قدم‌های بزرگی در این راه بردارند، راه برای جوانان بااستعداد و عالم باز است.

در نوشته آقای هومند سخن از این است که در زبان تبری می‌توان حداقل یازده لغت سومری را نشان داد. آقای عبدلی از مهاجرت اقوامی که از جانب غرب به کوه‌های تالش رسیده‌اند ذکر کرده‌اند.

آیا نمی‌توان درباره روابط اقوام ساکن، گیل‌ها با کاسیان و حوریان و اقوام دیگر تحقیق کرد، قطعاً صاحب‌نظران گیلانی کارهای علمی کرده و می‌کنند و این امر موجب خوشحالی است که گیل‌ها از این کارها حمایت می‌کنند اما باید به این کارها بیشتر توجه و آنرا توسعه داد.

■ می‌دانسیم که با سرورباشی کمونیسم و مرزهای سیاسی همسایه شمالی بغل‌دستان کشورهای تازه استقلال ظهور کرده‌اند که برخی از آنها با ما مرزهای مشترک زمینی و دریائی دارند، روابط گیلان با این کشورها در چهارچوب مراودات تجارتي و اقتصادی در شرف گسترش است. ایجاد چندین نمایشگاه صنعتی - تجارتي گیلان در شهرهایی نظیر باکو، آستراخان روسیه، اوکتا و قزاقستان و کیف (پایتخت اوکراین) نمونه‌های زنده این ادعاست! از طرف دیگر این کشورها نیز متقابلاً در برپائی نمایشگاه‌های مشابه در گیلان اظهار تمایل کرده‌اند. حضور برخی از آن‌ها در اولین نمایشگاه بین‌المللی صنعتی - تجارتي بندرانزلی نمونه دیگری از همکاری‌های اقتصادی دوجانبه است.



SCHAPOUR RAVASANI
SOWJETREPUBLIC
GILAN
DIE SOZIALISTISCHE
BEWEGUNG IM

SCHAPOUR RAVASANI

IRAN
auf dem weg zur republik



از سوی دیگر افتتاح خط هوایی رشت - آستاراخان و خط دریائی انزلی به آستاراخان و قبلاً باکو را می‌توان اقدام مهمی بشمار آورد، نظر شما درباره این روابط چیست؟

این روابط را باید تقویت کرد و توسعه داد، به نظرم موقعیت بسیار خوبی است که روابط فقط اقتصادی نماند و با ترویج و تقویت روابط فرهنگی و شاید شروع کار علمی مشترک درباره روابط قومی و فرهنگی چند هزار ساله موجبات آنرا فراهم ساخت که پیش‌داوری‌ها، قومیت‌گرایی‌های نژادی و به دنباله آن پان‌سازی و پان‌بازی‌ها از میان بروند و بتدریج احساس تعلق به یک خانواده بزرگ و فرهنگ و قومیت مشترک جای آن را بگیرد، اگر بتوان در کنار نمایشگاههای تجارتي - صنعتی، نمایشگاههایی از آثار باستانی این سرزمین‌ها را ترتیب داد بنظم احساس تعلق و خویشاوندی با یکدیگر تقویت شده و می‌توان با کمک و مساعدت یکدیگر بر مشکلات و نارسائی‌های اقتصادی و اجتماعی غلبه کرد. اطمینان دارم اگر چنین اقداماتی انجام گیرد، وحدت درونی فرهنگ شرق بیش از گذشته ظاهر خواهد شد.

■ حفظ هویت ایرانی، بویژه، ما - درگیلان - حفظ هویت گیلکانه‌مان چه نقش تسوئیق‌آمیزی در زندگی اجتماعی‌مان به همراه خواهد داشت؟

البته در هر ناحیه می‌توان وجود اختصاصات فرهنگی را نشان داد و این خود نشانه غنی بودن و والا بودن یک فرهنگ است که در روی یک زمینه و بافت مشترک، اختصاصات محلی ظاهر می‌گردند، درست مانند یک باغ پراز گل، که هر گل زیبایی و عطر خاص خود را دارد، اما همه گل‌ها از خاک باغ نیرو می‌گیرند و با جدا شدن از این خاک پژمرده خواهند شد و چه زیباست باغی که گل‌های آن متنوع باشند و زیبایی یکدیگر را تکمیل نمایند.

هویت ایرانی و هویت گیلکانه در بافت و ساختار فرهنگ شرق شرکت دارند، حفظ هویت گیلکانه و یا هویت ایرانی به معنای حفظ هویت شرقی است و اگر با این نظر روی آن بیشتر کار شود، شکوفایی بیشتری خواهد داشت - حفظ هویت یک فرد از افراد خانواده در آخرین تحلیل، حفظ هویت خانواده هم هست و بالعکس. اما بشرطی که کسی و گروهی خود را تافته جدا بافته نداند و از ریشه و خانواده فاصله نگیرد. اما همانطور که عرض کردم روی فرهنگ اقوام شمال ایران کم کار شده و این نقص باید جبران شود.

حفظ دستاوردهای موجود و راهی برای حصول به آینده‌ای بهتر و مرفه برای خود گیلانی و تمامی ایرانیان نیست؟

□ من فعالیت‌های فرهنگی گیله‌ها را مثبت و باارزش می‌دانم و اسباب خوشوقتی است که چنین نشریه‌ای وجود دارد. حقیقت این است که ما در جامعه بزرگ شرق درگیلان و ایران بدنال پیدا کردن شناسنامه تاریخی‌مان هستیم. متأسفانه تلاش پاره‌ای از مستشرقین و نفوذ و توسعه فرهنگی استعماری موجب شده یا ما از گذشته مشترک تاریخی‌مان بی‌اطلاع بمانیم و یا این گذشته‌ها را بصورت تحریف شده بما عرضه کنند و کوشش اصلی فرهنگ استعماری بر تجزیه و جدا کردن و قطعه قطعه کردن عناصر سازنده فرهنگ ما قرار داشت و دارد.

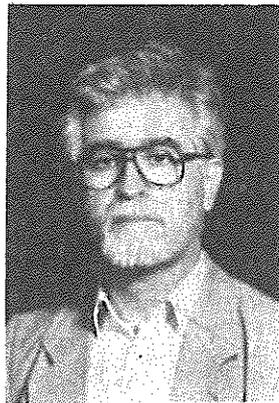
کوشش گیله‌ها برای بازگشت به خویش حتی اگر آنرا به دلایلی محدود به گیلان بدانیم، بالاچار به بازگشت به خویش در سطح وسیع جامعه بزرگ شرق خواهد انجامید، چون هر قدر در شناسائی خویش جلوتر برویم روابط خویشاوندی ما با سایر اقوام شرق روشن‌تر خواهد شد.

مدیر مسئول محترم گیله‌ها آقای جکتاجی در یکی از شماره‌های گیله‌ها، اگر اشتباه نکنم گیله‌های ۲۵ ضمیمه تالش، ضمن بحث درباره روابط زبان تالشی و گیلکی نوشته‌اند: «گیلکی هرگز رود روی تالشی قرار نگرفته است و برای او هیچگاه امحاء تالشی مطمح نظر نبوده است چرا که با او از یک ریشه است و در یک خانه بسر می‌برد.»

بنظرم باید این نظر متین و منطقی را به سایر فرهنگ‌ها و اقوام شرق تعمیم داد و شاید مفید باشد در گیله‌ها ستونی برای درج کلمات و مفاهیم مشترک گیلکی با سایر گویش‌های ایرانی و زبان‌های شرقی باز شود و این می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای نشان دادن این حقیقت تاریخی اجتماعی که ما در شرق در یک خانه بسر می‌بریم. آینده بهتر را فقط با تشریح مساعی تمام افراد خانواده بزرگ شرق می‌توان ساخت، از میان رفتن دژیت‌ها و نزاع خانوادگی بی‌حاصل و تک‌روی‌ها اولین حاصل چنین تشریح مساعی خواهد بود. فرهنگ استعماری و محافل استثمار بر روی تجزیه اقوام و فرهنگ‌های خویشاوند جامعه بزرگ شرق اصرار کرده و می‌کنند ما باید بر روی ترکیب و وحدت خانواده بزرگمان را بسازیم.

حسنت باتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری باتفاق جهان می‌توان گرفت



کوشش گیله‌ها برای بازگشت به خویش حتی اگر آن را به دلایلی محدود به گیلان بدانیم بالاچار به بازگشت به خویش در سطح وسیع جامعه بزرگ شرق خواهد انجامید چون هر قدر در شناسائی خویش جلوتر برویم روابط خویشاوندی ما با سایر اقوام شرق روشن‌تر خواهد شد.

✽

هویت ایرانی و هویت گیلکانه، در بسافت و ساختار فرهنگ شرق شرکت دارند. حفظ هویت گیلکانه و یا هویت ایرانی به معنای حفظ هویت شرقی است.

■ آقای پروفیسور ما در مصاحبه‌های خودمان همیشه بعنوان سوال آخر از مصاحبه‌شوندگان یک سوال را تکرار می‌کنیم و آن این که نظرتان نسبت به گیله‌ها و حرکت آن چیست؟ آیا بازگشت به خویشی را که گیله‌ها تبلیغ می‌کنند، در جهت

چهار شاعر نوگرا

علی اکبر مرادیان

خاطره شاعران جوان

۲

اشاره

... شعر «چانکش» «čankas» از بهترین نمونه‌های شعر مرادیان است و یکی از بهترین نمونه‌های شعر کیلکی. چانکش، شعر پیچیده و بغرنجی نیست. ساختی یک دست دارد و با وجود سادگی در پرداخت، به سستی نمی‌گراید. اگر از ساختاری تکنیکی و بغرنج برخوردار نیست؛ به سطح نیز کشیده نمی‌شود و لغزش بدان راه نمی‌یابد.

چانکش در نوع خود، کشف لحظه‌های ناب خلوت انسان است. انسانی که خلوتی پرملال و حزن‌انگیز دارد.

نوآوری چانکش، در فضا و مضمونی که از آن برخوردار است، محسوس می‌باشد.

زبان شعر، از عناصر کهنه و فرسوده‌ای تشکیل نیافته است. از مضمون شعر، برای نخستین بار در فضای شعر کیلکی سود برده می‌شود. هنوز - امروزه نیز - مصداق اجتماعی آن بارز است. از سوی دیگر، شعر کیلکی متوجه گذشته است که می‌تواند از حصار کشیده به دور خود و فضای روستا، به در آید. دامنه‌ای وسیع‌تر باید؛ بی‌آن که، از نفس شعر فاصله گیرد. و چانکش دردمند مرادیان، یکی از استثناءهای کتاب «نیجکره ijgar6» است، در کارهای سی و اندی سالة مزادیان است. و در شعر نوی کیلکی! البته گاهی شعر کیلکی، از فضای گسترده در حوزه خود (روستا) به در می‌آید و فضاهای دیگری را کشف می‌نمود و در آن تنفس؛ اما آن فضا، فضای چانکش نبود. فضای عاشقانه‌های زیبا و سرشار از مضامین اجتماعی محمد فارسی بود! اما چانکش از

زمینه‌های آن گونه شعر، برخوردار نیست. راست، وسط‌گود است. کنارش سیمان و آهن است و، خیابان و اتومبیل. انسان‌هایی رنگارنگ و با مشکلاتی عدیده که در هم می‌لولند. مفازهایی لوکس و بساط‌هایی سوت و کورا! شعر می‌خواهد برای نخستین بار، در چنین فضایی تنفس کند. شاعر با همان زمین و فضای پیشین شعر چانکش را، که ویژگی شهری - روستائی دارد، برمی‌گزیند. و بی‌تفاوت از مصالح خشن و غیرشاعرانه در پرداخت این شعر (سیمان و آهن و خیابان و اتومبیل و آپارتمان و...)؛ مصالح شعر خویش را می‌یابد و ساختمان آن را بنا می‌گذارد.

خوشبختانه این فضا، بدان شکلی که در شعر کیلکی مرسوم است، نه توسط شاعر شعر و نه توسط هیچ شاعر دیگری، تقلید و تکرار (تکرار به افراط) نگردید و هنوز، فضایی دست نخورده و تازه است. چانکش، بیان بی‌واسطه رنجی است که برگردان انسان سنگینی می‌کند! بیانی صادقانه، که در لحظه، رنج انسان را به خواننده انتقال می‌دهد. بی‌دلیل نیست که، چانکش - مرد خاطره‌های مرادیان و ما -، از شعرهای خاطره‌آمیز در شعر کیلکی می‌باشد و، هنوز پس از گذشت نزدیک به دو دهه از ارائه آن - و نه حتی سرایش آن - بخش‌هایی از آن در حافظه‌ها مانده است. صبحگاهانی را به یاد آوریم که در هم شکسته و تنها و پرملال، از خواب برنخاسته زمزمه می‌کردیم: «...نخوایم صوب ویریزم چه رختخواب ...»

...
ایتا روز بیه اگه
چانچو بنی، تی دوشه سر
دوتا زنبیله دورون،
- بیس تا کویی، رج دی چینی
- بیسی تا بازاره سر
چپه دس، چانچو بدس
راسته دس،
- لنگریبه

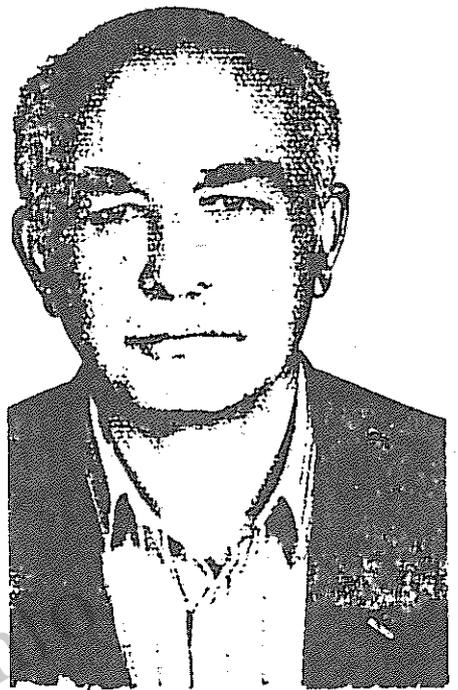
- تکان بدی
عرق از دیم دواره،
بشه گالوشه میان
ای تا پایه ننا، اویتا اونساده
گالوشه آب بگه:

«شلاف، شلاف»
تانی، بازون بفامی، من چی کشم،
- جه آباری کی نهه می دوشه سر -!

●
...
●
...
●

آخدا!
دوش می شین پینه بزه، بترک
واترک
پا می شین، ایژگرا بؤ،
- فامه مه

نفس می شین،
- لقد زنه می سینه یه!
بسکی اسپانه مانستان دوومه،
آدمه را!
مته یه صاف ننا می چومه ور
همه تا رایه دینم،
- کتل کتل!



فارسی در شعر گیلکی ...

مرادیان با نیجگره خود، به فضایی تازه در شعر گیلکی دست یافت. او فضایی را در نوآوری خود به حوزه شعر گیلکی وارد ساخت که محصول سال‌ها تلاش شاعری او بوده است.

او، زبان و فرهنگ شعری نوینی را به حوزه شعر گیلکی وارد نمود. زبانی که مختص به او بوده و شعر او را از شعر دیگران متمایز می‌نمود. فرهنگی که شعر گیلکی تا آن زمان فاقد آن بود و، بدان صراحت و وفور، کسی را یارای استفاده از آن‌ها - خارج از حوزه نظم و طنز - نبود: باغلاباغه هتسرس، بالدور، بوز، شال و پیچاشال، خوره‌کا، کاپیش، کله‌خوک، کولکاپیس، ورزا کوله، پامه‌دور، توسه، توره‌سه خسولی، سوروف، چنگزه‌واش، شونده کله، کرف، کویی، چانکش و...

تصاویر شعر نیجگره نیز، تصاویری بود که مرادیان، برای نخستین بار، آن‌ها را ارائه می‌داد.

مرادیان گروسی در شعرهای پایانی دفتر نیجگره (مانند: چانکش، چیره سرسام بیگفته امه را؟، و عاشقانه)، موفق به ارائه بهترین نمونه‌های شعر خود گردید و با آن‌ها، به فضاهایی تازه‌تر در شعر دست یافت که ادامه حرکت او در آن مجموعه است.

مرادیان با ارائه شعرهای نیجگره، در فضایی محسوس و مختص به شاعری نوآور و بزرگ، امیدواری و توقع زیادی را نسبت به خود برانگیخت. اگر مرادیان پس از ارائه نیجگره از کار شعر دست می‌کشید سبب تأسیف جامعه هنری در از دست دادن شاعری بزرگ و خلاق می‌گردید. اما مرادیان به اندازه‌ها و توفیق خود در نیجگره رضایت داد و در آن حوزه ماند و پیگیر نوآوری خود نگردید. او دیگران، به فضا، زبان و فرهنگ شعرهای آغازین خود برگشت و عمل کرد او در بازگشت، ناموفق و منجر به شکست بوده است. او آنقدر به

بسیاری از شاعران جوانی که، در فاصله سال‌های ۶۰ - ۱۳۵۰ به کار شعر گیلکی روی آوردند به تاسی از مرادیان گروسی و الگوی «نیجگره»، آغازگر فعالیت‌های هنری و شاعری خود بوده‌اند. شاید هیچ نمونه‌ای از آن تجارب آغازین، در دست نباشد و به طبع، به دلیل سستی کار، در هیچ منبعی ثبت نشده باشد. منظور از تأثیرگذاری، پیش از هر مقوله‌ای، بیداری خلاقیت خفته و نهفته در شاعران جوان است. از ناخودآگاه به خودآگاه رساندنشان است. آن‌گاه، تأثیری است که برآغاز شاعری شاعران جوان نهاده است. آن‌هم به واسطه ساختار و نوع پرداخت مرادیان به شعر، که ارتباط شاعران جوان با آن، به سهولت برقرار می‌گردید.

بسیاری، مرادیان پس از محمدعلی افراشته، بیشترین نقش و سهم را در روی کرد شاعران بعد از خود به شعر گیلکی دارد. او با الگوی نیجگره، به بسیاری از شاعران جوان شهادت آن را داده است که، به شعر نوی گیلکی روی آورند. تحقیقاً مرادیان، پلی است بین زندگی عادی و هنری شاعران دهه شصت، و آغاز زندگی هنری آنان و جهت‌دهی ژرف محمد بشرا و محمد

تکرار یک نواخت فرهنگ و زبان شعری نیجگره پرداخت که نوآوری نیجگره، بوی تکرار و کهنگی گرفت!

شاید بتوان گفت که، شعر امروز مرادیان، شعر موقی نیست و فاقد انسجام لازم، تکنیک و ساختمانی تکامل یافته است. به جرات می‌توان گفت که، بیان مرادیان از پی نیجگره، عموماً، از بیان شاعرانه فاصله می‌گیرد و ارتباط شعر وی - حتی در یک قطعه - گسسته و نامرتب است. باید توجه داشت که با پیشرفت‌های امروز شعر گیلکی، ساختار شعری و نوع پرداخت مرادیان در نیجگره نیز، اهمیت کارکردی خود را از دست می‌دهد...

اما، گاهی که مرادیان، از حصار تنیده به دور خود در نیجگره، بیرون می‌آید؛ وقتی «بوز» و «شونده کله» و «کاپیش» و «خوره‌کا» را در بافت و مضامین نیجگره به کناری می‌نهد؛ سیمای شاعر بزرگ و نوآور دهه چهل و پنجاه نمایان می‌گردد؛ مانند شعر کوتاه و زیبایی «زندگی» و حتی شعر بلندی «بهار، او موج بیگفته‌یه»:

«بهاره زپه
توکه - توکه
سبزه خونا
نوبری

بر ۵»

ترجمه:
جوانه بهار
قطره قطره
خون سبزه را
نوبرانه

می‌برد

نام مرادیان گروسی، برای ما - که در فاصله ۱۰ الی ۲۰ سال گذشته به شعر نوی گیلکی پرداخته‌ایم - خاطره‌آمیز است و او، زمینه‌ساز بیان نکردن واقعیت، به هر دلیلی که باشد، شایسته نیست. آیا حافظه ما، آنقدر فراموشکار شده است؟

پایه ننا،

بنا اونساده

سنگره میان، دکفتاندره،

- سر سوم کراشم!

آخدا

نخوایم صُب ویریزم جه

رختخواب

باز بنم چانچوزی بیله، به

می دوش

چوپوقه، بدم فوکوش

باز بشم، بازاره سر

ایتا گوشه بکفم

آخدا!

آخدا!

ترجمه:

...

روزی اگر

«چانچو» بگذاری

روی شانه هایت

داخل زنبیل ها

- کدرهایی

ردیف به ردیف بچینی،

- روانه بازار شوی

دست چپ، به چانچو باشد و

دست راست،

- لنگر،

- تکان دهی

عرق از چهره بگذرد،

در پاپوش بریزد

هنوز گامی به زمین نگذاشته و

گامی از زمین برنداشته

آب داخل پاپوش

«شلاف - شلاف»

صدادهد

آن گاه می توانی از آن چه می کشم

در زیر این باری که

بر شانه هایم سنگینی می کند

آگه شوی!

... ..

... ..

- بودو شوئید

آ، بنگاسر

او، روگاسر،

- درازه جنگلانا فاند رسته دید،

- ئی موشته آبه ره

قوروقچنه، جه دورده بیم،

به دس دارید،

- خوشکه پوست و گاوہ شاخ!

او ورزایه، کی دهکلانه پور بگنند

هیزارتا اشکله چا کود،

- اوران بزه

او توسه داره جیر،

- سکان وشاله ره، عروسی بو!

• واورسمه: می گاو چی بو؟

می ورزا کو؟

شلی به غمزه، ردا کود،

قوروقچی زیره لب،

بوگفت:

چوتو بوبو تی زرده گاو؟

کوبه ایسا، تی ورزا، مادیان؟!

خبر ناری

حسن گوله ی؟

تی زرده گاو،

جه بس زالاش باورده بو،

جه سوخته سر پرته بو!

فیدای تی زن و زاکان،

هیزارتا گاو و مادیان،

- حسن گوله ی!

• شلی، به غمزه ردا کود

حسن گوله ی

الان، من از قوروقه جیر سر،

آموندرم

زواله بو

گامیش و گاو و لئشه

- ورزا

- مادیان،

ئی موشته آبه ره،

- زالاش، باورده بید

چپر بو کود قوروقانه

جه آن طرف

جه اون طرف،

• منم دانم

تونم دانی، حسن گوله ی

قوروقچی،

سر واوه، می نر تورنگ ورزایه

می زرده گاو و لئشه یه!

لنگی را به غمزه‌ای رد کرد

حسن گل،
اینک از قرق «جیرسر» می‌آیم
گرمای نیمروز بود و
گاو میش و

گاو و

گوساله ماده،
- گاو نر
- مادیان

همه به خاطر مُشتی آب
- عطش زده بودند.
- قرق‌های پرچین شده را
از این سو و

آن سو

- سراسیمه می‌دویدند.
به ممر شالی زار و
به مدخل رودخانه،

- به جنگل‌های طولانی،

می‌نگریستند
- برای مُشتی آب

فُرقبانان را از دور می‌دیدم
- که در دست‌نشان
- پوست خشک و شاخ گاو

دارند

گاو نری که، شالی زار «دهکلان» را شخم کرده بود
یک جریب زمین را،

صاف کرده بود

زیر درختِ توسکا...

- عروسی سگ‌ها و شغالان بود!

پرسیدم از برای گاو:

«گاو چه شد؟»

«گاو نرم کجاست؟»

لنگی پا را به غمزه‌ای رد کرد،

فُرقبان زیر لب،
گفت:

«چطور شد گاو زردت؟»

کجاست، گاو نرت،

مادیانت؟

نمی‌دانی حسن گل؟

گاو زردت،

از روی ته دیگ پلو، پرت شد!
از بس که، عطش زده بود!

فدای زن و بچه‌هایت،
هزار گاو و مادیان،

حسن گل!

●

می‌دانم من

تو نیز می‌دانی، حسن گل!

فُرقبان،

سر برید گاوکاری بسانِ قرقاوم را!

گاو زردم،

گوساله ماده‌ام را!

عاشقانه

دو کوشان فانوسه، باد آمو ندره
دیمیران آرزونه،

- بمرده رایه شو ندره

ده می‌دیل واهیله بُو

تی واسی،

- می‌پا،

- می‌دس زنجیله بُو

پرادن ستارانه به آسمان

آسمان،

- بی تو بو بوسته تاسیان

تنگه دیل،

- تونگه دورون، شراب دوکون

نوا ترسن،

- بیا می خونه،

- فوکون

تو دانی

ته را من دوس دارمه!

اگه تی خنده یه از من جیگیری،

به خدا،

من میرمه!

زندگی

بالکا - بالکا،

ناجی یه

بنام می کوله سر

ویریشته آفتابه امرا، بو

- ویریشته بوم.

بو شو، بو شو، بو شو

جه چوم،

فوسته،

ذره - ذره

- سو...

غوروبه بزگا سر، بی نیشتمه

کلاچه ره

ایتا کشه

فوسوخته آرزویه، نوبری،

بیردمه!

۲۳ مرداد ۷۰

زندگی

آرزو [ها] را،

زنیل - زنیل،

بر دوش گرفتم

با طلوع خورشید بود

- برخاسته بودم.

رفت و

رفت...

از چشم،

ریخت،

دزه - دزه نور...

بر دروازه غروب

نشستم

و برای کلاغ [ها]

آغوشی از آرزوهای بر باد رفته را

نوبرانه،

بردم.

عاشقانه

خاموش کن فانوس را،

باد می‌آید

و آرزوها را...

که به راهی متروک می‌روند

دل گرفته است

برای توست که،

- دست و پایم

به زنجیر است

آسمان،

بی تو غمزه و

دل تنگ است.

دل تنگ!

ساغر را

پُر شراب کن

نترس

- بیا و خونم را

بریز!

می‌دانی

دوستدار تو منم!

اگر خنده‌ات زمن کنی دریغ

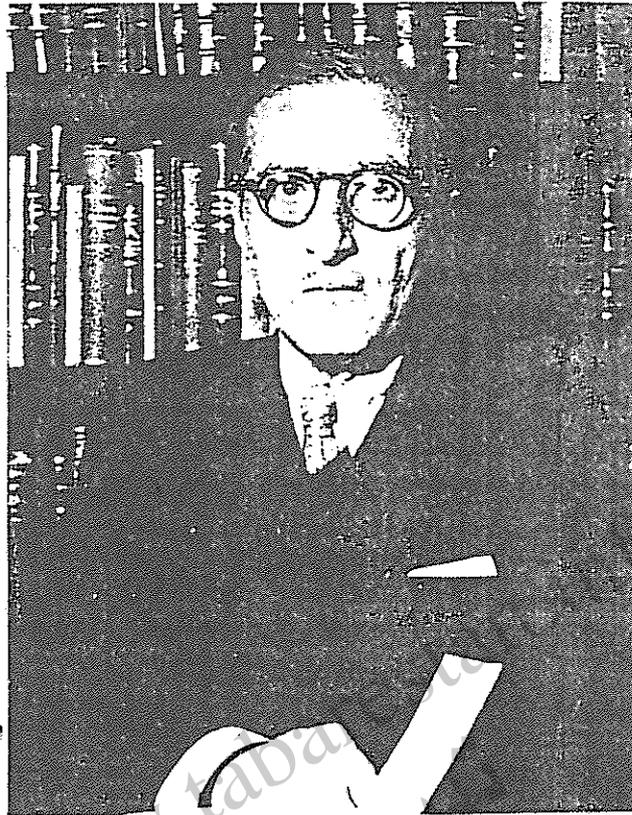
به خدا،

می‌میرم!

به مناسبت بیست و هفتمین سال خاموشی

استاد زنده یاد ابراهیم پورداود

هومن یوسف‌دهی



نشسته بر دل، رفته از یاد

استاد ابراهیم پورداود شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار و محقق توانای ایران روز جمعه بهمن ماه سال ۱۲۶۴ خورشیدی برابر با ۲۸ جمادی‌الاولی سال ۱۳۰۳ قمری در شهر رشت دیده به جهان گشود. پدرش حاجی داود فرزند باقر فرزند محمدحسین از بازرگانان و ملاکین شهر رشت بود.

پورداود پس از تحصیل مقدمات فارسی و عربی در مدرسه حاج میرزا حسن و استفاده وافر از محضر رئیس مدرسه مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی - مصحح اولین چاپ انتقادی دیوان خواجه حافظ شیرازی - در سال ۱۲۸۴ ه. ش به تهران شتافت و به اختیار خود از علوم متداول زمان طب قدیم ایران را برگزید و از محضر درس مرحوم میرزا محمدحسین سلطان الفلاسفه استفاده نمود. چند ماهی نیز در مدرسه (آلیانس فرانسه) مقدمات زبان فرانسه را آموخت. در همان ایام همراه جوانان مشروطه‌طلب به فعالیت پرداخت.

در سال ۱۲۸۷ ه. ش - چند روز پیش از وفات

مظفّرالدین شاه قاجار - از راه کرمانشاه و بغداد و حلب به بیروت رفت و در آموزشگاه (لانیگ) مدت دو سال به تحصیل ادبیات فرانسه پرداخت. در شهریور ماه ۱۲۸۹ ه. ش راهی فرانسه شد. نخست در دبیرستان شهر (بوه) به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و سپس در پاریس به تحصیل در رشته حقوق مشغول شد و از محضر استادانی چون (شارل ژید) و (پلانیول) استفاده کرد. در همین ایام به همراهی چند تن از ایرانیان بر علیه مظالم دولت تزاری روس میتینگ در پاریس برپا کرد و نیز به یاری جمعی از ایرانیان باذوق انجمنی ادبی در پاریس تأسیس نمود.

در سال ۱۲۹۴ ه. ش از راه فرانسه، سوئیس، آلمان، اتریش، رومانی، بلغارستان، استانبول و حلب به بغداد رفت و در آنجا روزنامه‌ای بنام (رستخیز) تأسیس کرد. پس از تصرف (کوت‌الاماره) توسط قشون انگلیس، خود را به ایران رساند و مدتی در کرمانشاه بسربرد تا وقتی که این شهر به دست روسها

افتاد. در این هنگام بار دیگر خود را از قصرشیرین به بغداد رساند. در بغداد عثمانی‌ها او را از انتشار روزنامه رستخیز باز داشتند. ناچار پس از چند ماهی همراه مهاجران ایرانی رهسپار حلب و استانبول شد. در شهر اخیر بواسطه مخالفت سفیر ایران، عثمانی‌ها به وی ظنین شدند و از دادن اجازه خروج به او امتناع ورزیدند. اما پس از چند ماه تلاش توانست خود را از طریق کشورهای بالکان به آلمان برساند.

در سال ۱۲۹۵ ه. ش نخست در دانشگاه (برلین) و سپس در دانشکده شهر (ارلانگن) به ادامه تحصیل در رشته حقوق پرداخت. در شهریورماه ۱۲۹۹ ه. ش در آلمان ازدواج کرد و در سال ۱۳۰۳ ه. ش همراه همسر و فرزندش (پوراندخت) از راه مسکو و باکو به ایران آمد.

در سال ۱۳۰۴ ه. ش به بغداد و از آنجا به هندوستان رفت و به انتشار بخشی از تفسیر اوستا توفیق یافت. در هند رابیند رانات تاگور شاعر و فیلسوف نامدار هند آشنا و دوست شد که داستان آن

مفصل و از حوصله این مقاله خارج است. در سال ۱۳۱۰ هـ ش پس از مراجعت به برلین به نشر بخش دیگری از گزارشهای اوستا پرداخت. در سال ۱۳۱۱ هـ ش مجدداً به هندوستان رفت و پس از دو سال تدریس در دانشگاه (شانتی - نیکتان) به آلمان مراجعت کرد.

استاد ابراهیم پورداود پس از بیست و نه سال مسافرت در بهمن ماه ۱۳۱۶ هـ ش به وطن بازگشت و در دانشگاه تهران با سمت استادی به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۱۷ هـ ش در شمار اعضاء ثابت فرهنگستان ایران در آمد. در اسفند ۱۳۲۳ هـ ش به عضویت هیئت اعزامی فرهنگی ایران و به همراهی آقایان علی اصغر حکمت و رشید یاسمی به هند عزیمت کرد و مدت هفتاد روز به بازدید بنگاههای فرهنگی هندوستان پرداخت. این شاعر بزرگ و ادیب توانا و محقق چیره دست عاقبت پس از هشتاد و سه سال عمر پرپرکت در آبان ماه سال ۱۳۴۷ هـ ش چشم از جهان فرو بست و در شهر رشت به خاک سپرده شد.

آثار پورداود

کتابها

- ۱- تفسیر اوستا، گاتها (دو جلد) - یشتها (دو جلد) - خرده اوستا (یک جلد) - یسنا (دو جلد) - وندیداد (یک جلد) و سپرد (یک جلد)
- ۲- ایرانشاه، (یک جلد) شرح مهاجرت زرتشتیان ایران به هندوستان
- ۳- گفت و شنود پارسی، شامل بیست و هشت موضوع ساده برای آموختن زبان پارسی به هندوان
- ۴- بیست مقاله قزوینی، (جزء اول)
- ۵- صلبند تا گور، ترجمه ابراهیم پورداود و ضیاءالدین
- ۶- هر مزدنامه
- ۷- آناهیتا، پنجاه گفتار پورداود

اشعار

- ۱- پوراندخت نامه، شامل قصاید - غزلیات - مقطعات - مستطعات - ترجیع بندها
- ۲- یزدگرد شهبیار، مثنوی شامل ۱۹۷ بیت در مورد کشته شدن یزدگرد سوم و ویران شدن ایران توسط اعراب

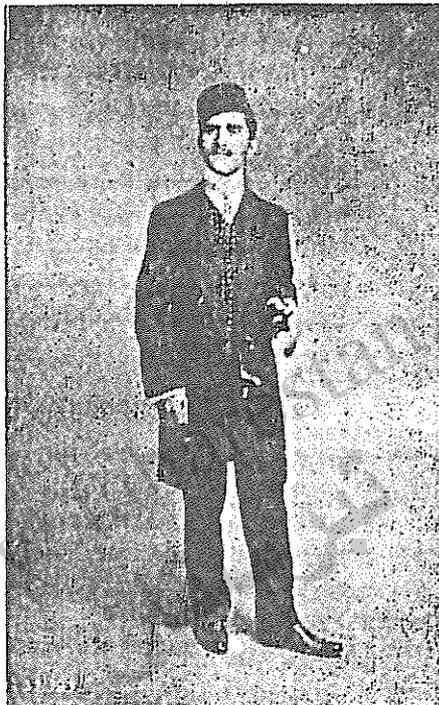
سخنرانیها

آیین و تاریخ لغت ایران - مهر (توضیحاتی درباره اشتقاق واژه و سیر تحولی و مهرپرستی و تأثیر آن در ادیان) - آریانه و نجه - توران - تاریخ زرتشت - رگا (ری) - اشاراتی که در ادبیات و تاریخ ایران در خصوص بودا هست - نظر اجمالی به تاریخ ایران - بعضی مراجعات در خصوص آیین بودا در ادبیات و تاریخ ایران - سوشیانس (موعود مزدیسنا) - رادی - ایرانشاه (معرفی آتش بهرام) - پیشوایان دین مزدیسنا - تقویم و فرق دین مزدیسنا - زبان فارسی - فروردین - دروغ - ایران قدیم و نو و سخنرانیهای بسیار دیگری که بصورت مجموعههایی به چاپ رسیده است.

مقالات

گشوتم (در فقره فروردین یشت) - پیام به

پارسیان - پارسی - سلسله مقالات استاد در خصوص تفاسیر اوستا در مجله ایران لیگ - نامه یزدگرد دوم به عیسویان ارمنستان - نگاهی به روزگار گذشته ایران و پیشگویی بهمن یشت از فتنه مغول - یغ - مغ - زمان زرتشت - نامه‌های دوازده ماه ایرانی - سوگند - شاهین - نشان ایران باستان - داد - دادستان - دادور - میهن - دستایر - فروردین - اسب - خرفستر - سگ - کلمه فرهنگستان - حقوق در ایران باستان - انکساریا - زرتشت - کشاورزی در ایران باستان و مقالات بسیار دیگر در جراید و مجلات ایران و هند و اروپا.



ماهنامه ایرانشهر

استاد پورداود در سال ۱۳۳۲ هـ ق. ماهنامه (ایرانشهر) را به یاری علامه فقید قزوینی و مرحوم اشرفزاده تبریزی در پاریس انتشار داد. این ماهنامه فقط چهار ماه به چاپ رسید و جنگ جهانی اول موجب تعطیل آن شد. بعدها نام و عنوان (ایرانشهر) را آقای کاظمزاده ایرانشهر با اجازه مؤسسان فوق برای انتشار مجله ایرانشهر که مدت چهار سال در برلین چاپ گردید انتخاب نمود.

روزنامه رستخیز

روزنامه (رستخیز) با امتیاز و سردبیری پورداود و با نام مستعار (گل) در بغداد و کرمانشاه منتشر می شد که پس از انتشار بیست و پنجمین شماره آن توسط دولت عثمانی توقیف شد. اولین شماره آن در ۲۹ رمضان ۱۳۳۳ هـ ق و آخرین شماره آن در ۲۹ جمادى الاولى ۱۳۳۴ هـ ق به چاپ رسید. سرمقاله‌های آتشین این روزنامه که مبنی بی کفایتی و خودفروختگی زمامداران وقت و افشاءکننده توطئه‌های دول استعمارگر روس و انگلیس بود، تأثیر بسزایی در افکار جوانان داشت.

عقاید و افکار پورداود

تحقیقات بسیار استاد پورداود در زمینه ایران باستان و تفسیر اوستا به زبان فارسی و نیز تعریف و تمجید و ابراز احترام او به دیانت زرتشت، این ابهام را در ذهن برخی‌ها پدید آورده است که پورداود به آیین زرتشت گرایش داشته و بدان گرویده است. این سخنان به دلایلی که ذکر می‌کنیم بی پایه و اساس است. اول آنکه پورداود در خانواده‌ای مسلمان پا به عرصه وجود نهاده است که نام او و پدرانش گواه این ادعاست. دوم اینکه هیچ مدرکی دال بر اعلام ترک دین اسلام و گرویدن وی به دین زرتشت وجود ندارد. سوم آنکه در هیچیک از آثار پورداود مطلبی حاکی از اهانت به مقدسات اسلام دیده نشده است. چهارم آنکه علیرغم اینکه زرتشتیان به واسطه تحقیقات استاد اطلاعات فراوانی در مورد پیشینه خویش بدست آورده‌اند و به چاپ آثار وی همت گماشته‌اند هرگز او را زرتشتی قلمداد ننموده‌اند. برای مثال در جزوه‌ای که توسط سازمان فروهر (جوانان زرتشتی) بمناسبت هشتادمین سال زندگی و چهلمین سال اوستاشناسی او منتشر گردیده، آمده است:

«استاد پورداود به هنگام اقامت خود در هند برای دیدن مراسم مزدیسنا که (یزشن) خوانده می‌شود و غیر زرتشتیان اجازه حضور در آن را نداشتند، دعوت شد. تاکنون فقط برای چهار تن غیر زرتشتی این مراسم اجرا شده. ۱- خاورشناسی آلمانی هوگ ۲- بانوی خاورشناس فرانسوی منان که فقط قسمتی از مراسم را دید ۳- خاورشناس آمریکایی جکسن ۴- پورداود...»^۴

بدین ترتیب جای بسی تأسف است که عده‌ای ناآگاه با اشاعه زرتشتی بودن پورداود، سعی در حذف نام او و نادیده گرفتن خدماتش دارند. بعضی از این افراد دوستان نادانند و بعضی دشمنان دانا. شادروان دکتر محمد معین دوست، شاگرد و همشهری استاد پورداود چنین می‌نویسد:

«... استاد در عین حال که در آیین ایرانیان پیش از اسلام - که موضوع تحقیقات اوست کار می‌کند، دین حنیف اسلام را مقدس می‌شمرد و به همه ادیان احترام می‌گذارد و معتقد است که هفتاد و دو ملت را باید عذر نهاد و ایرانیان دارای هر دینی باشند باید متحد شوند.»

گر مسلمان و نصارا و گور از زرتشتیم
لیک از یک پدر و یک نسب و یک پشتیم
بسرکف میهن پنداری پنج انگشتیم
تا که جمعیم به دندان اجانب مشتیم
ور پراکنده و فریدیم شکار آنان...^۵

ولی اینکه پورداود به حد افراط وطن دوست بوده و با عرب و عربیت عناد داشته، حقیقتی مسلم و غیرقابل انکار است. با این حال اگر با نگاهی مبنصفانه به بررسی علل و ریشه‌های چنین طرز تفکری بپردازیم، پی خواهیم برد که این احساسات شدید ناسیونالیستی پورداود، بازتاب اوضاع سیاسی و اجتماعی عصری است که او در آن رشد یافته و

رده است.

رۀه کودکی و نوجوانی پورداود در رشت سپری شهری که در آن زمان از معدود مراکز روشنفکری مشروطه خواهی بود. او در همان شهر تحت تربیت میرزا عبدالرحیم خلغالی - که از آزادی خواهان و روشنفکران زمان و از سردمداران مشروطیت بود - قرار گرفت. و درست در زمانی راهی تهران شد که پایتخت در تب مبارزات مشروطه خواهی می سوخت.

در این زمان نویسندگان و شاعران آزادی خواه و مشروطه طلب می کوشیدند آتش ناسیونالیسم را فروزانتر کنند تا بدینوسیله مردم را به میدان مبارزه علیه استبداد و استثمار بکشانند. روزنامه های دوره مورد بحث ما مملو از آثاری از این دست است. در همین دوران سید اشرف الدین نسیم شمال می سرود:

گردیده وطن غرقه اندوه و محن وای
ای وای وطن وای
خیرید و رویدا زبی تابوت و کفن وای
ای وای وطن وای^۱

و ادیب الممالک فراهانی می گفت:
آتش حب الوطن چوشعله فرورد
از دل مؤمن کند به مجمره اسپند
از دل الونسد دود تسیره برآید
سوز وطن گرفتد به دامن الونسد
ور به دماوند این حدیث سرای
آب شود استخوان کوه دماوند
روسی از خانمان خود نکند دل
کتر ازو دان کسی که دل زوطن کند...^۱
و عارف می خوانند:

ناله مرغ اسیر اینهمه به وطن است
سلک مرغ گرفتار قفس همچو من است...
جامه ای کو نشود غرقه به خون بهر وطن
بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است^۱
پس پورداود نیز هم داستان با سیل خروشان مشروطه خواهی سرود:

از چیست چنین بیچاره شدیم
کوتاه دست و غمخوار شدیم
از خانه خود آواره شدیم
نادیده چو ما کس در بدری

هو حق مددی مولا نظری

ایران بنگر ویرانه شده

بین مهر وطن افسانه شده
قومش گویی دیوانه شده

نابود شد اینسان بشری

هو حق مددی مولا نظری^۳

این خاک به از کیوان بودی
آرامگه گردان بودی

رشک همه شاهان بودی
شد دست خوش غول تتری

هو حق مددی مولا نظری

ای قبیله مسا ایران ایران
ای خاک نیاکان و گردان

پر کرده کنون مهرت دل و جان

تو روح دل و نور بصری

هو حق مددی مولا نظری

پورداود دست پرورده انقلاب مشروطیت بود و متأثر از این دوره طوفانی. او شیفته و دلسوخته ایران بود و به همه چیز از دریچه پیشرفت و ترقی ایران می نگریست. او هر چه کرد برای بلندآوازه کردن نام ایران کرد و هر چه نوشت برای معزفی تمدن عظیم و چند هزار ساله ایران نوشت. تحقیق در دین زرتشت و اوستاشناسی و تاریخ پیش از اسلامی ایران، تنها وسیله ای برای رسیدن به این هدف بزرگ بود. خود در این باره می گوید:

«شاید قصد بنده در نویسندگی با شرحی که دادم هویدا شده باشد، که آرزوم شناساندن ایران باستان است به فرزندان کنونی این سرزمین و از این رو مهر و علاقه ای نسبت به این مرزوبوم برانگیختن، و به یاد پارینه به آبادانی این دیار کوشیدن، آنچه تاکنون در مجلدات تفسیر اوستا و تألیفات دیگر بنده درباره فرهنگ ایران باستان آمده و مقالاتی که در بسیاری از مجله ها از بنده انتشار یافته - خواه در زمینه تاریخ و لغت و خواه در دین باستان و اخلاق و خواه در آداب و رسوم دیرین - جمله اینها به همین ملاحظه نوشته شده است...»^۲

مخالفت پورداود با عرب و عربیت ریشه در همین آمان بزرگ و حس و سن دوستی و اندیشه ایرانی او داشت. هر چند پورداود در این شیوه راه افراط پیموده و تند رفته است ولی آنچه او در مخالفت با اعراب گفته و نوشته سخنی تندتر از سخن حکیم طوس و بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان گذشته و حال نیست. بنابراین نمی توان نباید به این دستاویز نام و یاد و خاطره او رز با دست فراموشی سپرد. بر صد عرب سخن گفتن پورداود در حالی که خود قرآن تعبیر استوار و شدیدالحن «الاعراب آشد و کفراً و نفاق...» را دارد، نمی تواند دلیلی قانع کننده برای نادیده گفتن خدمات ارزنده او به تاریخ و فرهنگ و زبان این مرزوبوم باشد.

پورداود این بیگانه سیزی را نه تنها در مورد اعراب روا می داشت، بلکه از معدود روشنفکرانی چون سید جمال الدین اسدآبادی و علامه اقبال لاهوری بود که به بیماری غرب زدگی دچار می شدند و علیرغم سالها اقامت در اروپا شیفته چشم و گوش بسته تمدن غرب شدند. حال برای آگاهی خوانندگان به ذکر قسمتی از نظرات پورداود در مورد فرهنگ و تمدن غرب می پردازیم:

«... الکتریک و گاز و تلگراف و بی سیم حتی چندین کشتی جنگی در دریای خزر و خلیج فارس و انواع و اقسام کارخانه و صنایع، همه لازم است ولی مدرسه لازم تر است. فرضاً هم که تمام وسایل اروپا را در ایران جمع کنیم، با نداشتن سواد و ندانستن راه استعمال آن همه آنها را به صد خود به کار خواهیم برد. آدم بی معرفت تمام آنها را ممد هرزگی و تبلی خود خواهد دانست...»^۴

آرامگاه استاد پورداود در ابتدای یکی از خیابانهای تنگ و فرعی مشعب از سبزه میدان رشت واقع شده که قرار است ترمیم شده به صورت خیابان اصلی در آید. چه خوب است به صلاح دید زعمای شهری مراسم باشکوه که در شأن استاد باشد گور وی به وادی سلیمان داراب، گورستان بزرگان و مشاهیر گیلان انتقال یابد یا در گورستان جدید باغ رضوان قطعه ای مناسب را به عنوان مقبره الشعرا گیلان در نظر گرفته آرامگاه استاد را به آنجا منتقل نمایند.

«... یکی از شروط ترقی و رستگاری پذیرفتن دانش و هنر دنیای متمدن کنونی است. چون آنها مختص به قوم و مملکتی نیست و نتایج کوشش چندین هزار ساله اقوام کهن و نو دنیا است، در کمال فروتنی از دست هر که باشد باید بپذیریم و خود را فرزند برازنده و حقیقتاً این میراث بشر بشناسانیم. اما به رسیدن این میراث نباید چشم ما خیره گشته دیگر ملت خود را ببینیم و از میراث مقدسی که مستقیماً از نیاکان پارسا و دلیر و سخور ما به اسم آیین و تاریخ و ادبیات از برای ما مانده روی گردانیم...»^۵

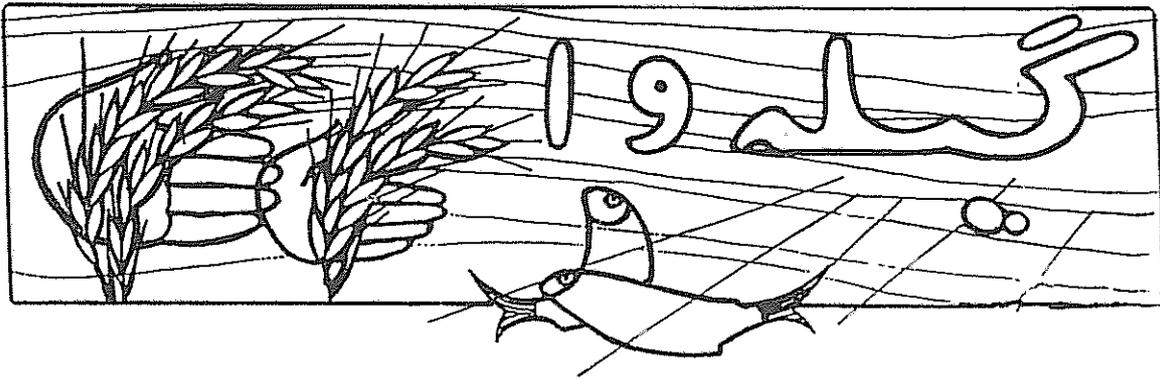
سخن را با اظهار نظر شایسته پروفیسور محمد اسحاق به پایان می بریم:

«پورداود بهترین اموری را که ایران توانست به جهان تقدیم کند در خود جمع کرده و به منزله مفسر مبین فرهنگ دیرین و میانه و نوین آن کشور می گردد. وی یک ایرانی عصر حاضر است که یکی از لطیف ترین هدایایی که روح اسلام بوسیله فعالیتی که در نبوغ ایرانی ایجاد کرده و به جهان داده، به ارث برده است. به علاوه وی فرزندی است از دوره تجدید حیات ایران که ایرانیان را به میراث ملی تمدن و فلسفه پیش از اسلام که در عصر هخامنشی و ساسانی و حکمت زرتشت جلوه گر شد متوجه و متذکر ساخته است...»^۶

باشد که استادی بزرگ از غربت چندین ساله خویش بدر آید.

منابع و مأخذ

- ۱ - از صبا تا نیا، یحیی آیین پور، دو جلد، انتشارات زوآور، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۶. ش
- ۲ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ادوارد براون، ترجمه محمد عباسی
- ۳ - پوراندخت نامه (دیوان اشعار استاد ابراهیم پورداود)، انجمن زرتشتیان ایران
- ۴ - پورداود، جزوه منتشره توسط سازمان فروهر (جوانان زرتشتی) بمناسبت هشتادمین سال زندگی و چهلین سال اوستاشناسی پورداود
- ۵ - یادنامه پورداود (مجموعه مقالات درباره فرهنگ و تمدن ایرانی بمناسبت شصتین سال تولد وی)، به کوشش دکتر محمد معین، دو جلد، انجمن زرتشتیان ایران تهران ۱۳۷۵. خورشیدی



(چهارمی سال، تترج سوماره ۳۳ (کورچ ما - تیر ما)

صالح صابر گیلانی

من عاشق تی شر شر بارانمه = گیلان

تهران میان، سر بگریانمه - گیلان
 الان نه پریشان، که پشیمانمه - گیلان
 بیتابی کونم، تاکه بتهرانمه - گیلان
 اما بخدا، بی تو بزندانمه - گیلان
 من گشتیه تی، خوتکه فسجانمه - گیلان
 هر جا کی ایسام، یاد پسیخانمه = - گیلان
 تی جنگل و کوهان ره، حیرانمه - گیلان
 مفتون قشنگی تی لاجانمه - گیلان
 مدیون تو و، تی گیل مردانمه - گیلان
 من عاشق تی شر شر بارانمه - گیلان
 از حسرت دیدار تو، گریانمه - گیلان
 تی واستی یه کی، مست و غزلخوانمه - گیلان
 می موشتا بیدین، رستم دستانمه - گیلان
 رزمنده تر از میرزا کوچیکخانمه - گیلان
 من پسیلا بسوستیه هو سامانمه - گیلان
 من از دیل و از جان، ترا خواهانمه - گیلان

چندی ایسه، از غصّه، پریشانمه - گیلان
 افسوس خورمه، از چی باموم گوشه غربت
 مانند او بولبول، که قراری ناره از گول
 باهن کی ایام مرکز هر کار و تلاشه
 ده ذله یم از خوردن آدیزی و املت
 در دیل دارمه ناجه، حسین جول = غذا یا
 تنها نه کی من گم، همه عالم گه قشنگی
 زیبائی ماسوله و تالش، خوسر جا
 هر گوشه تو، باغ و بجاره، همه جا سبز
 آنم نم باران، همه عالم آیه، اما
 تی دریا و مُرداب ره، می دیل بیو واهیل
 من دیل نارمه از تو و اوینم ترا قوریان
 دوشمن کوسگه، تا بایه تی پرچین ویرجا!
 سربازی نشوم، اما بدان روز مبادا
 از پورده عراق، تا به ساغرزان نیه راهی
 قریان تو شم من، نه به آیک دو سه بیت شعر

* حسین جول = صاحب رستورانی کی پسیخانها و اونی محلی غذا حرف ناره.

** پسیخان = اینا محل رشت نزدیک، جاده فومن را

کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ

(نمایشنامه منظوم گیلکی در فقر و فلاکت)

جعفر بخشی زاد محمودی

- عم پسر جان آمی زاکان گیریدی قیمه ره لیج - «کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ»
جه نخوردن دینمه همّه تا زاکانا فلج - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
:کاس خانم، پارسالا واکسن بزه بید آن جفلان - همّه تا خُرد و کلان
ابول و ناز خانم و قاسم و رمضان و فرج - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
- واکسن گونیه مردای، آزاکان و یشتاییدی - و یشتای و تیشتاییدی
فلجآبند اگه هر شب بُخورد نان و ککج^۱ - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
: تو، مه حرفا گوشاکن، امشیتیا گو^۲ نوازین - قحط سالانوا دین
دوسه مشته نخود و لپه یا درگان به گمج - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
من گمه ورزایه، توگی ته تیلیفا^۳ ووکوشا^۴ - دوسه چیری ه بُدوشا
ده وّاسی امسالازاکان بخورد واش و تبج^۵ - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
هر چی کمتر بداری، غرصه تی شین کمترایه - بختاوار^۶ تی سراه
لس میرا^۷ نیسه هیچ وقتا آمه ناشتبو^۸ کج^۹ - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
آشان چرک لباسان ره بیتابا نییی - شرم جا آبایی
جه میان شه ایتا صابون مره رشک^{۱۰} و سبج^{۱۱} - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
بوشو افغان و اوروس شکم خیکا بدین - ترک و تاجیکا بدین
نشا خوردن آمه ره هیچی، نه نیمدانه، نه بج - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
- عم پسر جان، تی زبانا جه تی حلقوم کنما - ترا وُنها^{۱۲} زنما
باز تی پارسال و پیلارسال بشو رایا بمج - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ
:کاس خانم جان، تو اگر ورزایا دوشتن نتانی، مرا کوشتن نتانی
مه مانستن فقرا ره ده نمانسته هَرَجُ - کُلُّ شَيْئٍ تَتْرَجُ

۷ - بختاوار baxtāvār - خوشبختی

۸ - لس میر lasa mir - نوعی بیماری کرم ابریشم

۹ - ناشتبو nāštbo - چیزی که انسان نداشته باشد

۱۰ - کج - ابریشم

۱۱ - رشک rask - لارو شپش

۱۲ - سبج sabaj - شپش

۱۳ - وُنها vonhā - تعاقب - به کسی حمله کردن و با خشم از پی اش دویدن

۱ - ککج kakaj - تره تیزک

۲ - گو، گب gav - حرف، سخن

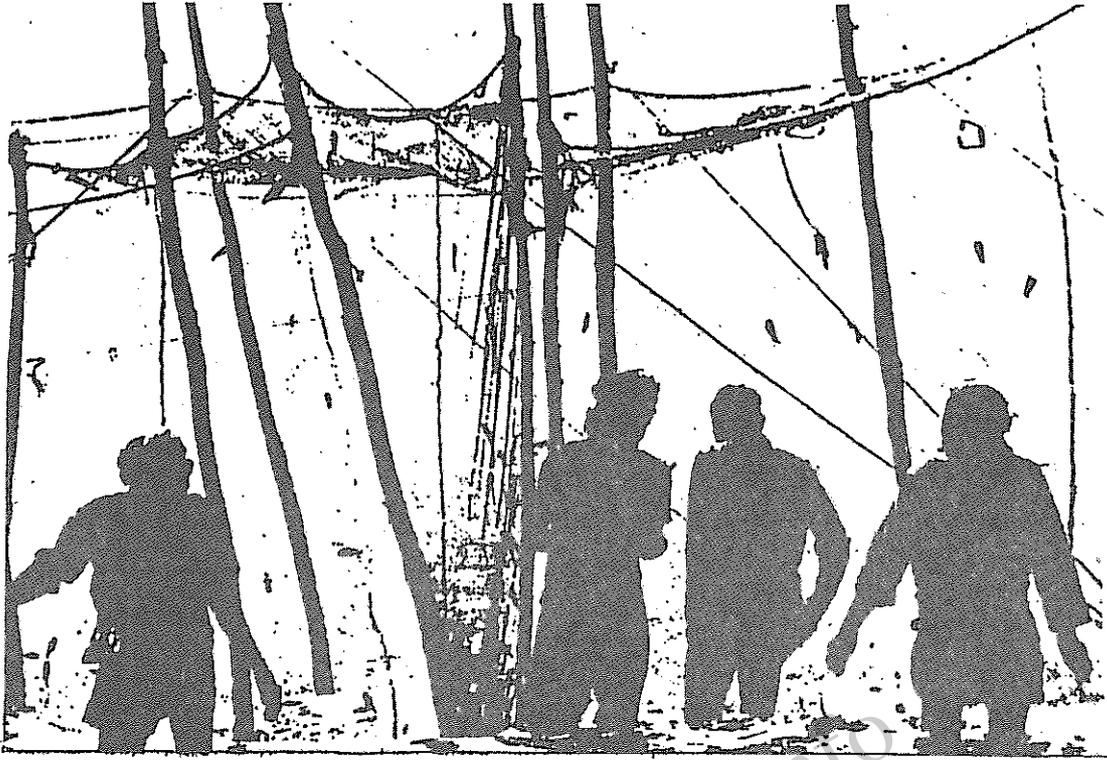
۳ - تیلیف tilif - آستین

۴ - ووکوش vukus - بالا بکش

۵ - چیری ċiri - نوعی ظرف شبیه مشربه

۶ - تبج tabaj - عشقه، نوعی پیچک همیشه سبز که برگهایش برای تغذیه ی گاوها

به کار می رود



□ منوچهر - جراح زاده

مالا...!

کور کولمه، می کولی دام جا، بیرون پیرست
 هر چی فریاد بزم، پهنه یه مُرداب میان
 دریا گوش هم، گرا بو، می دیل دردا نفاست
 ماهیان هم می مانستان، بی صدا، ناله کوند
 می دیل از غصه، می گاجامه مانستان بو بوخست
 می مزار آبه برارجان، می کفن، می ماهی دام
 تو بوشو فکر تی دُنیا یا بوکون، دُنیا پیرست!
 خُدا یا! من چی گناهی بوکودم، مالا بوئم!
 کی نه مُرداب، نه سماک، می قدرا ندانست
 ماهی خاشا، سگ سماک، والیشن دره باز
 می پلا لقمه یا، سماک نام آویر، فُوررست
 دیگ می ناله از امروزه به شیون فآرسه
 هیچ سماک می ور طاقت ماندن نیارست
 روخانا داغ بزه خورشید و برفاب آبابو
 می کولی دام جا، شب، توگه توگه آب بو توگست
 کُپور و سیم پرک و سوف، بو شد لوله گله
 سبز قورباغه، سَل باقلایه ولگا و اچوگست
 بابا تورکمان بزه، بهار بامو مشدی برار
 پیله گورخانه مره، باز، گیله و باد بدمست.

سر صُب مشدی قُلی، دوبندی بندانا دبست
 را د گفته سر بازار، غلاما، بگنست
 بوکوده داد: کی آی غلام تنبل، کل خوک!
 باز تی پارساله گالوش و چاروق پول بمانست!
 کل بی عرصه، ترا چی کی بیشی مالا بیسی!
 حتی جلیسکا خوره، بمرده ماهی زتی دست!
 باد سر توک بوزه، تی لاکش و لوتکا برم
 بابت قرض قوجان و کولی دام سال شصت.
 غلامه جواب بَدَا: طعنه نزن مشدی برار!
 چره تی چانه، می گاجامه مانستان بچمست
 سگ واش و سگ آبی، سوگله خیس، گره مار
 مَزا واکف بَزده، بگو ترا چی واکفست
 چره تی زور فقط گاجامه خوسا فآرسه
 داز چو چالا مانی، کی پله دارا فوچوگست
 چارروق و نیم تنه یا، فادام کور کاس آفایا
 کی می ور تا سحر از فقر و فلاکت بنالست
 کی تو از لوله گله، خوج بیجه ای مشدی قلی
 کی بخاهی بکنی مو، می سر جا دوسه دست
 بسکه بدشانسمه، می داما، واکفه لاکا پوشت

مالا = مامیگیر

دوبیتی های تالشی استاد هارون شفیقی

اَو، تَکُو بَ تِ، نِزِ، چَش اَوکَ
کامِ اِشْتانِ نَفْسِ گِئو، اَنَدَ، بُو کَ
بُو مَی رُو زِی، اَجَلِ بَ گَ تِ، خِرَتِ
تِ، اِمْرُو زِ، اَه رُو زِ، گَ دِ کُو کَ

- آن حقیقت نادیده از تو به تو نزدیکتر است، چشمانت را باز کن، کمتر نفس خود را با بار سنگین گناه خسته کن آجل روزی فرا خواهد رسید و گلوی تو را خواهد فشرد تو امروز برای آن روز سخت کاری بکن.

تِ، رَحِمِشِ بَ کَا، اِس رَحِمِ وَاخِتِ
رُیِی، مَارُو چَتینِ، سَاخِتِ سَاخِتِ
چِمَانِ، دَاسِتِ بَگَتِ، اِی کَرَةَ اِللهِ
بِ دِئو کُو، مَانِ اِشْتانِ عُمَرِ بَاخِتِ

پروردگارا! تو اَلرَّحْمِ الرَّحِیْمِی، اکنون زمان و وقتِ رحم کردن است. زندگی کردن برای من مشکل و سخت است. پروردگارا یک دفعه دست مرا بگیر زیرا من عمر خود را در این دنیا باختم.

بِه، مِرْدِیکُو، آز پارِیسمِ زِمستونِ
کُو رَشِ، شینِ؟ وُتِ شِ بَه قُوستونِ
اِیو، چِرویشِ شینَه؟ اِیو، چِ کُو یِ هِستِ
وُوتِ شِ، چَشِشِ، بَرُوینِ مَارُو دوستونِ

در فصل زمستان از پیرمردی پرسیدم، پیرمرد! کجا می روی؟ گفت: به قبرستان می روم. «گفتم: چرا می روی، آنجا چه کاری داری. گفت دوستانم چشم براه منند.

گیلان جان

گیلون جئون خَن بَگیرم مو تی حالا
روخثونه مئن هیادم نئو دَمبالا
بگردم تی آمه شئون به شئون
تی سینه کش وازا کونم می بالا
تهران - محمد دریایی لنگرودی

گیلان جان آفتابی، من ایازم
آبا کون جانانا من سردبازم
ایتا نقاشی خوش آب و رنگی
تی نقاش دس و پنجه بنازم
چالوس - علی نافعی

کوه خو «شوگلا» ویتَه

بهار تازه بوئو
روزگار تازه بوئو
روخاَنه آوَد کَنه
کوه خو «شوگلا» ویتَه
آلو چَه تیتَه بزا - یو
اَلاله قَد بَگَشِه
دو مَر تَه دَامون و دریا لَه،
شوروم فِیتَه

*

بهار تازه بوئو
روزگار زنده بوئو
زمین نفس بَگَشِه،
زندگانی خنده بوئو
ولی می دیل «آته کو»
آسمانه جور، وارته
که ای بهار میان،

گول و قَر بَزَا
گله جئور

آمه قشنگه گولان

نام بَزَا خوتن
گله جیر؟
بهار ۷۳

محمود پاینده لنگرودی

جواد شجاعی فرد

چی بگیتنه افتوام

چی بگیتنه افتوام

چوروم بنیشته صوب

اخماج هوا

فیکرازه غروب

* *

او فوکون می پوشته سر

زندگی مشو میانیه ولی

شاید ا بوشم و نگرستم

ای سفر

* *

عید اما دره

کله خوسه جی

کولا قبا

چوشم بگردنی بدی

هاج حاجی بما

* *

تشته تاب تابه همره

چی دمه

افتوه الو

ایفاقه بخشه چلخومه

آدمی چاره چه؟

همیشه خودا

موفتلاهی هی زیاد و

هی کمه

* *

چی بگیتنه افتوام

چوروم بنیشته صوب

اخماج هوا

فیکرازه غروب...

امو هر دو ایتنه دردا دوچاریم

پیاده با پیله رایا دواریم

مون و تو خیلی وخته، ناجه امره

بدونبال گوما بؤ روزگاریم

* * *

مو او دارم کی چن سال آزگاره

کتام جنگل ایتنه گوشه کناره

بییستم، بشکسم، با ای همه درد

می چوم هنده، بدونبال بهاره

لشت نشاء - محمد دعائی

«دوبیتی»

فادام بسکی آدنیا یا غرامت

خما بوسته جه بار غم می قامت

نھا آ خوشحالی به می دلیل

نارم شرمندگی روز قیامت

* * *

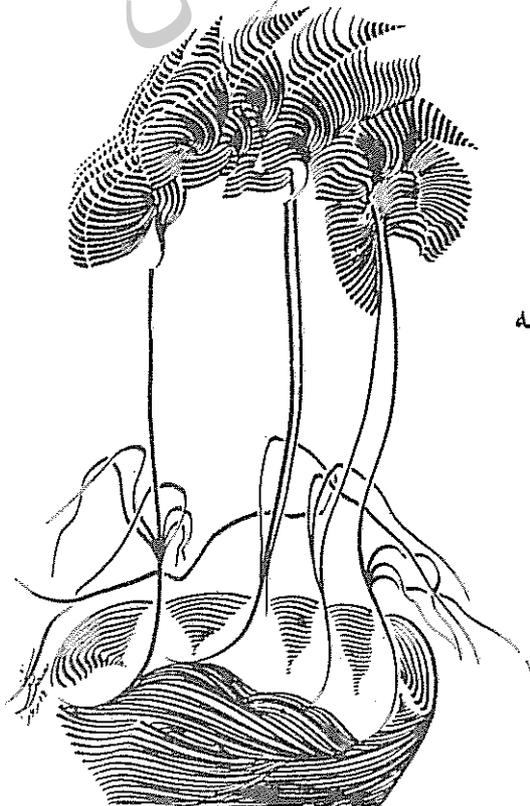
خدا یا دلیل می شین غمگینه امرو

می گوشان زنگ زنه سنگینه امرو

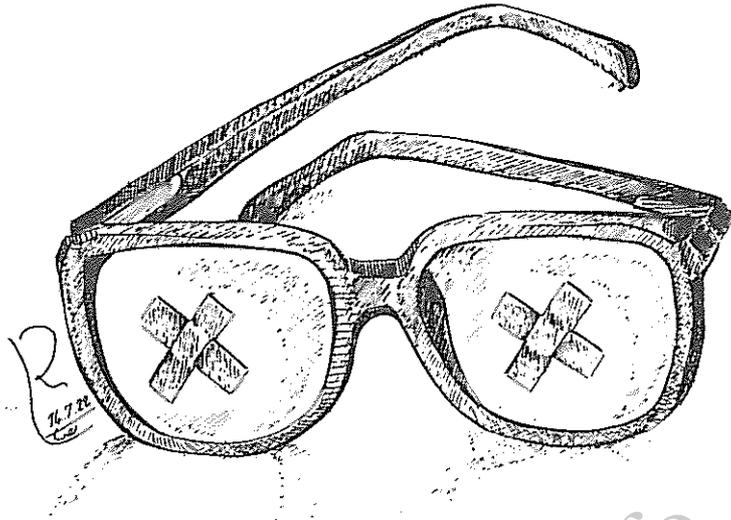
بگفته چی مگر خورشید دیمما

هوا تارو گذر پرچینه امرو

لشت نشاء - حسن فرضی پور



اسفند ۷۳



محمود طیاری

ایتا شاخه گل محمدی

جه رادیو ژد - استار! دنگ، دنگ، دنگ! «اینجا مرکز دروغ و دنگ!»
پلاخور، قار قاری بنا بوشو، گمچ و نوخون و تیان و تبجه بشکسته، آبو
بوکوده تابلندی برنج کویا نهابو، بنیم امه چشم رو!

دوچار افسردگی بویوسته، امه را ببردیدی گروخوله مطب، روانپزشک
پالی! (پهلو) هسا نه من روح به بدن دارم، نه دکتر رنگ به چهره: بدیدی ره،
سفید روپوش هم دوکوده، در وضعیت قرمز! آژیر و ضدهوایی به صدا،
پرستار میز جیر جوخوخته! دکتر، ایتا ضربدر هم چسب پیتوپلاست مره بزه
داره خو عینک دو تا شیشه رو! قیافه مرا مانستن، بند بورسونه، درب داغان،
گرینجی مو، سیل حرفا بعدن زنم! وضعیت کی سفیدا بوسته، من بییدم
همه تان رنگ و رو واپلکسته، کس کسا نیگا داریم!

دکتر O. K. بدا و پرستار شماره. من مره بوشوم بدرون: صندلی جا
نی نیشته، چکش بوخورد می زانو رو، می پا راستا بوست، ای جورکی
نزدیک بو بوخوره دکتر مچیه!

واپرسه: «چیه»؟ بوگفتم: «ترسم»

دکتر آن چشم گرد و آن فیلی خوشکابو: «ترسی؟ از چی ترسی خب
جنگه بندهی خودا! آدم عاقل با ترسه. همه ترسیدی.»

بوگفتم: «به او معنی نه آقای دکتر ه می زنانه بنا بوشو، جه تنهایی
ترسم»

نانم درست بیشتاوستم یا نه. اما آهسته بوگفت: «کوری عصا کش کور

دو سه سالی بیشتر نوبو، جنگ در بی گفتم بو، امه دیل صلح ره، تر!
جنوب بوسوخته و کورچ کا بویوسته. روغن کرمانشاه، چه پیه گوشت
آدمان، ولایت غرب میان، به خیک و خکاره! آگه چیزی به می دهان و تی
تن زیادی کودی، تی سر و می زبان بو! کی هر دو، تخته کوب صدام بو.
شمال هتلان و سینمایان مهمانپذیر مردومان جنگ زده: بی مال و حال و
می شین و تی شین، بازار مشترک کی بامو رو خط - تلویزیون گرم نمایش
«اوشین»!

آ «سرزمین شمالی»، ایتا (ژاپنی) فقط کم داشتی! کی اون «تخمه ی بو
داده» فراوان بو! - و اویشته بیج و بی نیشته آبی! خب بو کی، تلویزیون،
دستی داشتی به قیچی، ولانشتی «ریزیو»، «اوشین» آ، بده ماچی. بازم،
رشت زاکان، کوچه بازارانا دید، خاندید:
«اوشین، شنا می کنه، ریزیو نگا می کنه!»

مردوم کار بو شبان، پوشت بامان جا، بالون تماشا: با بلیط دو سره بغداد
- رشت، و سفری رفت و برگشت! مثل ایتا برنامه ی نور و صدا - سامیه
جمال رقص با عصا و فرید الاطرش آواز بی صدا - کله معلق بالون ۳/لامپه ی
عراقی، آگروز بترکسته مره در هوا! مردوم دکفتیدی به هو و چپلا! با ای
نقطه ی اختلاف (منهای حماس و اسرائیل و ساف) بگبیر رشت هم
بویوسته بو، نوار غزه! کبلایی به شال و کلاه و عرب به دستار - منهای
آغوزدارا! - اخبار جنگ و بی بی سی و صدای آمریکا، ایشناوستن داشتی،

دگر بود!»

«نه»

واپرسم «چی؟» بوگفت «هیچی» بازون پرستارا دوخاد، ایچی ایچی بوگفت، پرستار بوشو، ایچه بعد، تلفن مره، مشغول شماره گیفتن بوبو. اگه من سیاسی بوم، فکر کودیم: ناحیه انتظامی یک کرا زنگ زنه!
دکتر بوگفت: «خیلی خلاصه، بی طول و تفصیل، بگو چی بوبو؟»
بوگفتم: «خود خود، خانه‌ی خود!»
دکتر، خو خنده یا جیگیت، واپرسه: «یعنی چی؟»
بوگفتم: «سر جدا، بالش جدا!»
دکتر صدا در بامو: «بوگفتم خلاصه، اما نه ده آتو. بامویی آمیه امره نسازی! چیکاره‌یی؟»

بازون می ره ساکتا بوستم، بوشوم تو فکر: طرف ایتا سیزده سال سیزه، آنه پوشت لب واجور بوکوده بو! یعنی سیاسی یه؟ آب رز و آغوز مغزکی روشاخ شه! وگنه اونا چی به دیو سفید الکل و هفت خان سون آپ! یاد زاکان مار و «پریموس» و باد «رستمکلیه»، وقتی کی اون تازه عروس بو، دکفتم: کی کله سر خوری کودیم! من زن مار گفتمی: «تازه داماده و ارمنی بازار، عیب ناره!»

دکتر بزه می شانه رو بوگفت: «تی حال خب به!»
ناثم من نفر آخر بوم، یا اتاق انتظار کسی نسا بو! پرستار هم اینگار خو سایه یا، دکتر اتاق شیشه رو پرچ بوکوده بو! مثل وقتی که کبوتر صلح سایه یا، گورباچف دستان امره، تاودی روی دیوار برلین! دکتر نسخه بی نوشت. دلیل مشغولی سفارش بوکود: «تنها نوا ایسان. اگه تانی زن بیر!»
می گاز خاله بازو، کوتر جابجا بوبو، بال بزه، اما نوشو!
دکتر، آخر سر واپرسه: «نقطه ایتکا چی داری؟» باموم بگم: «جز ایتا متکا، هیچی!»

اما بترسم سوءتفاهم بیه. ویزیتا فادام و بزم جه کلینیک بیرون. بوشوم تو خودم. اینگار ای وقت شعر گفتیم. تو کو مایه ن، ناثم! شاید: (آهوی وحشی در دشت چگونه دودا / بی یار بود، او بی یار، چگونه دودا) تازه مگه نه یار، آهوی بوگورخته از دامه و، امه شعر مانستن خام و اون عکس به قول حافظ در جام؟

آقا، دوسه تا شعر توها مایه ن بوگفتم و، امه لب و پر بوسوخت: امه ایسم دکفته روزنامه ن میان. پور زماتی نگذشته، باموئیدی امه دونبال، کی چی نیشته‌یی؟ تی ایسم سر زبان دزه، بوگروز! جه تی شعر انتقاد بو بوسته، بوشویی تو دسته‌ی آپوزسیون و طاغوت، تازه سیگارا کنار بنا، آخر میخا بزه‌یی به تی تابوت! هیچی... امه فیلی خوشکا نویسته بیدم در زنیدی! یعنی امه راه سر دره؟ هول هولکی سفید نقلی آپارتمان پنجره جا نیگا بوکودم، آی داد بیداد! چی دینی؟ ماشین انتظامات، نیسان پاترول. او وقت پاترول، اتو بی باند رول نوبو، هر کی سوارا به. دلیل می شین بو بوسته بو تاقچه وازکونه! در آمویی جه می سینه، دوواره شویی خوجاسر! اول کار بوکودم، دفتر شعرا تاوادم کابینت جیر. نیه زناک جا آشپزخانه‌یه، امام کی زناک امره تماما کودیم و شعر امره شروع! امه نطفه م کی، تشک گشتی رو، با ساز و آواز، دوسته بوسته بو، و امه نفس به ضرب منقار خروس از جای گرم در بامو!

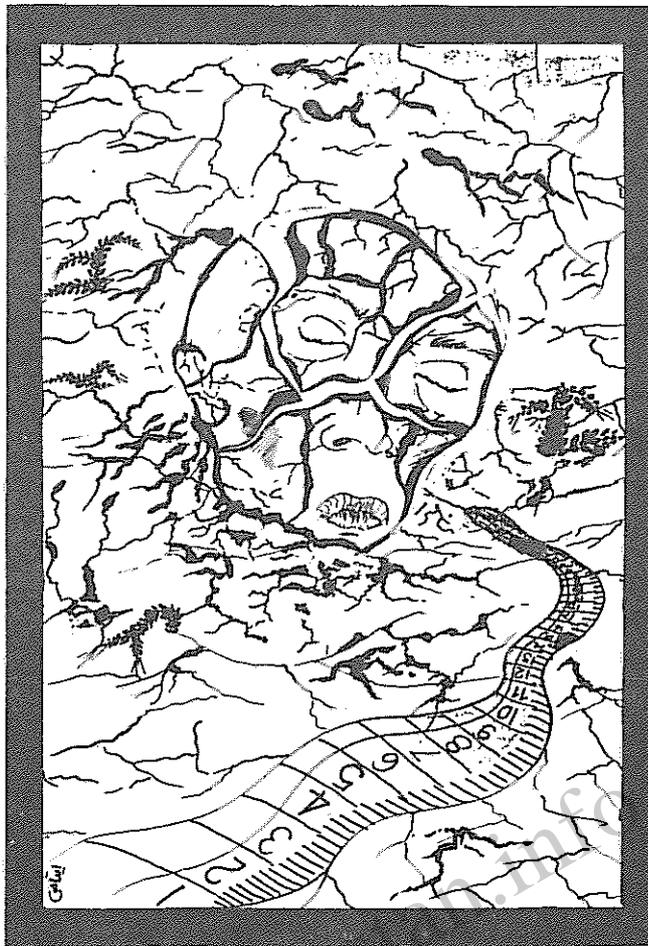
چی دردسر، ها وقت، پا صدا بیشناوستم، بعدش ایتا زنانه صدا. یعنی در باز بو؟ - عوض چند تیر فشنگ، امه قشنگ زناک تا آمونده بو! هیچی... ایواردهم اما بو بوستیم صاحب کار، اون اریاب رجوع! هسا مگه پیدا به، ایتا مورغانه برای سد جوع! کم کم کرا فهمستاده بوم، اون کی به من وارد بو بوسته، شوک نوبو، پیشا شوک بو! بوشوم بیجیر. کوجه حیاط قدیمی جا، چاه و تلمبه و ایتا شاخه گل محمدی و سه وقت انجیر دارور. می دفتر شعرا هو یا به گیلا کودم! بازون ناسوس بزه م، انگار ناقوس زنن درم!
رشت / نهم دیماه ۷۲

«بازنسته»
«تی قیافه نشان نده»
«یعنی دولت سرا کلاه بنام؟»
خنده امره، طوری که خوشایند بیه، بوگفت:
«دولت هزارتا تی مانستن سرا کلاه نه! خب...»
«روزان زندگی نوکونم»
«یعنی چی؟ خوشی؟»
«کاش بتانسته بییم»

«خب پس، معلومه خوابم ناری!»
آهسته بوگفتم: «تنهایی مرا خواب نیگیره!»
دکتر خومویانا چنگ زنان، بوگفت: «پوه! جنگ تمام مردوما روانی بوکودا!» بازون راه بوشو. راه بوشو. راه بوشو. ایچه به خودم امیدوار بوبوم! بعد، پرستارا کی بامو بو بگه «فقط الکل سفید داره!» فاند رستم: ای جفت گوشواره کلنویاترا جه آن گوش آویزان، انگو با سه پیچ مار طلا به آن مُچ، روسری ایتا توسری کم داشتی. ناثم زوروق بو یا فورمینکا! هر چی بو خیلی بوجور بوشو بو!
دکتر بوگفت: «خبه. بگو خو راه سر آموندره، چن تا سون آپ هم فاگیره!»

پرستار، می نگاه امره، بوشو تو هال! بوگفتم: «آخرین چیزی کی داشتیم، ایتا حلقه ازدواج بو، کی اونم بفروختیم، خرج امه جدایی بوکودیم!»
دکتر بوگفت: «تی شیر دوسته یه؟ یا دلار بامو بیجیر! چره کارگران شرکت نفت مانستن، اعتصاب بوکودی، حرف نزنن؟ نوکونه زیر زبانی خایی!»

شوخی امره بوگفتم: «فعلن کی با یک چیز دستی فادام!»
دکتر مرا بوگفت: «ویری!» گویا معاینه تماما بوسته بو: اما ناثم اون به مورغانه برسه بو، یا نه؟
بوگفتم: «در هر حال تنهایم دکتر. بیست سال خیالات مرا اوسانه. راه شم می امره حرف زنم»
دکتر بوگفت: «کی خو امره حرف نزنه!» بازون مثل کارشناسی کی خایه بیدینه آن چاه به نفت برسه، واپرسه: به فحش تبریم یا نه؟ کی بوگفتم



سیا سال، بوسوخته سال

محمود اسلام پرست

می دس برار دحسن واله، و اون
ناخبر مرگ ره، کی همیشه تقش
مییب داشتی. چونرگ بو بوس
و مییب بمانست.

خوشامدی بوکونه. چن دقه ایسایی بازون شویی «کبلاعلی» پالو نیشتی. خو پیشانی یا ایجور زیی که همه تان اونا نیگا کودید. اوشان دیل اون ره کباب بوستی. ایمر و چهلم بوکی هنده «کبلاعلی» پالو بینیشت. خو پیشانی یا زیی، گریه کودی، غش کودی. آخوند کراکم کم منبرا گولاب دایی، دوعا کودی و مجلس تماما بوستن دویو. دوعا تماما بوسته بو. آدمان کم کم بو شویید. صاحب مجلسان ایسایید.

«کبلاعلی» همه تان امره خودا حافظی بوکود.

خودا شمه را صبر بده.

و جه مچلد بیرون بوشو.

رجبعلی اون دونبال بوشو، سایه مانستان. اونا پاستی، تا فارسه په دارژ جیر.

آ متر سرا بیگیر بوشو او سمد دارژ وریس. او یا نه، او شتر، ایچه بیا آ شتر، هیا بدار اینا چوب بز.

چی؟

تی پاجیر اینا چوب بز.

* * *

ابجی گب زیی، نیگا کودی. گریه نوکودی جه اون چوم ارسو وارستی خاستی گریه بوکونه، خو درد دیلا فوکونه، اون گریه خوشکا بو. آزاد دارا مانستی کی اون ولکان همه فوبوسته بو، ولی خو چکزه سر ایسابو شق شق.

رجبعلی پیله پسر بو، وا در جلو بیسایی، اوشانی کی آموییدی

- کبلا علی، کبلا علی.

- کبلا علی بیسا، خو دور ورا فاند درست. رجبعلی یا بیده.

- سلام کبلا علی.

- سلام. تی احوال خُبه؟ خودا ته را صبر بده پسر، بمانی یادگاری تی پتر.

- تی قوربان کبلا علی.

- دویایه ده زای، کهنه دویایه، هیچکی وفانوکود، همه بره هه گیل

جیر.

- دانم کبلا علی. ایچی خاستیم ته را واورسم.

- چی؟! هر چی خایی واورس.

- چن سال می پتر بچارا مناسبه کاشتی؟

- چی بو مگر؟ بدهکارم؟ اون وصیت نامه میان چیزی بینویشته نها؟

- نه کبلا علی می ستوالا جواب بدن.

- هفت سال و همه ساله جه هم راضی بیم.

- خاستیم بدانم کی می پتر گو طرف بچار ویشتر بود کونه، جوُب دهه.

«کبلا علی» خوشکازه، جابو خورد.

- آره چی گه؟! چی دونبال گرده؟! مرا چی واورسه؟! اکور پیچا!!

- رجبعلی چی ره آنا مرا واورسی!!!

- هتویی، خاستیم بدانم.

«کبلا علی» آرام به دار جیر بینیش. ایتا سیگار روشنا کود. ایتا پوک

بزه. گیج بو، گیج گیج. خو عرفیچینا جه خو سر اوساد.

- په دار په نیم کی بی ایمانی بوکونم او هشت کله بچار کی او طرف نها

«خوش نیت» سر سامان، اون همیشه بود کودی. هیتا سال مرا جا نا.

بوگوفت بوسوخت. نخاستی بی ایمانی بوکونه، ولی اون گو فتن عین

بی ایمانی بو. اون نقشا بخانده بو، جه خوبا ایمانی فکرا شو، موچالا بو.

* * *

اوشب عروسی هرچی بو بوگودشت. خورم رخت ناشتی دوکونه مر

دوم ره گولاز بوکونه. گدا علی ساده اون پالو ایسابو. آن بوکی زیاد ناراحت

نوبو.

- ایتا شبه ده هرچی بیه تماما به، همه شیدی من مانم می مرداک امره،

وا ایتا عومر زندگی بوکونیم خوش خوشی یا ناخوشی، بخره کی خوش

خوشی بیه هیچی نوگوفت.

* * *

پنج روز جه عروسی بوگودشته بوکی ایوار بیده ای نفر هارای زنه.

- برار زن، اوی برار زن.

- خو سرا جه درچک بیرون باورد. بیده «ماماری» بیرون بامو.

- سلام مرد خاخور، خوش بامویی، بیا بدرون.

- او میرس تیان یک منی گویا نها؟

- آیا مرد خاخور.

- او آب دس لگن؟

او هزه جیر.

ماماری میرس تیان، آب دس لگنا راستا کود.

- کارناری مرد خاخور؟

- اوشانا کویا بری؟! اون می جهازه!!

ماماری خنده بوکود اون طلاگاز بیرون بامو.

- تو جهاز ناوردی گور. آن می شینه، آمه آبرو خانی اشانا ترا فادام، کی

تی آبرو بیهینم. بیا بقیه نبرید.

تازه عروس بفکرا شو. خودیل میان بوگوفت. خودا می عاقبتا به خیر

باره.

* * *

مساحت گرامتر زنن دو بو، سه تا پسران شینا سوا کوده بو بمانسته بو

رجبعلی شین. پسران ره دکفته بو نفری هفت قوتی. رجبعلی از اول

مساحت گرامتر دونبال دو بو، اونا ولا نوکودی. همش گو فتنی می بچارا تاود

خوش نیت سامان سر. مساحت گرامتر خوره بفکرا شو. چره اویا؟!

- رجبعلی چره پيله کونی خوش نیت سر سامان تی بچار دکفته؟!

- تو تی کارا بوکون. تی سیر و اویجا روغن زنم. بازون ترا گم.

- تا مرا نیگی تی بچارا اویا تا نوم.

- اویا بود کونه، حُب جوب دهه.

- از کویا دانی؟

کبلا علی بوگفت.

مساحت گرامتر شه بزه، خو پسران نیگا بوکود کی هر جا شویی مترزی اونا

خوامره بردی که مساحت گرامتری یاد بیگیره. متر اون دس میان سنگینی

کودی.

- عجب لامذهبی ایسی. تو کی غش کودی، جه همه ویشتر گریه کودی.

همه کشک بو!! پیچایی تو پیچا شال.

متر بزه و رجبعلی سهما تا ودا خوش نیت سامان سر. بمانسته دختران

سهم و ابجی.

رجبعلی بوگوفت زن جه اعیان بره جه عرصه نبره.

کاس آقا پيله داماد بوگوفت راست گه، زن جه اعیان بره اونم هشت

یک

* * *

ابجی سیگار بیرون باورد بوشو سمددار جیر بینیش. آتشازه، ایتا

پوک بزه. روشن کبریت چوله یا تاودا او شتر، خوشک علف سرول

بیگفت، آتشا گیت، بوسوخت وجه اون هیچی نمانست. باد بامو همه

ببرد، گیل بمانست.

* * *

ورف وارستی فیتله، فیتله، رجبعلی شش ماه زای بو، تب جا سوختن

دو بو، راست راستی مردن دو بو.

- گدا علی، گدا علی.

- هه، چیه؟ جه رختخاب ویریش.

چیه گول مار؟

- رجبعلی، رجبعلی.

- رجبعلی چیه؟!

- تبّ جا سوختن دره. آنا ببریم حکیم ور.

- آوخت شب حکیم کویا ایسا؟

- خا ببریم ملاّ پالو کیتاب سر بوکونیم.

گدا علی ویریشت. بیشیم زناى دوعا کون پالو.

جه آسمان ورف و ارستی، عشق و ارستی زندگی. ورف دوبو گالوش

میان تا بسر. کیتاب سر بوکی رجبعلی بالا دوسته بو.

* * *

گدا علی وصیت بوکوده بو، تا زمانی کی گول مار زنده به دختران زمین تقسیم نه. فقط پسران شین تقسیم به. گول مار کی بمرده دختران سهما فادید.

- کاس آقا بوگوفت قانون بالاتر از وصیته. قانونا احترام بنید. هر کس

سهما فادید.

مسیب کوجه پسر بوگوفت:

- پس ابجی چی؟! اون سهم چی؟

رجبعلی بوگوفت. خو هشت یک بیره.

- مگه اون هشت یک جقد به؟!

- هرچی ایسه اون ره به.

- اون هشت یک دویت و پنجاه متر زمین نیبه، آدهات درونی.

- تو چی گی ره کی سر ایسی؟ می سری؟ تی ماره سریا تی سر؟

- بگم از کویا سوختن دری ره؟ چون زمین تقسیم به، ده آ پیر زنا کا

تنانی فاکلاشی.

- من اونا فاکلاشتم. شیمه شوئن اونا فاکلاشته. اوتایا بوکوشت، آیتایا

دس دسی کرا کوشتن دریم. دهاتا ولا کودیدی بوشویدی شهر. سالی چن بار

آمویدی شیمه مارا سر بزئید. ایتا کارخانه یا بچسبسته، ایتا ایداره یا.

- تو فراموشا کودی من تی پيله برارم؟

- نه فراموشا نوکودم. تو فراموشا کودی آن تی ماره.

- بهسه کون ره. خجالت بکش من تی پيله برارم.

مسیب داس به دسا گیفت.

داس مره ترا کوشم، در جینم لامذهب.

ابجی ایجگره بکشه، غش بوکود. کولوش باوردیدی آتش بوکودیدی.

ابجی بحال بامو، خو دور ورا فانددرست.

* * *

رجبعلی چهار سال داشتی، رقیه تازه پاگرد بو، خاخوره کا شکم داشتی

کی بوسوخته سال بامو بو، بوسوخته سال بو ابجی ره. بچاران بوسوخته بید.

همه تان بیچاره بوسته بید. ارباب رعیتی دوران بو. معامله بوکوده بید و

نتانستید تاوان بدید. هو سال کی علی گول جه غورصه ی خوبچار قوز باورد.

بوشو خو بچارا سرزنه، بیده جه بی آبی کرا سوختن دره. هویا بوچوک

بینیشت. خو پاپروسا آتشافزه. خو بچارا نیگا بوکود. بیده مردن دره. اون

مرگا نتانسته بیدینه. خو بچارا سر چنگرا بو. بکفت بمرده. جه خو بچارا زودتر

بمرد.

* * *

بوگور وختیدی بامویدی ایا، زمین کفته بوتو تی دلیل بخایه. ارباب

بوگوفت هرچی خای اوسان بکار، آبادا کون.

- ارباب پول نارم. مال الجاره چوتو فادم؟

- تو آبادا کون تی امره راه آیم. جفل مغل داری و با غیرت و تی مردای

ساده.

بیست و دو قوتی نیما دورا کوده، اونا بکاشت.

اوسال ابجی ره بوسوخته سال بو و ایمسال سیاسیال. مردای بمرده بو.

زاکان زمینا سهم کون درید هچین اون جانان کرا خاله خالا درید. پاره

کودن درید.

* * *

مشت قوربالی ریش سفید محل بوگوفت: هیچکی نمانه همه میریدی.

آمار ایمره بو میر فردا بمیره. هه زمین هیانها. باز شیمه میان سهم به.

کاس آقا بوگوفت: پسران کی خوشان سهمانا فاکیتیدی. دختران شین

بمانست کی سهم به. ابجی سهم گویا هیا دره، به یک شرط.

مساحت گر بوگوفت: چی شرطی؟

- کی پسران خط بدید بعد از صدویست سال ابجی هیچکی جه آیا سهم

نبره دختران میان تقسیم به.

ابجی خو سیگارا خاموشا کوده بو، اوشان ور ایسا بو. خو لبّ جیر

بوگوفت می آستین میان مار پیلاکودم.

دوواره بوشو سمدار جیر. او سمداری کی تازه عروس بوخودس

امره بکاشت و اون ره خاطره بو. ایتا سیگار روشنا کود. اوشانا فانددرست.

* * *

مساحت گر خومترا بزّه دختران سهما سوا کوده، چوب بزّه.

ابجی سهما تاودا اون خانه جاجیگاور. ابجی خو سیگارا فودوشت،

خوچوما دوروشتا کود، اوشانا نیگا بوکود. ابجی سهم هیچی نوبو، دو قوتی

ایتا کوروج و جاجیگا ایتا اتاق. ابجی سیگار دودنوکودی خاموشا بوسته

بو.

* * *

رجبعلی پیش دکفت. خو دسا تاب دایی.

- ابجی ویریز تماما بو، تقسیم بو، هر کس سهم معلوما بو.

ابجی هیچی نوگوفت. نتانستی هیچی بگه.

- ابجی تماما بو. تی قابدان امره امی ره چایی بنه کله سر.

ابجی هیچی نوگوفت. اون دس میانی سیگار خاموشا بو بو.

رجبعلی خو دسا بزّه ابجی مچدیا.

- تماما بو ابجی.

ایتا پیسه کلاچ سمدار جور بینیشت. ابجی بکفت. بمرده بو. سیا سال

بو ابجی ره، بوسوخته سال بو ابجی ره.

است. بخاطر قد و قواره بلند و کشیده و چهره ظاهراً خشن (اما قلباً مهربان) اغلب نقش شمر را ایفا می نمود. وی همچنین مدت ۲۰ سال با رادیو رشت همکاری داشت و اشعار گیلکی او از این طریق به سمع شنوندگان می رسید. از آثار مکتوب او منظومه بلند «آریاب رعیت» است که بعد از فرم ارضی شاه سروده شد و دوبار چاپ گردید. ابوالقاسم منتظری اکنون ۸۰ سال دارد و دوران کهولت را به سختی و با بیماری می گذراند. شعری که در زیر آورده می شود یکی از بهترین اشعار سروده شده اوست که به تقارن فصل پاییز در این جا چاپ می شود.



ابوالقاسم منتظری

ابوالقاسم منتظر معروف به دانی منتظری در سال ۱۲۹۴ شمسی در رشت زاده شد. در طول جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از سوی قوای روسیه شوروی، گروهان دوم ارتش بود. در سال ۱۳۲۰ از خدمت نظام کناره گرفت و سرپل بوسار اول جاده پیربازار مسافرخانه‌ای دایر کرد. از سال ۱۳۲۴ به سرودن شعر روی آورد و به سیاق شاعران آن روزگار اشعار خود را روی یک برگ کاغذ چاپ و منتشر نمود.

دایی منتظری علاوه بر شعر در مجالس تعزیه نیز هنر آفرینی کرده است و اغلب نقش‌های منفی را بازی می کرد و یکی از بهترین مخالف خوان‌ها بوده

پاییز

(ترجیع بند گیلکی)

سردا بو هوا کم کم	از ابر واره نسیم	سزی بشو از صحرا	زردی یا بنا برجا
سبزان سرا شبنم	صحرا نیه ده خرم	صحرا نیه ده زیبا	بی دوست ایسام تنها
بولبول شب و روز درغم	از غورصه داره ماتم	دُنیا می ره پاییزه	پاییز غم انگیزه
یعنی کی ده پاییزه		خاموشا بو دریا لب	نه حرفی ایسه نه گب
پاییز غم انگیزه		دیل خونه صُبان تا شب	بیمار نسیم از تب
زردا بو فوبو ولکان	داران جیری افشان	سرخسی بشو از غبغب	آخر چیه ا مطلب
گولان شیدی از بوستان	باز دورا به تی پیمان	یعنی کی ده پاییزه	
دردی آیه بی درمان	من وازدهیم از جان	پاییز غم انگیزه	
یعنی که ده پاییزه		تسا پر بزه فروردین	از بساغ گول نسرین
پاییز غم انگیزه		خوچنگا واکود شاهین	مرغان هوا غمگین
داران اسیر از باد	با سبزه بوبو بیداد	دُنیا همه پور از کین	پژمرده و دیل چلکین
خوشکا بوسه ده آزاد	از ریشه و از بنیاد	یعنی کی ده پاییزه	
شیرین ده بُشو از یاد	بویی نایه از فرهاد	پاییز غم انگیزه	
یعنی کی ده پاییزه		آخر بوبو گول پریر	از باغ بشو یکسر
پاییز غم انگیزه		بس سردی بزه خنجر	زیبایه ببرد آخر
خانندی گول ره بولبول	محشر کودی از قول قول	هرگز نایه ده می ور	دیلدار ستم گستر
از عشق گول شنبول	خو پایا زهیی در چول	یعنی کی ده پاییزه	
با گول بو صفا و صول*	غُسمچه نسنه ده گول	پاییز غم انگیزه	
یعنی کی ده پاییزه		من منتظرا هی گم	عمری بگذشت با غم
پاییز غم انگیزه		فونکون جه تی چوم شبنم	از یسار نزن ده دم
هی باد زنه محکم	سبزان سرا برهم	عالم بزنی برهم	هیچ کی نیبه تی همدم
پاشیده کونه از هم	ابراں داریدی ماتم	دُنیا تره پاییزه	
محرم نیه کس با هم	زیبا ده نیه عالم	پاییز غم انگیزه	
یعنی کی ده پاییزه			
پاییز غم انگیزه			
طوفان آیه از دریا	تاریکا به هی دُنیا		

* صول - صلح

فرهنگ عامه

مردم شمال ایران

ضرب المثل ها

* هَمْسَدِه گری دو لنگ دره، یه لنگ شو تونه، یه لنگ هَمَن
hamsada gari, du lang dara, ya lang šaona, ya lang hamân
= همسایه بودن دو پا دارد، یک پای رفتن، یک پای آمدن (کنایه از رفت و آمد و نزدیکی با همسایگان)

* یلاق مار ترا زنه، گیلون کور ریباکوشی!؟

yelâq.a mâr tara zana, gilon.a kurrib.a kuši?!
= مار سمی یلاق ترا نیش می زند، تو مار «غیر سمی و باغی» گیلان را می کشی!؟
معادل دیواری کوتاه تر از دیوار ماندیدی، زورت به ضعف می رسد؟

سیاهکل - مهرداد حدادی

* چراغ خوبنا روشنا ننگنه

čerağ xu ben.a rošen.a-nekona
= چراغ زیر خودش را روشن نمی کند (کنایه به توانمندی که به زبردستان خود توجه ندارند اما بهر هوشان به غیره می رسد)

لویه رودبار - نصرت الله خوشدل

* کَسَا کَسِ غم بوبوهو، بازار خستگی نوبوهو
kasâ kase qam bubuhu, bâzâra xastagi nubuhu
= اگر مردم در غم هم شریک باشند، بازار شلوغ نمی شود (کنایه از غمخواری و در فکر هم بودن)

* ایتا قاشق آب جا کرا عرفا بیهیم

ita qâšoq âb.a jâ kara qarqâ bihim
= توی یک قاشق آب داریم غرق می شویم (مراد نهایت درماندگی، بیچارگی و ناتوانی)

صومعه سرا - محمدرضا باقری فشمایی

هنگی ایسه، هنگی نیه

(چیستان)

۱ - خرگیته، افسار چَرِه

xar kate, afsâr čare
(= آن چیست که خر خوابیده ولی افسارش می چرد؟)

۲ - پاف، پیف، جَرَفِ دره، سفید اسب زرد کوزه

pâf pif jaraf dara, safid asba, zarda korra
(= آن چیست که صدای «پاف، پیف، جرف دره» دارد، اسب سفیدی با کوزه زرد دارد؟)

جیرکل اشکور - بیژن مرادیان

جواب چیستان ها:

۱- خرگیته، افسار چَرِه

«شئال مار عروسی» یا «شئالون عروسی»؟

و بروز تو امان (آفتاب و باران) تشانه ای از در هم آمیختگی غم و شادی است. اگر عروسی متعلق به (نوعروس) باشد حضور آفتاب کفایت می کند و جایی برای خودنمایی (باران) نیست. اما در روایت اول، این (شغال ماده) نیست که (نوعروس) جلوه گر شده بلکه این (شغال فرزند) است که ناظر عروسی مادر خود است (شغال مادر) و کدام پسر یا دختر را در تاریخ سراغ داریم که از (عروسی مادر، پس از پدر) شادمان شود و بجای اشک خون نگرید که مادر را پس از پدر به کام غیر می بیند. اما حال شغال مادر دیگر گونه است، (عروسی) برایش همچنان (عروسی) است و آفتاب بختش در آسمان کامیاب می تابد.

بنابراین (عروسی مادر شغال) برای (مادر) عروسی است و شادمانی و تابندگی روز آفتابی و برای خود شغال (شغال فرزند - پسر یا دختر فرقی نمی کند) مسابه ملال و دلگرفتگی و دلتنگی و گرییدن چون ابر بهاری بر این شادمانی نادلخواه که برای مادر اتفاق افتاده است، آسمان در این لحظه بیانگر حال و روز هر دو است - از یکسو آفتاب درخشان است و از سوی باران بی امان. به این استدلال من روایت اول را به دومی ترجیح می دهم.

لاهیجان - حیدر مهرانی

پیش از جنگ به کسانی که هر چیز فولکلوریک نشناخته پیدا می کردند جایزه میدارند ایمانه آمدیم یک غلطی بکنیم راجع به قصه ها، کلی مطلب دست صبحی دادم. از همدی کارها، نقلایش را چسبید. این کارها جدی است، راه دارد: فلان قصه در کجاء، بچه نحو نقل می شود؟ در یک ناحیه ی دیگر همان قصه را به چه صورت تعریف می کنند؟ فلان ترانه را به چه لهجه و در چه موقعیتی می خوانند؟ کار باید اساس داشته باشد، اساس محکم علمی...»

به نقل از کتاب «آشنائی با صادق هدایت. م. ف. فرزانه چاپ اول ۱۳۷۲ - نشر مرکز - صفحه ۱۶۰.

بعلاز یادآوری، ضرورت این بررسی با نقل قول آقای م. ف. فرزانه از مرحوم صادق هدایت ببینیم کدامیک از دو روایت (اصیل) به نظر می رسد؟ حکم کلی و قطعی صادر کردن ممکن نیست اما آنچه صاحب این قلم را به نتیجه نسبی و منطقی می رساند این است که:

حضور آفتاب، نشانه حضور روشنی و ظهور شادمانی است و نوعروس به هنگام عروسی چون خورشید، خندان و تابان جلوه می کند و باران نشانه دلگرفتگی هوا و گریه ابر است و این گونه است که حافظ می سراید:

رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار
گریه اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد

در ناحیه شرق گیلان و تنکابن روایت «شئال ماره عروسی» یا «شئال ماره عروسیه» راهنگامی بیان می کنند که هوا در عین آفتابی بودن، بارانی شود.

آقای محمود پاینده در صفحه ۴۷۱ فرهنگ گیل و دیلم آنرا چنین توضیح داده اند:

[sal.6 maar.6 arusi] /ش = عروسی مادر شئال! هرگاه در هوای بارانی گوشه ای از آسمان آفتابی باشد گویند: شئال مار عروسیه! در هوای گرم، آفتاب و باران تشانه عروسی مادر شغال است.]

اما در روایات رشت و گیلان مرکزی می گویند: شئالون عروسیه یعنی عروسی شغال ها است. کدامیک از دو روایت منشأ روایت بعدی بوده است؟ کدامیک از آنها بر دیگری ارجح است؟ و چرا؟ و جستجو در این مورد چه فایده ای دارد؟ جواب قسمت اخیر را به نقل قول از مرحوم صادق هدایت با هم می خوانیم و بعد می رویم سر اصل موضوع.

«... بجای تقلید سطحی باید اول رفت سراغ آنچه بطور authentique (اصیل) وجود دارد فداوست را گوته بر بنیای یک خیمه شببازی آلمانی نوشته. تو موسیقی همین جور است. بتهوون و موزارت و چایکوفسکی موزیک رقص و فولکلور شان را معرفی کرده اند... ما که نمیدانیم اصل «دست به دستمال نزن» چه بود... در آلمان و فرانسه

پرندگان

در باور مردم

همولایی‌های عزیز
روایت‌های (افسانه‌های پرندگان) در جای جای
گیلان ذکر گونه است. اگر در این زمینه چیزی به یاد دارید
به آدرس محله نویسید و بر این مجموعه بیفزایند.



بیلی bili = اردک

در شرق گیلان به اردک bili و به مرغابی - از همان خانواده - مرغ هوایی (یا نام‌های گوناگون) می‌گویند.

* بیلی بیلی ماغ (بیلی بیلی مار) نوعی بازی کودکان بود که برویچه‌های این روزگار، به یاد ندارند!

بازیکنان، دو گروه مساوی - با دو سر شریک، گروه A و گروه B.

سر شریک گروه A می‌خواند:

A: بیلی بیلی مآر

B: جان بیلی مآر

A: تی بیلی بومه می‌توم بیجار (اردک تو به خزانه برنج من آمد)

B: جهنی!

A: بگیرم، کوت خئونم - آ (بگیرم سنگدانش را می‌خورم)

B: جهنی!

A: "بگیرم، سینه خئونم - آ (بگیرم سینه‌اش را می‌خورم)

B: جهنی!

A: "بگیرم، فوفه خئونم - آ (بگیرم جگرش را می‌خورم)

B: جهنی!

پس از چندبار تهدید و اخطار، گروه A به گروه B حمله می‌کنند و افراد B می‌گریزند. اگر اسیر گرفتند بازی ادامه پیدا می‌کند و گروه B بازی را آغاز می‌کنند.

*

* (بیلی موندنه، هیچ‌آو به خودش نگیه - به اردک می‌ماند، هیچ آب به خودش نمی‌گیرد. - خیس نمی‌شود! یا از آب بیرون می‌آید خشک است!)
به کسانی می‌گویند که: جلو چشم آدم، هزار کار بلد می‌کنند و لحظه‌ای بعد انکار! جنایت می‌کند و به خودش نمی‌مالد! به کسی می‌گویند که دیوار حاشایش بلند است!

پیوند پایدار شعر و موسیقی تبری

قسمت دوم

چار / بی / دار / د / شو / نه / ص / دا / ی /
زن / گه - ۱۱ هجا در مصراع دوم
مصراع نخست با یک واژه (مصوت) کوتاه آغاز شد (ن) و مصراع دوم با یک واژه بلند و یک همخوان (صامت) (چار). بنابراین واژه کوتاه مصراع نخست با کشش و تکیه بر آن در برابر هجای نخست مصراع دوم که یک واژه بلند و یک همخوان دارد، از نظر امتداد زمانی یکسان خوانده می‌شود. این کشش و تکیه بر هجایی و یکسان شدن دو هجا که تعداد همخوان و واژه آنها یکی نیست با چیرگی موسیقی بر این نوع شعر به ضرورت آهنگ انجام می‌گیرد

۵ - مصراعها، هجاهای معین دارند (۱۱ هجا)، با تکیه بر هجا و کشش می‌توان اختلاف پایه‌ها (رکنها)ی هر مصراع در تعداد همخوان و واژه هر هجا را از بین برد. تعداد هجاهای هر چهار مصراع یکی است، اما تعداد واژه و همخوان آنها یکی نیست.

۶ - برخی مصراعها در قافیه اختلاف دارند (معمولاً حروف مشترک المخرج هستند)؛ این اختلاف را در عروض سنتی از عیوب قافیه (نوع اکفا) می‌خوانند.

۷ - کاربرد واژگان عربی در آنها بسیار کم است.
۸ - صور خیال در آنها ساده است؛ بیشترین کاربرد زیبایی‌شناسی در آنها تشبیه، اسلوب معادله^۳ و تمثیل است، استعاره و کنایه کاربرد کمتری دارد.

صور خیال در ترانه‌های مازندرانی، همان صور خیال در شعرهای سبک خراسانی فارسی است، تا سده‌های چهارم و پنجم، شاعران با موسیقی نیز آشنایی داشته‌اند. رودکی از موسیقیدانان و خنیاگران برجسته روزگارش بود. منجیک و دقیقی موسیقی می‌دانسته‌اند. شاعران شعرهایشان را با آوازی خوش می‌خوانده‌اند؛ آنانی که صدایی خوش نداشتند، «راویان» شعرهای آنها را می‌خواندند. وجود «راوی» در آن روزگاران به همین ضرورت بوده است. این واقعیت بدین معناست که موسیقی و شعر گذشته ایران پیوندی ناگسستی داشته‌اند؛ این پیوند هنوز در ترانه‌های مازندران بر جای مانده است. ■

* درباره اسلوب معادله به موسیقی و شعر دکتر شفیع کدکنی نگاه کنید.

اگر در جهت شناساندن میراث فرهنگی، زبان و شعر منطقه‌ای تلاش می‌گردد، بخشی از آن در خدمت توانمندی ساختاری، واژگانی و نحوی زبان فارسی است. گستره و رسایی معنایی زبان فارسی و توانایی آن در بیان مفاهیم پیچیده اندیشه نو، بیش از هر زبان دیگری است که در نواحی ایران حضور دارند. شعر تبری، به ناگزیر و به گونه‌ای در شعر فارسی استمرار یافت؛ شعر فارسی، تکامل یافته همه سروده‌های کهن ایرانی است.

زبان فارسی از طریق زبان تبری نیز می‌تواند به زبان پهلوی راه یابد. بسیاری از واژگان مشترک «دری» و «تبری» وجود دارند که در تبری بدون «تفسیر آوایی» و «ابدال» باقی مانده‌اند. زبان تبری، ویژگی ساختاری دارد، اما از زمان صفویه بدین سو، فقط در گفتار زیسته است. شاعر تبری سرا می‌تواند و باید با همین زبان بسراید، حس خود را بیان کند و در تکامل زیبایی‌شناسی، تداوم و تحول سنت ادبی آن تلاش کند؛ اما نمی‌تواند در همین محدوده بماند و از زبان ملی و بالنده خود، فارسی، برکنار باشد.

ویژگی‌های عروضی دوبیتی (ترانه)

مازندران

فشرده آنچه که در مقاله‌های «پیوند پایدار شعر و موسیقی تبری» و «ادبیات شفاهی مازندران» آمده است:

۱ - دوبیتی مازندرانی در چهارچوب عروض فارسی نمی‌گنجد

۲ - شعر پیر و موسیقی است.

۳ - هر دو بیتی دارای ۱۱ هجا است (امیری یا تبری و یاتوری ۱۲ هجا دارد)

۴ - التزامی در یکسانی پایه‌ها در هر دو مصراع نیست (آنچه که در فارسی است، مثلاً در فارسی مصراع‌هایی که با هر پایه عروضی آغاز شد مصراع دیگر نیز باید با همان پایه بیاید و حتی هجای آغازین هر مصراع باید یکسان باشد).

مثال:

نما شون سرامه و نگه و نگه

چار بیدار دوشونه صدای زنگه
تقسیم هجایی: ن / ما / شو / ن / س / را / مه /
ون / گه / ون / گه - ۱۱ هجا در مصراع نخست

پنبه رسه!
تو بیا بی جیر من دَپَرسه!
بعد او این را بالا می‌کشید. و باز می‌خواند که به فارسی می‌شود:

پنبه رسه!
تو بیا به زیر من دَپَرسه!
بعد از بازی با تن خسته و گرم و عرقناک، خوردنی‌ای که از دست مادر می‌گرفتند بیشتر می‌چسبید. مادر که پوست و گوشت و استخوان بچه‌ها از او بود، جای خود داشت؛ پدر هم آنها را روشنایی چشمش می‌دانست. از شکار که برمی‌گشت، روی پشته‌ای کوتاه می‌نشست و پاهایش را می‌آویخت. دختر را روی این ساق پایش سوار می‌کرد و پسر را روی آن ساق. و تابشان می‌داد. صبحها هم که می‌خواست برود، این را زیر این بازویش می‌گرفت و آن را زیر آن بازو. و می‌چرخید. آنها غش‌غش می‌خندیدند و فریاد می‌زدند: «بس است، بس است! دیگر بس است!» و پایشان که می‌گذاشت، خیال می‌کردند زمین دور سرشان می‌چرخد و دارند می‌افتند.
دنیاشان هیچ کمیود و نامیرزانی نداشت.
اما در این دنیا ناخوشی هم بود. مادر ناخوش شد. یک هفته طول نکشید و مُرد.

دختر و پسر گمانی از مرگ نداشتند. ندیده بودند. فکر می‌کردند تا دنیا دنیا است، زندگی همین‌طور ادامه دارد و آنها با مادر و پدرشان خواهند بود. اکنون زیر پایشان خالی شده بود.
پدر بعد از مرگ مادر زن گرفت.

زن سالدار و یائسه بود. می‌خواست جوری پایش را در زندگی جدید سفت کند. دختر را به بهانه‌ی کمک پیش خود نگه می‌داشت. و ناخشنود از پسر، می‌گفت: «چقدر از خانه گریزان است!»

دختر یک بار گفت: «آزارش به کسی نمی‌رسد.»

زن گفت: «برای چه این حرف را می‌زنی؟»

«همینطوری.»

«همینطوری، زیانت خوب می‌چرخد!»

پسر همبازی نداشت. غمگین بازویش را در بازویی خیالی قلاب می‌کرد و خم می‌شد. کسی را کول می‌گرفت و به گیلکی می‌خواند:

پنبه رسه!

تو بیا بی جیر من دَپَرسه!

و بعد با بازوی قلاب کرده به طرف پشت خم می‌شد. رویش به بالا بود. دیگر آسمان گاهی آبی گاهی ابری را مثل پیشها زیبا نمی‌یافت. و به جای آن کس پایین می‌خواند که با فارسی می‌شود:

پنبه رسه

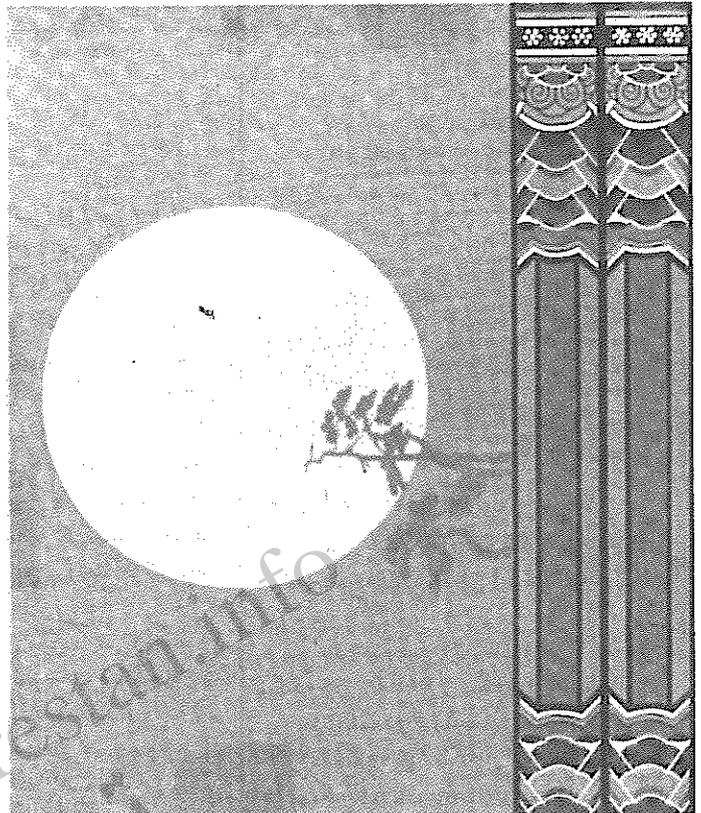
تو بیا به زیر من دَپَرسه!

و باز و باز.

پدر هم دیگر بچه‌ها را روی ساق پاهایش سوار نمی‌کرد تاب بدهد و زیر بازو نمی‌گرفت بچرخد. می‌گفت «روزگار است، شما بزرگ شده‌اید و من پیر.»
نامادری غذای کمی پیش پدر می‌گذاشت و می‌گفت: «بیشترش را بچه‌ها خورده‌اند.»

و غرغر می‌کرد: «زمین شش‌دانگ مال توست. من شریک زندگیت هستم. سه دانگش را بده به من.»
پدر جوابش را نمی‌داد.

نامادری می‌گفت: «حالا که زنده‌ای باید این کار را بکنی. می‌دانم نمی‌فهمی. من از تو بچه ندارم. آنها از خون من نیستند.»



برادر غمگینم ماه

خورشید، مادرم ناانجاری را چون شایسته آدمی
نی‌دانی، فکر می‌کنی هیچوقت اتفاق نیفتاده

در زمانهای دور، خورشید و ماه که خواهر و برادر ی بودند، روی زمین می‌زیستند. خواهر بزرگتر و فرزند اول بود. اما در زیبایی با دیدن این او از یادت می‌رفت و با دیدن او این، انگشت به صورت هر کدامشان می‌زدی لک می‌افتاد.

هرچند بچه بودند، اما کارهایی هم از دستشان برمی‌آمد و به مادر و پدرشان یاری می‌دادند.

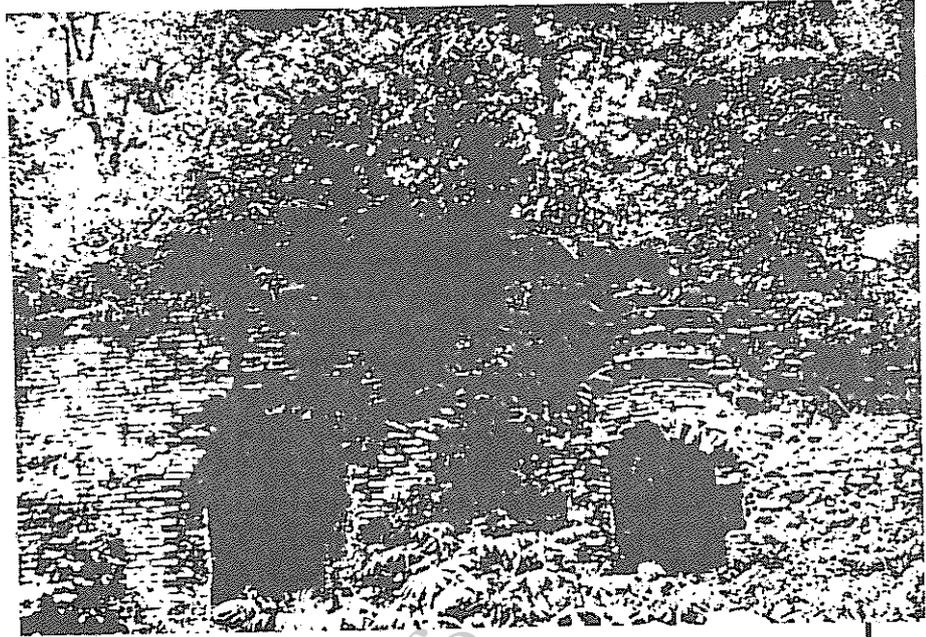
بعد هم بازی و بازی.

بازی اصلیشان «پنبه رسه» بود.

به هم پشت می‌کردند. بازو در بازوی هم می‌افکندند. این با قلاب بازو، بازوی او را می‌کشید و خم می‌شد و پشت به پشت کولش می‌کرد. آن‌که در بالا بود، به آبی بلند آسمان چشم می‌دوخت و در خیال به پرواز در می‌آمد و این که در پایین بود، به گیلکی می‌خواند:

پدر باز حرفی نمی زد.
 نامادری دست بر نمی داشت؛ «بعد از مرگت مرا می اندازند بیرون.
 اینطوری می گویم شاید، شاید، حالت بشود.»
 پدر هیچوقت جواب نمی داد.
 یک روز نامادری به پسر گفت: «باش هیزم بشکن! فقط من که نباید کار کنم!»
 خواهر کمی به برادر و برادر کمی به خواهر نگاه کرد. برادر از پیش یک کپه هیزم، شکسته و آماده کرده بود. چیزی نگفت و رفت.
 همبازی نداشت. غمگین با یک کس خیالی پنبه ریسه بازی کرد.
 روز دیگر باز نامادری گفت: «باید باشی هیزم بشکنی! وقت خوردن زیاد و چرب و نرمش را می خواهی؛ به مفت خوری عادت کرده ای!»
 دیگر خواهر به برادر و برادر به خواهر نگاه نکرد. کپه هیزم روی زمین آنقدر زیاد بود که با سوخت یکروز هیچ کم نشده بود. روشن بود که بهانه جویی است و ادامه دارد. برادر بی حرف می خواست برود.
 نامادری سر راهش را گرفت: «کجا؟ برای خودت راست راست می گردی. با شما باید مثل خودتان رفتار کرد. تا حالا نکرده ام، از این به بعد می دانم!»
 پسر گفت: «هیزم شکسته هست.»
 نامادری طاقت نیاورد. انتظار جواب نداشت. هر حرفی زبان درازی به شمار می آمد. سیلی را زده بود.
 خواهر همزمان گفت: «آخ!»
 «چه شد؟ سیلی را او خورد، تو دردت آمد؟ شما می خواهید فقط به خودتان خوش بگذرد!»
 برادر با یک دست صورتش را گرفت و رفت.
 هیچکس نبود. آنقدر غمگین بود که حوصله ی بازی با کسی خیالی را نداشت.
 پدر از شکار برگشت. پرسید: «صورتت چرا کبود است!»
 پسر خود را به نشیندن زد.
 «پرسیدم صورتت چرا کبود است؟»
 «...»
 «حرف بزن!»
 «افتاده ام.»
 «کجا؟»
 «روی زمین.»
 به دختر گفت: «تو بگو.»
 «من... نمی دانم.»
 باز رو به پسر کرد: «رو راست باش!»
 «هستم.»
 «حقیقت روشن می شود.»
 «روشن است.»
 «پس باید بگویی.»
 «سیلی خورده ام.»
 «از کی؟»
 «روزگار!»
 «ریشخندم می کنی؟ روزگار چطور سیلی ییت زده؟»
 «به دست این پتیاره!»
 «کارت به جایی رسیده که به مادرت ناسزا می گویی؟»
 «خودتان خواستید.»
 «کجا بزرگ شده ای و این گستاخی را از کی یاد گرفته ای؟»
 «شما همیشه با ما به انصاف رفتار کرده اید؛ شاید همین گستاخ کرده.»
 «دختر! تو بودی، دیدی؟»
 دختر ساکت بود.
 نامادری گفت: «شگردش این است. به موقع کور و کور و لال می شود و حافظه اش را از دست می دهد.»

و گفت: «چرا حرف نمی زنی؟ در زندگی از هیچ کس ناخشنود نیستیم؛ اما از این دختر، چرا. همه را می توانم بیخشم؛ اما او را نه. شیوه باز است.»
 و گفت: «من می توانم این پسر را بزخم؟»
 «خودم به خودم سیلی زده ام!»
 «اینها عزیز دُر دانه بار آمده اند. شوخی کردم، آهسته دستم را به صورتش کشیدم.»
 پسر از حرفهای نامادری واماند. ذهنش کور و کدر شد. گفت: «نه...»
 و دیگر نتوانست حرفی بزند.
 پدر گفت: «من نمی دانم چه اتفاقی افتاده. اما تو پیش روی من به مادرت بد گفتی.»
 نامادری گفت: «حالا چیزی حالت شد؟»
 پدر گفت: «سه دانگ زمین مال مادرتان است.»
 فردا که پدر نبود، برادر خلوتی جست به خواهرش گفت: «مگر تو ندیدی؟ چرا گواه نشدی؟»
 خواهر گفت: «چیزی به یادم نمی آید.»
 «صدای سیلی را هم نشنیدی؟»
 «نه... کسی سیلی ییت نزده؛ خیال می کنی.»
 «پس چرا صورتت کبود است؟»
 «راست می گویی؛ پیدا است.»
 دختر بردبار باز همیشه پیش نامادری بود. و پسر در بیرون بی همبازی می گشت. اما از زیباییشان هیچ کم نشد که نشد. جز آن لکه ها که به صورت پسر باقی بود.
 مرگ برای بار دوم در خانه شان را زد. پدر در بستر بیماری افتاد.
 نامادری می گفت: «من از تو بچه ندارم. بگو آن سه دانگ دیگر هم مال من است. آن روز نیاید که اینها شریک من باشند. دو نفرند، زورشان می چرید، نمی توانم از پسرانم بر آیم.»
 و می گفت: «هیچوقت غمی نداشته ای. حالا هم همه چیز آماده است؛ جای، غذایت، زحمتهای تمامش به عهده ی من است.»
 پدر حالی نداشت. حرفهای نامادری هم مرگش را پیش می انداخت.
 انگشت اشاره را به طرفش می گرفت و به سختی می گفت: «تو... تو... تو...»
 و تنها تف بود که از دهانش بیرون می ریخت.
 برادر از خواهرش در شگفت بود. در نبود نامادری می گفت: «هیچ حرفی نمی زنی؟ ناراحتی در تو اثری ندارد!»
 خواهر می گفت: «چه بگویم؟ زندگی لنگ است، لنگک! فلاکت از فلک است!»
 چند روز بعد پدر مُرد. خواهر و برادر پاک تنها شدند.
 نامادری گفت: «زمین شش دانگ مال من است. پدرتان ناخوش بود حرف نمی توانست بزند. آن سه دانگ دیگر را هم به من بخشید. خودتان دیدید. از حالا باید به فرمان من باشید.»
 و گفت: «گرچه کسی نمی داند همه چیز از دسترنج من بوده.»
 دیگر چه جای خواهر و برادر بود؟ تصمیم گرفتند سلطنت زمین را به نامادری واگذارند و از کاشانه خود بگیرزند و به آسمان کوچ کنند.
 برادر از کبودی صورتش خجالت می کشید.
 خواهر گفت: «برادر غمگینم ماه، تو شبها در بیا، لکه های چهره ات کمتر دیده خواهد شد.»
 ماه گفت: «اما من دلم نمی خواهد تو روزها در آسمان باشی چشم ناپاکان به رویت می افتد.»
 خورشید گفت: «نگران نباش. من از زیبایی خود نیزه های نور به سویان پرتاب می کنم که نتوانند به من نگاه کنند.»
 از آن زمان آسمان شبها پر سه گاه ماه و روزها تفرجگاه خورشید است. و ماه از شبهای چهارم پنجم دمیدنش بیشتر آشکار می شود. با کمی دقت می توان لکه های کبودی را در چهره اش باز شناخت.
 تهران - ۲۸ بهمن ۶۹



قلعه رودخان

وارد محوطه قلعه می‌شود. اطراف قلعه قریب به ۱۶ قراولخانه و دوارک داشته است. ارک اصلی در منتهی‌الیه ضلع غربی قلعه قرار دارد. قراولخانه‌ها بصورت دو طبقه با نورگیرها و روزنه‌های متعدد بر محیط اطراف مسلط می‌باشند. شرایط اقلیمی، رطوبت بسیار زیاد که در رویش گیاهان خودرو و درختان تنومند چند صدساله مناسب می‌باشند عامل اصلی در تخریب بنا است. قراول خانه‌ها و قسمت‌های حساس قلعه در قشری از خزه‌ها و پیچکها پنهان شده. در حال حاضر بجز شاه‌نشین و ارک آن که در حال خرابی و نابودی است بقیه قلعه شامل قسمتهائی از قراولخانه‌ها و اماکن مخصوص نگهبانان برجکها و ترکش‌هایی که بصورت افقی و مایل حفاظت و امنیت قلعه را تضمین می‌کردند نسبتاً سالم و قابل مرمت است.

بنای جسیم و عظیم قلعه در زیر ریشه‌های بیم فشرده درختان تنومند جنگلی و گیاهان خودرو، تأثیر شدید شرایط اقلیمی منطقه و در پاره‌ای از موارد عدم اطلاع مردم از ارزش تاریخی، تحقیقی و توریستی آن دچار فرسایش شدید گردیده و می‌رود که به تخریب کامل نزدیک شود. با مرمت قلعه حساسی که از ایستائی و استواری برخوردار است نه تنها از نابودی یک اثر با ارزش تاریخی ایران جلوگیری می‌شود بلکه منبع تحقیقی و تخصصی جهت اندیشمندان و علاقمندان به فرهنگ معماری - تاریخی و در عین حال یکی از جاذبه‌ها و قطبهای مهم توریستی ایران خواهد بود.

در طرح احیاء و تجهیز قلعه رودخان بعنوان یک فاکتور فعال و ارزشمند توریستی منطقه می‌بایست موارد زیر دقیقاً مدنظر قرار گیرد:

۱ - احداث جاده جهت دسترسی به محوطه تاریخی قلعه

از روستای قلعه رودخان پس از گذر از حیدرآلات مسیر مالروئی بطول ۴ کیلومتر به منتهی‌الیه دره قلعه رودخان می‌یوندد. این مسیر از حاشیه رودخانه سیلابی و صخره‌ای می‌گذرد که مناظر زیبای طبیعی آن هر بیننده‌ای را مسحور ضلع آفرینش می‌کند. احداث جاده شوسه مناسب در تزیید گردش مردم به دیدار معظم‌ترین قلاع ایران و به تعبیری یکی از عجایب هفتگانه مؤثر است. بر طبق مدارک موجود در سال ۱۳۵۶ ضمن هماهنگی با اداره کسل راه و ترابری و سرچنگلداری استان مقرر گردید این جاده توسط اداره کل راه و ترابری گیلان احداث و درختان مسیر قطع شود. ادامه این جاده بمنظور دست‌یابی عوامل اجرایی و تعمیراتی قلعه به کارگاه تا ارتفاع ۳۰۰ متری از عمق دره و نزدیک به قلعه‌الزامی است.

۲ - از بین بردن عوامل مضره گیاهی در بنا

شرایط اقلیمی حاکم بر منطقه رطوبت بیش از حد و بارش بارانهای شدید به مقدار متوسط سالیانه ۱۵۰۰ میلیمتر یکی از عوامل مهم رویش اشجار کهنسال و گیاهان خودرو بر بدنه بنا طی قرون مستدامی بوده است. این قلعه از زمان هدایت‌خان حکمران فومن در دوره کریمخان زند بحال خود رها و بطور کلی متروک گردید. عوامل گیاهی و اشجار قطور که سراسر قلعه را در خود فرو برده در فرسایش عناصر معماری و ریزش برج و بارو و قراولخانه‌ها تأثیر زیاد داشته

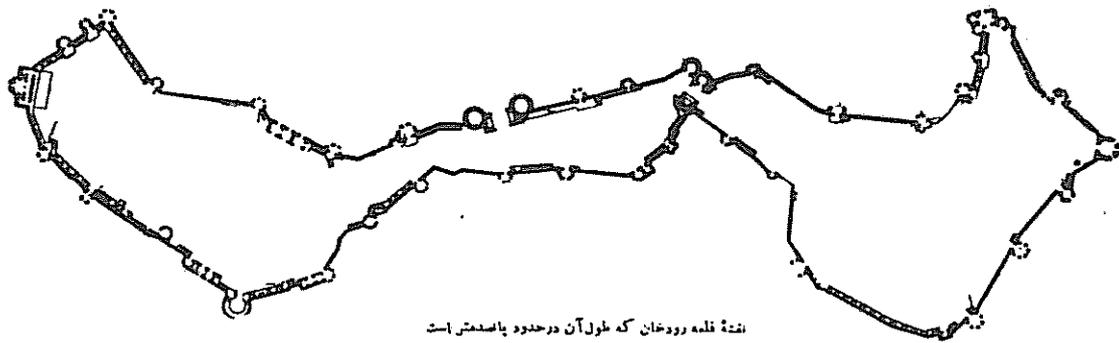
اسلام فقیری
هرگز درجه تعمیر نیافته ۹۱۸۰۰۰، دانا چون هر دشمن خوی هرزه جوی... خوش اظهار کند و عهد...
این کتیبه چند سال قبل توسط یکی از کارشناسان میراث فرهنگی کشف و خوانده شده که در حال حاضر در موزه رشت نگهداری می‌شود.

- از قلعه حساسی که مدتها مقر حاکمیت و سلطنت سلاطین غرب و جنوب غربی گیلان بود تا قرن ۱۰ ه. ق نامی در اسناد و مدارک تاریخی نیست. سلاطین اسحاقوند که از ۵۵۰ تا ۱۰۰۲ ه. ق بر قسمت اعظم این مناطق حکمرانی داشته و نسب خود را به اشکانیان می‌رسانند، طبعاً از این قلعه با توجه به موقعیت دفاعی و ممتاز و سوق الجیشی بعنوان مقر فرمانروائی خود استفاده کرده و بدفعات نیز در تجدید بنا و مرمت آن همت گماشته‌اند بطوریکه تجدید بنا در سال ۹۱۸ ه. ق به امر حسام‌الدین بن امیره دیاج اسحقی آغاز و در سال ۹۲۱ ه. ق به اتمام رسید.

مصالح به کار رفته در بنا بخصوص در پی و دیوارهای خارجی از سنگ بادبر و بناهای محوطه داخلی و قراولخانه‌ها و برجک‌ها از آجر و صلاط ساروج است. در احداث دیوارهای خارجی و بناهای حاشیه قلعه از پستی و بلندی کوه تبعیت شده و وسعت آن حاکی از اهمیت بسیار زیاد قلعه است. - ورودی قلعه از سمت شمال است که بعد از هشتی

قلعه تاریخی رودخان شفت یا قلعه حساسی که به حسام‌الدین بن امیره دیاج اسحقی (۹۰۷ تا ۹۲۳ ه. ق) منصوب است، معظم‌ترین دژ نظامی حکومتی گیلان و بلکه ایران است. به تعبیری این بنا که یکی از عجایب هفتگانه گیلان می‌باشد در فاصله ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی فومن و بر مرتفعات قلعه رودخان قرار دارد. مساحت قلعه که کلیه دو راس قلعه را در ارتفاع ۶۰۰ متری احاطه کرده بالغ بر ۵ هزار متر است. از زمان احداث قلعه نشانی در تواریخ نیست معیناً باخاکبرداری محوطه داخلی و بررسی پی بنا احتمال می‌رود مربوط به دوره ساسانی باشد که طی حوادث و رویدادها تخریب و در قرون ۵ یا ۶ ه. ق و زمان حکومت سلجوقیان تجدید بنا شده باشد و بهمین جهت در عداد قلاع اسماعیلیه مشهور است.

الکساندر شو دزکو «خچکو» محقق روسی لهستانی الاصل که در سال ۱۸۳۰ میلادی در گیلان به بررسی پرداخته در بازدید از قلعه رودخان آورده است «قلعه رودخان دژی است بر بالای کوهی در قسمت علیای رودخانه‌ای به همین نام، با روی آن از سنگ و آجر است. طرفین در ورودی دو برج مستحکم دفاعی است. بر بالای دروازه اصلی ورودی کتیبه‌ای است که مطالب زیر بر سنگی حک شده است. «علاءالدین اسحقی خلد ملکه و سلطان در تاریخ ثمان عشر و تسعما به این قلعه مبارکه را که مستی به قلعه حساسی است و



نقشه قلعه رودخان که طول آن در حدود پانصد متر است

است. یکی از برنامه‌های اولیه مرمت از بین بردن این عوامل خواهد بود.

۳- کائوش و خاکبرداری در محوطه داخلی قلعه

قلعه رودخان که فضایی بمساحت تقریباً ۵ هزار مترمربع و سراسر راس دو قلعه کوه را در ارتفاع ۶۰۰ متری احاطه کرده است بعنوان یک قلعه حکومتی - نظامی مطرح و طبعاً از امکانات زمینی با توجه به وجود آب کافی بصورت چشمه در داخل قلعه در دراز مدت برخوردار بوده است. موقعیت سوق الجیشی، وسعت کافی و نوع استحکامات دفاعی، استواری قلعه را در مقابل تهاجمات تضمین می‌نموده و بدین لحاظ در ترمیم بناهای داخلی قلعه که آثاری از اطاقها و دیوارهای آجری و سردابه مشهود است نیاز به بررسی و مطالعه باستانشناسی دارند. استقرار هیئت باستانشناسی، کائوش و پی‌گردی در محوطه قلعه و نقشه‌برداری نحوه ساخت و ساز معماری و نهایتاً قدمت بنا را دقیقاً تعیین و مشخص می‌کند. محتملاً با خاکبرداری به آثار و عناصر معماری جالبی برخورد خواهد شد که در شناخت تاریخ و تمدن منطقه حائز اهمیت است.

۴- مصالح ترمیم قلعه

مصالح بکار رفته در احداث قلعه سنگهای بادر است که بیشتر در پی بنا و دیوارهای خارجی و برجهای دفاعی مصرف شده، مصالح دیگر آجر و ملات ساروج است. این قلعه از سال ۹۱۸ تا ۹۲۱ ه. ق. در زمان امیر اسحاق دیباج فومن مرمت کامل و بار دیگر نیز در زمان هدایت خان علیه

کریمخان زند جهت دفاع آماده شد. آنچه مسلم است تأمین آجر در ترمیم بنا بلحاظ صعوبت حمل مصالح از مناطق دور دست امکان‌پذیر نبوده و ضرورتاً باید در قلعه تهیه می‌گردید. در حدود ۳۰۰ متری شمال شرقی قلعه و در مقابل در ورودی، محوطه وسیع نسبتاً هموار عاری از درخت قرار دارد که آثار کوره آجرپزی و قطعات و تکه‌های آجر بمقدار فراوان پراکنده است و نشان می‌دهد که در تعمیر قلعه این کوره احداث و مورد بهره‌برداری قرار گرفته. ابعاد آجرهای تهیه شده ۲۳/۵ × ۲۳/۵ × ۴ و ۲۳/۵ × ۲۰ × ۲۰ است. با احیاء و بازسازی این مکان و بررسی خاک از لحاظ مرغوبیت می‌توان آجر مورد نیاز را که بصره نیز می‌باشد تأمین نمود.

مصالح و لوازم کارگاهی اعم از سنگ و گچ و سیمان و... با نصب یکدستگاه تله فریک سهولتی در حمل مصالح ایجاد و از لحاظ مدت تعمیر و کارگر صرفه‌جویی شده و در عین حال جهت تردد توربستها نیز پس از اتمام تعمیرات مورد استفاده خواهد بود.

۵- مرمت قلعه

قلعه رودخان بیگمان بزرگترین قلعه دفاعی ایران است وجود برجهای دفاعی و دیوارهای رفیع، قراول‌خانه‌های مطبق و تقسیم‌بندی مواضع نگهبانی، مشخصاً بیانگر آنست که سازندگان قلعه از اصول پیشرفته علمی دفاع و حصاربندی کاملاً آگاه بوده‌اند. بدین جهت است که طی قرون متمادی قلعه در برابر تهاجمات و یورش‌ها ایستادگی و هرگز در مقابل دشمن سر تسلیم فرود نیاورده زیرا اثر و نشانه‌ای از

تخریب انسانی و حریق در آن مشهود نیست. مرمت قلعه می‌بایست پس از اتمام کاوشهای باستانشناسی و تبیین ساختار و عناصر معماری داخلی بنا انجام گیرد.

با ذکر این نکته که در معماری بنا از سنگ در پی و نمای خارجی و آجر بیشتر در ساخت و ساز داخلی استفاده شده علیرغم بارش زیاد باران و رطوبت فراوان بنظر می‌رسد چوب بعنوان یکی از عناصر اصلی معماری بکار نرفته و احتمالاً این عمل بخاطر اشتعال‌زایی چوب بوده است. دیوار چینی سنگ و آجر بخصوص در جبهه شمالی و شمال شرقی همزمان و در جبهه‌های دیگر بدلیل وجود پرتگاههای عمیق و عدم دسترسی به قلعه، استحکام دیوارها چندان مورد توجه نبوده و دیوارها آجرچینی شده است. قسمت ارک و قراول‌خانه‌ها از آجر ساخته شده‌اند. و همانطور که بیان گردید قراول‌خانه‌ها مطبق بوده و طبقه تحتانی محل استراحت و پخت و پز و کوره طبخ غذا یا شومینه در دیوار تعبیه و جزئی از بنا محسوب می‌گردد. طبقه فوقانی با مزغل و نورگیرها جایگاه نگهبانی است.

در بهسازی این اثر تاریخی ارزشمند و ضرورتاً با توجه به کاربرد فرهنگی و اینکه می‌تواند بعنوان یکی از جاذبه‌های مهم توریستی ایران مطرح شود به عوامل و تخصصهای اجرایی اعم از هیئت باستانشناسی - گروه مهندسی تعمیرات - کارگران ماهر - عوامل خدماتی و تدارکاتی و تأمین امکانات استقرار نیاز مبرم می‌باشد. ایجاد تأسیسات خدماتی و اقامتی در محل جهت توریست‌ها امکان‌پذیر دید و بهره‌گیری از مواهب طبیعی و زیبای محیط را در تمام فصول فراهم می‌آورد.

خدمات پستی نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و پخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایاب گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیرا کس سفارش می‌پذیرد. نام دقیق کتاب‌های مورد درخواست خود و نویسندگان آن‌ها را برای ما بنویسید، چگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آن‌ها به صورت اصل یا کپی «تجلید شده» به اطلاع شما می‌رسد. در صورت تمایل و سفارش می‌توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آن‌ها را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

نشر گیلکان در خدمت شماست

رشت: حاجی آباد، اول خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸ - (صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵)

چند سند از جنبش امیر مؤید سوادکوهی (باوند)

نداشته باشد، به جهت اینکه از فوتسولگری روس سفیر
استرآباد واگنط مازندران متوالیاً شکایت می‌رسد که امیر
مؤید بر خلاف سایر محترمین صلح طلب شمال عیناً بر ضد
مأمورین و منافع دولت امپراطوری در مازندران و استرآباد
داخل یک سلسله عملیات مخالف و تحریکات شد، چنانچه
از اقدامات مشارالیه جلوگیری نشود ایجاد خیلی مشکلات
خواهد نمود. سفیر می‌گوید موقعی که آقای نظراسلطنه در
طهران بودند به من قول دادند که پس از ورود به مازندران
امیر مؤید را مجبور به رفتن استرآباد نمایند که ترضیه خاطر
مأمورین دولت امپراطوری را به عمل آورد. چه شده است
به مواعید خود اقدام نفرمودید؟ در صورتی که پولتیک
دولت موافقت و سالمیت با مأمورین دولت روس است
دیگر این قسم رویه امیر مؤید و امثال مشارالیه جز وخامت و
ندامت چه نتایج خواهد داشت؟ لهذا بطوری که به
سفارت قول دادید هر چه زودتر امیر مؤید را حتماً روانه
استرآباد فرمائید که به هر وسیله هست ترضیه خاطر
مأمورین دولت روس را به عمل آورده، رفع سوءظن از آنها
بنمائید، نتیجه را هم زودتر اطلاع دهید.

نمره ۱۶۷۴. وثوق الدوله - وزیر خارجه

پایانی سخن اینکه نگارندگان بر آنند که پس از افزودن
نویافته‌ها، مجموعه اسناد مربوط به سیزده‌های امیر مؤید را
به داوری مردم و تاریخ بگذارند. یادآور می‌شود که
نگارندگان این گفتار برای گردآوری هر چه بیشتر اسناد با
بازماندگان باوند / باوندی، مؤسسه پژوهش و مطالعات
فرنگی و برخی مراکز دیگر تماس گرفته‌اند، اما دریغ از
همیاری!

دو سند نخستین که از مجموعه اسناد ماسین شده
سیف‌الله خان سرتپ گزیده شده است، از روزگاری است
که روسها در ایران قدرت بسیار داشتند. دولت روس
کوشش داشت که در مازندران و گیلان هر گونه ایستادگی
مردمی در برابر خود را از میان بردارد.

تلگراف وزارت امور خارجه

از طهران به بارفروش - ۱۳۳۰ - نمره مطلب ۸۸۰ با
رمزکارگذاری حکومت جلیله مازندران؛ سفیر روس گوید
امیر مؤید در مازندران نباشد و از طرف دولت مرجعیت

بیشتر به هنگام چاپ «نگاهی به زندگی و خاطرات
پروفسور شروین باوند» در دفتر دوم «در قلمرو مازندران»
آمده بود که: «از آنجا که بازماندگان خاندان باوند تا کنون از
انتشار اسناد مربوط به جنگ سوادکوه - به هر دلیل -
خودداری کرده‌اند، گمان می‌رود با چاپ خاطرات پروفسور
شروین به این باور درست بگرداند که اسناد امیر مؤید و
جنگ سوادکوه تنها یادمانهای خانوادگی نیستند، بلکه
بیانگر بخشی از تاریخ مازندران است و می‌باید که در اختیار
همگان قرار گیرد.» بنابراین گمان می‌رفت دوستداران
مازندران و دیگر همیاران سرزمین بزرگ ایران بی‌دخال
دادن دیدگاه ویژه‌ای بکشند تا با انتشار اسناد و مدارک و
یا سپردن آنها به مراکز فرهنگی و تاریخی در بینه کردن
داشته‌ها و دانسته‌ها گامی بردارند، اما دریغ از نادانستگی
تاریخی و سیزده‌های نابخردانه...!

برخی گمان برده‌اند که چاپ آن نوشته، بمنزله پذیرش
دیدگاه‌های آمده در آن است، بر همین پایه برآشفتنند تا
برشورندها شماری دیگر نیز به گونه‌ای دیگر، بنشر اکنون بر
پیکر گذشته و آینده فرود آورند!

در پاسخ به این کژاندیشها باید بی‌هیچ پروا گفت:
روزگار تساریخنگاری خاندانهای حکومتگر سپری
شده‌است، دست کم بر این باوریم؛ چنانچه بیشتر افسانه‌های
تاریخی نسب‌نامه بر ساخته باو (بنیادگذار خاندان باوندی)
به ساسانیان، به دست ابن اسفندیار، خوش‌نویسی اولیاءالله
آملی در ساختن زنجیره حکومتگر پادوسبانی / پادوسبانی،
ادعای میرظهیرالدین مرعشی و شماری دیگر در دادگری و
ستمکشی مرعشیان و... نوشته شد؛ گاه آن است که با باور
روشنگری به نگارش تاریخ درست این بوم و بر بپردازیم.
برای همین نخست باید اسناد و مدارک در دست را بدرستی
سنجید و از آنها بخوبی بهره برد؛ همچنین کوشش برای
یافتن اسناد و دیگر یادمانهای تاریخی در میان نویافته‌ها از
نیازهای پایه‌ای تاریخنگاری درست و نوین است.

پیش از این یکی از نگارندگان این گفتار با چنین
دیدگاهی «نگاهی به زندگی و...» را به چاپ رسانده بود و
اینک نیز بر آن است با همدانستانی تنی از یاران خاک
نمونه‌هایی از مدارک داشته درباره جنبش اسماعیل‌خان
سوادکوهی / امیر مؤید باوند را منتشر سازد. هر چند بیشتر
آمده بود که از دفتر سوم «در قلمرو مازندران» مجموعه
اسناد سیف‌الله خان سرتپ، فرزند امیر مؤید، از
سرکردگان آن جنبش که تا کنون چهره تاریخی وی بدرستی
آشکار نشده است، منتشر شود؛ اینک چند سند گونه‌گون
در این گفتار می‌آید که بخشی از آنها در سازمان اسناد ملی
ایران موجود است. لازم می‌دانیم همینجا از این سازمان و
نیز تنی چند از خاندان باوند، بویژه آقای نادر باوند،
سپاسگزاری نماییم.

درباره این اسناد سخن بسیار می‌توان گفت، اما بیشتر
بر آنیم سکوت کنیم، باشد که همگان با ژرف‌بینی، نقش
اینگونه یادمانها را دریابند.



سند شماره ۳

به نیروی اتحاد و سرپنجه اتفاق در حفظ وطن بکوشیم. بعد از اطمینان استقلال آب و خاک آنوقت بنده حاضریم که آقای ایلخانی هر تقصیری وارد کند، جواب عرض می شود. امروز آقای ایلخانی با آن رشادت فطری باید در حفظ وطن بکوشد (و) روح اسلام را از خود خوشنود نماید. زیاده جسارت نیست. خادم اسلام یعقوب

۴

سند چهارم نمونه ای از مجموعه شکایت چند ساله مردم سوادکوه از امیر مؤید و فرزندان او به مجلس شورای ملی، هیئت وزرا و... است. آنچه در این مجموعه چشمگیر می نماید تلگرافهای همانند و همزمان سوادکوهی ها بر علیه ستم خاندان باوند است. آنکه برجسته دیگر اینکه در شماری از این تلگرافها سخن از مسائل اخلاقی پسران امیر مؤید شده است. در اینکه تا چه اندازه این شکایتها با تحریک دیگران بوده است یا نه آگاهی چندانی بدست نیست، اما در اینکه نباید از اینگونه موارد به سادگی گذشت تردیدی نیست!

یادآور می شود مشکل مالکیت زمین در میان باوندیها تاکنون نیز ادامه دارد و شمار زیادی از آنان پیگیر این مسأله هستند!

مجلس شورای ملی
سواد تلگراف واصله بارفروش. نمره ۱۳۰
اداره تحریرات
نمره ۲۰۳

مورخه ۲۶ شهر صفر ۲۲ جلدی ۳۳ (۱۳)
مقام منبع هیئت وزرای عظام دامت شوکتها
کبیه مجلس مقدس دارالشورای ملی. خزانه داری کل و روزنامه شورای عموم رعایای بلوک شیرگاه سوادکوه عاجزانه به عرض می رسانیم از اینکه اهل شیرگاه از تصرف اتباع دولت روس خارج شده، کمال تشکر را به عمل آوردیم. از فراری که شهرت دارد باز اختیار شیرگاه را اداره مالی می خواهد واگذار به کسان آقای اسمعیل خان امیر مؤید نماید؛ تاکی باید این یک مشت رعیت در فشار و ظلم و تعدی پسرها و کسان امیر مؤید باشیم که هزاران مراتب سلوک و سازش خارجه بهتر از اینها است.

در ریاست این طایفه دارای جان و مال و عصمت نبوده ایم! چند ماه بود که از دست اینها آسوده شدیم! بعلاوه بروز دارد که امیر مؤید می خواهد شیرگاه را خریداری نماید؛ چنانچه این مطلب صحت پیدا کند عموماً باید متواری شویم. امان از دست ظلم و تعدی طایفه سرخ آبادی که هیچ انصاف و مروت ندارند! تا حال با دولت طرفیت داشتند ما را می چابیدند، حالا به اسم و قوه و کالت مجلس! پس کی خدووند در حق ماها ترحم خواهد کرد؟ استدعا داریم به اداره مالی قدغن فرمایند که بلوک شیرگاه را به این طایفه اجاره ندهد که زیاده طاقت ظلم و تعدی را نداریم.

در تلگرافخانه متحصن هستیم تا جایی که اسباب اطمینان است برسد، به آسودگی مشغول به رعیتی و دعاگو باشیم.

شیخ محمد حسین قلی، علی، عباسعلی، شیخ محمد علی، شیخ سلیم، رحمت الله، کریمانی علی اکبر، موسی، جعفر قلی، ملا سلمان و ۴۸ نفر دیگر.

محل مهر تلگرافخانه سواد مطابق اصل است دفتر
وزارت مالی
نمره ۶۵
ورود به کابینه وزارت مالی
به تاریخ ۱۳۳۳
نمره ۹۹۳۳

۶۰۵

سند پنجم و ششم از تلگرافهایی است که به جنبش جنگل در سازندران می پردازد. تلگراف نخستین از ظهیرالملک، والی سازندران در آن روزگار، است. نکته پایانی اینکه سند پنجم در دفتر سوادنامهها و تلگرافهای جنبش امیر مؤید سوادکوهی جای دارد. اصل دفتر در اختیار کیوس باوند، از فرزندان سیف الله خان سرتیپ، است که ایشان و رونوشت های، با کاستی، به مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و یکی از نگارندگان این گفتار قرار داده اند. از آنجا که این دفتر از برجستگی ویژه ای برخوردار است، برای همین و به پاس سپاس از همکاری سازمان اسناد ملی ایران با نگارندگان، رونوشتی به آن مرکز داده شد.

سند ششم در «دفتر سوادنامه...» نیامده است، بلکه نزد یکی از بازماندگان باوند است که کپی آن در مجموعه اسناد در دست جای دارد.

سواد مکتوب از طرف ظهیرالملک حکومت سازندران
حکومت سازندران
۳۰ خج / حمل ۹۸ (۱۲)
نمره ۱۴۵

جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای امیر مؤید دام
اقباله

سواد مشروح به پالکونیک زلسکی رئیس آتریاد سازندران راجع به میرزا کوچک خان و اتباع او که از بندر جز^۸ رسیده است، لفا ارسال می گردد. لازم است مفاد آن را به کلیه کسان و بستگان خود اعلام نموده و از نتیجه نیز اطلاع بدهید.

ظهیرالملک

محل مهر حکومت سازندران
رئیس آتریاد سازندران، قزاق و دیویزیون اعلیحضرت
شاهنشاهی ایران
نمره ۱۴

به تاریخ ۱۶ شهر رجب المرجب سنه ۱۳۳۷
جناب اسمعیل خان امیر مؤید^۹

گیلان به تصرف قشون دولت است. کوچک خان با چندین نفر از آدمهای خودش فرار نموده است. از فراری که خبر می رسد از طرف تون کابن^{۱۰} می خواهد پیاید به سازندران. از طهران از طرف ریاست قزاقخانه به امر مقام منبع وزارت جنگ به ما حکم شده که اطلاع بدهیم به شما و تمامی حکومت سازندران (که) کوچک خان با اجزاه خودش مقصر دولت است. هر کس از خوانین اهالی سازندران و غیره به آن همراهی یا کمک با اینکه مخفی نماید^{۱۱} آنها هم از مقصرین دولت محسوب خواهند شد بدون استثناء. از هر اشخاصی اینطور جنایت سر بزند فوری به قانون نظامی به مجازات نظامی خواهد رسید بطور حتمی مجازات آنها یا تیرباران است یا اینکه آویزان نمودن است. همه حکومتهای سازندران مجبورند که هر نوعی که

می توانستند همراهی نمایند با دولت و دستگیر نمایند میرزا کوچک خان و اتباع آن.

تمامی مردمان، اهالی سازندران باید همراهی نمایند با دولت و دستگیر نمایند میرزا کوچک خان را با اتباع آن. هر کس دبد یا اینکه شنید که میرزا کوچک در کدام محل است یا پنهان شده است باید فوری به رؤسای خودشان خبر بدهند که او را فوری دستگیر نمایند. اگر شنیده شود یا اینکه دیده شود که یک نفر از اهالی سازندران از میرزا کوچک خان خبر داشته و اطلاع نداده به رؤسای خودشان، آن هم از مقصرین دولت می شود و آن را هم بطور قانون نظامی مجازات و تیرباران خواهند نمود.

قشونهای دولتی که شکست داده اند به میرزا کوچک خان بعد از رسیدگی^{۱۲} و مجازات آنها می که دستگیر شده اند در گیلان، آن وقت همه آن قشونهای دولتی می آیند به سازندران. از روی همین ورقه که حکم شده است (باید همراهی نمائید)^{۱۳} به دولت به جهت دستگیر نمودن میرزا کوچک خان و اتباع آن.

رئیس آتریاد سازندران

پالکونیک زلسکی^{۱۴}

محل مهر آتریاد

پانوشت:

- ۱- در اصل همه موارد: زاد
- ۲- واژه ای ناخوانا مانده: ذسی
- ۳- در اصل: شده گان
- ۴- در اصل: کسبهای
- ۵- در اصل: سال
- ۶- در اصل: خواطر
- ۷- مقصود اسدالله خان وزیر سلطان فرزند امیر مؤید است.
- ۸- اکنون بندر گز
- ۹- در اصل: مؤید
- ۱۰- بیشتر شسوار و اینک نیز تکابن
- ۱۱- در اصل: نمایند
- ۱۲- در اصل: رسیده گی
- ۱۳- سند انتادگی دارد و نیمی از واژه ها پیدا نشد.
- ۱۴- «پالکونیک»، از رده های نظامی در ارتش روس. شماری از منابع فارسی آن را با حرف نداشت «پالکونیک»، و «پولکونیک» آورده اند. درباره این الفس روس میان دو سند اختلاف است.

خواننده آگاه و فرهنگ دوست گیله وا

چنانچه به اسناد و مدارک تاریخی و خانوادگی دسترسی دارید که می تواند دستمایه کار تحقیق پژوهشگران و عرضه تولیدات فرهنگی باشد. بهتر است برای استفاده عمومی و فرهنگی آن را در اختیار مؤسساتی نظیر:

- ۱- کتابخانه ملی رشت
 - ۲- کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه گیلان
 - ۳- آرشیو اسناد گیله وا قرار دهید.
- اسناد و مدارک اهدایی و امانتی در آرشیو گیله وا بمحض وصول و در صورت استفاده حتماً به نام اهداکننده و امانت گذار ثبت خواهد شد.
- عکس پشت جلد این شماره (تماشاخانه گیلان) را آقای فرامرز بهبود هنرمند قدیمی تئاتر گیلان در اختیار گیله وا قرار داده است.





خانمها و آقایان

● آزاده. الف (لاهیجان) - پیشنهاد شما بسیار متین و قابل
تعمق بود. انشاءالله بزودی عمل می‌شود.
● شهرام مکی نژاد (تهران) - خوشحالم که می‌بینم ذهنیات
آزوده شما نسبت به هوطنان گیلانیان زودده شده است این
تنش‌های موجود بر اثر فقر فرهنگی است که عده‌ای نادان
دامنش می‌زنند و نادان‌تر کسی که دامن خویش به آتش
نفاق افکن بیندازد.
● علی مجب پور (رشت) - بله عده‌ای می‌پندارند ما دست
تکدی دراز کرده‌ایم (در کاریکاتور این شماره حتی این فکر
الفا شده است) ولی ما با کسی از این کار نداریم چون گیله‌وا
یک نشریه شخصی نیست به یک جامعه و قوم تعلق دارد و
مهم نیست که متنی بافان حالا چه می‌گویند مهم این است که
قضاوت تاریخی بعدها چه بگوید!
■ نامه‌های محبت آمیز این عزیزان به ما رسید، آقایان،
خانمها:
محمد رستمی (تهران) - بدالله فرزانه (کرج) - رامین
احمدزاده و مجید نیکو خصال (اصفهان) - کامران آتشکار
(لاهیجان) - رضا رضازاده (قزوین) - وحید احمدی آرا،
شهرام شریعت احمدی و شهرروز دادرسی (رشت) - رحمت
حقانی و سیروس میانرودی (بندرعباس) - سیداحمد رضانی
(آستارا) - علی یارسا (ساری) - رقیه پور تقی (نشتارود) و...
علی اکبر. م (کاناتا) و احمد کارپور (کوآلاامپور، مالزی)
● این عزیزان برای ما مطالب گوناگونی فرستادند:
بیژن عباسی (لاهیجان) - لیلا شامظری (رحیم آباد) - نجات
عاطفی فر (کمال فومن) - علی سقطچی لنگرودی (لنگرود)
- مراد هوشمند (تبریز) و...
● فرحناز محمدی برسری (رشت) - مطالب ارسالی
فوق‌العاده مختصر و ناکافی بود. شما که دانشجو هستید باید
بیشتر و بهتر از این مسئله را بررسی فرمایید.



شماره حساب بانکی گیله‌وا

(برای واریز کمک‌های مالی)
شماره جاری ۸۸۸ بانک صادرات گیلان
شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت
به نام مجله گیله‌وا اعلام می‌شود
کمک به گیله‌وا، شرکت در حفظ و احیای
فرهنگ بومی شمال ایران است

تاسیانی

قابل توجه علاقمندان، دانشجویان و
پژوهشگران
دو کتاب مستند و معتبر درباره
نهضت جنگل و میرزا کوچک خان
از سوی نشر گیلکان منتشر شده است

گیله‌وا جان سلام:

می‌سلاما، قبول بکون. منی کی می‌عومر
بیشتر، جودا جه می‌کیشور به سر باوردم ولی
هلماله نتانستم می‌گیلان یاداجه می‌خاطر بیرون
بوکونم.

گیله‌وا جان، شاید ترا باور نایه الان کی جه
خلیج فارس جنوب و ایترجه آعربی کیشوران جا
آنامه یا تی ره نیویشتن درم می‌دیل رشت
ساغریسازان محله مین گرده.

بی‌عاطفگی و مصادی فکر کودن، غربی

آدمان ره عادیه ولی امان شرفیان نتانیمی اتو
بیم. شاید هن و استی بوکی خیلی شبانا وقتی کی
آمریکا دورون سر به بالین نایمی. می‌چومانان
اشک دکفتی و بعض بیگفته گولی شبا صب
کودیمی.

من آمریکا دورون تقریب نیم می‌عومر
بگذرانم و استی بگم کی او یا با انکی رفاه خیلی
زیاده ولی آراحتی آدم دیلا زنه. من هو یا
آمریکا دورون زن ببردمه و می‌خانم ایتر
آمریکایی مسلمان بو.

الان می‌خانم دو تا زاک امره رشت دورون
زندگی کونه ولی من چونکی می‌رشته مهندسی
هوایمایی ایسه ناچار بامومه خلیج فارس طرف
و هه یا کار کودن درمه.

می‌خانم شان گیلان و گیلکی زبانا خیلی
علاقه مند بسوستید و اصلن دوس نارید کی
هیجگا ده جفرز گیلان دورون زندگی بوکونید.
اوشان ایران و گیلانا خوشان اصلی وطن دانید
ولی من هرگز نتانستم آمریکا یا می‌وطن بدانم.
شاید ان و استی کی امی گیلان درون محبت
جوش زنه ولی آمریکا دورون بی‌عاطفگی آدمنا
غرقا کونه.

گیله‌وا جان تی سلامتی و استقامتی می
ناجه‌یه، اگی بایم رشت حتمن ترا سرزنمه.

تی بلا می‌سر ۱۶ شهریور ۱۳۷۴ - ۷ سپتامبر
۱۹۹۵

مهندس محمد قناد

تاریخ انقلاب جنگل

(به روایت شاهدان عینی)

تألیف

محمد علی گیلک
(کسر نواد عامه کابینه جنگل)

رشت
نشر گیلکان

صادق کوچکچور

نهضت جنگل

و

اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین

به کوشش

سید محمد تقی میرابوالقاسمی

علاقمندان شهرستانی می‌توانند از طریق خدمات
پستی گیله‌وا این کتابها را تهیه نمایند

نشانی: رشت - صندوق پستی ۴۱۲۴ - ۴۱۶۳۵

گیله‌وا، ویژه تاریخ

در آینده نزدیک منتشر می‌شود
این ویژه‌نامه به صورت مجله و مستقل عرضه خواهد شد

لشت‌نشاء، پایتخت عادل‌شاه

قسمت دوم

لشت‌نشاء در عصر قاجاریه

اراضی لشته‌نشاء پس از سرکوب جنبش‌های روستایی در عصر صفویان بدستور شاه‌عباس به قیمت نازل خریداری شد و جزء املاک سلطنتی در آمد و حکومت لشته‌نشاء به عنوان تیول به یکی از افسران قزلباش و یا به یکی از خوانین وابسته داده می‌شد، این رویه در عصر افشاریان و زندیان تا اوایل حکومت فتحعلی شاه قاجار ادامه داشت و حکومت لشته‌نشاء وابسته به حکومت لاهیجان بود.

فتحعلی‌شاه که از خوانین لاهیجان بدگمان شده بود، لشت‌نشاء را از لاهیجان جدا کرد و حکومت لشته‌نشاء را به حاجی کاظم‌خان شیروانی یک ارمنی به اسلام گرویده سپرد؛ خسروخان گرجی در سال ۱۲۳۰ هـ ق از سوی فتحعلی شاه قاجار به حکومت گیلان منصوب شد و بنا بر نوشته کتاب جغرافیایی گیلان «قطعه بحر لشته‌نشاء که از غنی‌ترین قطعات لاهیجان بوده، بعنوان تیول یکی از خواجه‌سراهای حرم (خسروخان) نام داده شد.»^{۴۱} خسروخان بیشتر قراء لشته‌نشاء را به قیمت ارزان و ناچیزی خریداری نمود، نایب لشته‌نشاء به پایتخت رفت تا از عمل او شکایت کند، ولی هنگام برگشت به قتل رسید.

در سال ۱۲۳۴ هـ ق بر علیه خسروخان شورش بوجود آمد که بدستور دربار به پایتخت احضار شد و اموال او مصادره شد. «پس از ضبط اموال خسروخان، قراء لشته‌نشاء از اراضی خالصه شمرده شد.»^{۴۲} پس از مدتی بطور مشروط به تملک ساکنین آنجا در آمد.

ناصرالدین شاه املاک لشته‌نشاء را به عنوان تیول به

قزلباش بر علیه او بسج شده بودند، بنا به دعوت طایفه شریح (شریک) برای تصرف تنکابن به آن ولایت لشکر کشید، حاکم تنکابن سلطان علی به‌مقابله او شتافت عادل‌شاه بطرف لنگرود عقب نشست و وارد لاهیجان شد، در لاهیجان مورد تعقیب میرمراد لشته‌نشایی کلانتر لاهیجان قرار گرفت و از آستانه بطرف لشته‌نشاء حرکت کرد، در حالیکه اغلب سپاهیان خود را از دست داده بود.

محمد زمان بیک برادر عنایت بیک از طرفداران عادل‌شاه از لشته‌نشاء و پاشیجا و لاهیجان ده هزار نفر گرد آورد شاه صفی فرمانده سپاه قزلباش را به ساروخان حاکم آستارا سپرد، عادل‌شاه تصمیم گرفت بطریق شیخون سربازان قزلباش را از پای آورده، یکی از خوانین کوچصفهان بنام محمد قاسم پسر شیخ ابراهیم کوچصفهانی که در او دوی عادل‌شاه بود مخفیانه جریان را به ساروخان اطلاع داد. جنگ در اطراف کوچصفهان رخ داد، سپاهیان روستایی و جنگ ندیده عادل‌شاه که از افراد عادی جامعه بودند در مقابل سپاهیان منظم قزلباش شکست خوردند و عده بسیاری از آنان به قتل رسیدند. روستائیان شکست خورده بجانب لشته‌نشاء عقب نشستند. «امراء عظام و جنود ظفر فرجام دست از تعاقب باز نداشته در لشته‌نشاء نیز قتل بافراط کردند»^{۳۹}. ساروخان وارد لشته‌نشاء شد و در ساقی هزار اطراق کرد و بیش از هفت هزار نفر از مردم لشته‌نشاء و لاهیجان و کوچصفهان را به قتل رسانید و «خلق کثیر از زنان و دختران مردم لشته‌نشاء را اسیر و برده گرفتند»^{۴۰} نهضت شکست خورد و رهبران شورش به نحو وحشیانه شکنجه و به قتل رسیدند و حکومت لشته‌نشاء به یکی از سپاهیان شاه‌صفی داده شد.

شاه عباس و شکایت مردم لشت‌نشاء

از کارگزاران وزیر شاه در گیلان

شاه عباس پس از فراغت از حمله به گنجه و شیروان از راه آستارا به گیلان برگشت بهزادبیک را برکنار کرد و خواجه فصیح را وزیر گیلان نمود و با اردوی جنگی وارد رودسر شد و دستور داد کسانی که از بهزادبیک شکایت دارند، به سمع او برسانند گروهی از مردم لشته‌نشاء به دیوان رفته و شکایت خود را مطرح کردند شاه بهزادبیک را زندانی ساخت و دستور داد ریسمان در پای او کرده، و ارونه از دار ریسمان بیاویزند در این موقع مرادخان چگینی حاکم لشته‌نشاء بود. شاه عباس پس از چندی بر بهزادبیک و خواجه فصیح خشم گرفت، اموال آنان را مصادره کرده و خانواده‌های آنان را از کار برکنار نمود و دستور داد چشمان هر دوی آنان را از حدقه در بیاورند و حکم وزارت گیلان را به اصلان بیک داد.

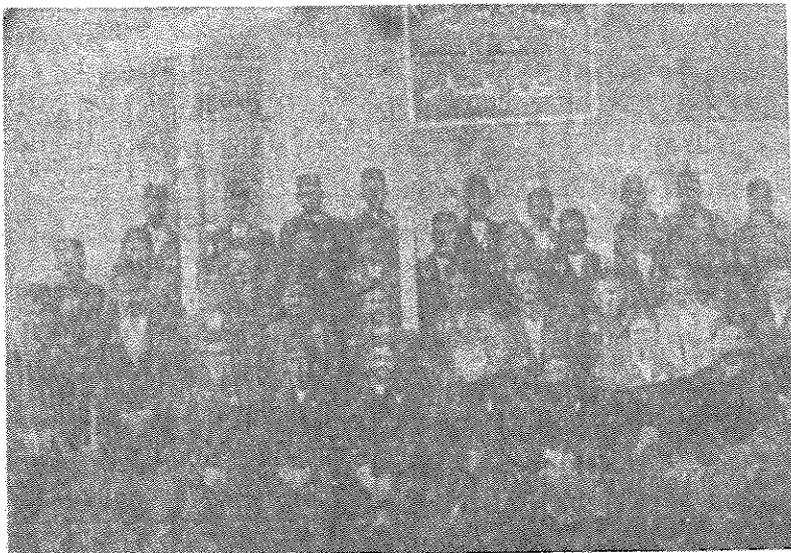
جنبش بزرگ روستایی برهبری

عادل‌شاه (غریب شاه)

جنبش بزرگ روستایی برهبری کالنجار سلطان (عادل‌شاه) که از لشت‌نشاء آغاز گردید، یکی از بزرگترین حرکت‌های اعتراضی روستایی بر علیه خوانین و حکام شاه بود. به گزارش مورخان: «ستمگری مباشرین مرز نمی‌شناخت... از آنچه که به لشت‌نشاء کوچک و غارت شده رسید، می‌توان حدیث مفصل و در دناک خواند»^{۳۷}. مردم فقیر و روستائیان زجر کشیده تمام گیلان به شورش پیوستند، جمعیت آنان به سی هزار نفر رسید.

دهقانان دست از جان شسته به خانه میرمراد حاکم لشته‌نشاء حمله کرده و خانه او را غارت کردند، سپس به عمارت علی خان بیک و برادرش میرعباس که تحویلداران دیوان حکومتی بودند بورش بردند و آنگاه به خانه محمد طالب کلانتر لشته‌نشاء بورش برده او را به قتل رساندند، بر خاستگان کوچصفهان و خشک‌بیجار را به تصرف خود در آوردند و به رشت و لاهیجان مسلط شدند، فومن نیز به تصرف دهقانان شورش در آمد.

میرمراد کلانتر لشته‌نشاء که به همراه میرزا عبدالله وزیر لاهیجان به قزوین رفته بود، به اتفاق بهرام قلی سلطان «لشکر آورده بر سر قصبه لشته‌نشاء ریخته، اهل و عیال ایشان را، اسیر و دستگیر کردند»^{۳۸} این خبر چون به مردم لشته‌نشاء رسید فومن را رها کرده و بسوی لشته‌نشاء حرکت کردند، عادل‌شاه در این هنگام مرتکب بزرگترین اشتباه جنگی گردید، که جریان سرکوب نهضت را تشدید بخشید، در زمانیکه خوانین شرق و غرب گیلان به اتفاق سپاهیان



عکس دسته‌جمعی کدخدایان لشت‌نشاء

میرزا علی خان امین الدوله و آگذار کرد میرزامحسن خان پسر امین الدوله بخشی از اراضی خالصهجات را خریداری کرد و بخش دیگر را بارشوه و زد و بند به املاک خود ملحق ساخت.

لشته نشاء در هنگام مشروطیت یکی از کانونهای قیام در ایران بود. «جیش دهقانی لشته نشاء با «فرقه مجاهدین رشت» که آنرا انجمن مجاهدین «اجتماعیون عباسیون» نیز می خواندند و هم چنین با انجمن ابو الفضل که به انجمن عباسی معروف بود ارتباط داشت «در برانگیختن دهقانان دو تن از اعضای انجمن عباسی» میرزا رحیم شیشه بر و سید جلال معروف به «شهر آشوب» سهم عمده ای داشتند. ۲۳ سید جلال که از طرف انجمن مأمور لشته نشاء شده بود. «خود را سید جلال الدین شاه موسوم کرد و هفت سال مال الاجاره و مالیات را بر رعایا بخشید و باین بهانه دو سه هزار نفر رعایا را دور خود جمع کرده ادعای سلطنت میکرد و حکم انجمن نمی خواند.» ۲۴

مجلس حکم کرد که کشاورزان مال الاجاره خود را پرداخت نمایند، میرزا رحیم شیشه بر روستائیان را تشویق کرد مال الاجاره به مالکین ندهند. «سید جلال شهر آشوب بحکم انجمن محبوس شد، اهالی لشته نشاء که به آنها چهار هزار قوتی برنج مال امین الدوله تقسیم کرده بود، می گویند بشهر آمده او را خلاص خواهد کرد.» ۲۵

بحریک محسن خان امین الدوله، حاکم گیلان ور بر مایه احمد علی خان پسر حاجی کاظم وکیل الرعایا پسر عموی سردار منصور را بحکومت لشته نشاء گماشت «احمد علیخان با چند نفر قزاق به لشته نشاء رفت اهالی بشهر آمده در انجمن متحصن شدند.» ۲۶ اعتراض مردم نتیجه داد و «عباسعلی خان بحکومت لشته نشاء منصوب شد.» ۲۷

لشته نشاء و نهضت جنگل

میرزا کوچک خان در عصر مشروطیت از طرف «انجمن روحانیون» مأمور لشته نشاء شد تا از مبارزه دهقانان لشته نشاء بر علیه مالک آجا حمایت کند، میرزا «برای تنظیم امور میلیون گاهی پیاده به اطراف رشت مسافرت کرده و با حمایت از مظلومین قریه لشته نشاء (یکی از قریه گیلان) که بر علیه تجاوزات مستبدین قیام کرده بودند، آتش حریت طلبی را در هر کجا که می توانست روشن می نمودند» ۲۸

میرزا بسا حمایت از دهقانان لشته نشاء در عصر مشروطیت پایگاهی برای خود کسب نمود که در قیام جنگل پشتیبانی آنان را جلب نمود.

میرزا محسن خان امین الدوله سال ۱۳۳۵ قمری با ۸۰ نفر مسلح با عده ای از قزاق و سرباز وارد لشته نشاء شد، ظاهر قضیه «حل اختلافات ملکی امین الدوله و امین الضرب (از مالکین عمده گیلان) و تعیین حدود قریه لشته نشاء و حسن کیاده» مطرح شد، حاجی میرزا محمدرضا نیز مخصوصاً از طرف قونسول روس معین شده «تا به «اختلافات این دو نفر مالک بزرگ خاتمه دهد» اما باطناً قصد بسیج نیرو برای سرکوب نهضت جنگل مطرح بود.

«تعدی کسان امین الدوله نسبت به خرده مالکین قریه لشته نشاء سابقه ممتدی داشت. این طبقه که در حقیقت مظلوم بودند سالها در تهران و رشت تظلم و احقاق حق میکردند ولی تأثیر نداشت» ۲۹ اهالی که از تجمع مالکین در لشته نشاء بی به اسرار آنان برده بودند، «کارهای حضرات تازه وارد را روزانه بوسیله قاصدین مخصوص به جنگلیا خیر داده و ظاهراً با عرض عریضه های متوالی از هیئت اسلام دادخواهی می کردند.» ۳۰

از طرف هیئت اتحاد اسلام میرزا کوچک خان و محمد اسماعیل عطار کسمائی با ۴ نفر مجاهد مأمور حرکت به لشته نشاء و دستگیری تازه واردین شدند، این گروه پس از دو شب راهپیمائی بطور مخفیانه به لشته نشاء رسیدند میرزا به کمک اهالی سیده دم به عمارت محسن خان امین الدوله حمله برد، در این حمله یک نفر از جنگلیا و دو نفر از قزاق ها کشته شدند، امین الدوله، حاجی میرزا محمدرضا وکیل انجمن سابق رشت و حاجی محمد تقی وکیل الشریعه و عده ای دیگر دستگیر شدند، شاهزاده بصیر حاقان نائب الحکومه لشته نشاء لخت فرار کرده از مهلکه جان بدر برد.

«اهالی همینکه از قضیه آگاه شدند همه از خانه های خود بیرون آمده و در میدان عمومی جمع و وجد و شعفی زاید الوصف نشان می دادند. فریاد زنده باد مجاهدین تمام فضا را پر کرده و جمعیت ها هلهله کتان هر دم بطرف افراد جنگل که در آنوقت هنوز موی سر و صورت خود را اصلاح نکرده و در عین حال با تفنگ و قطارهای فشنگ وضعیت شگفت آوری داشتند نزدیک می شدند. بطوریکه می خواستند آنها را در آغوش گرفته و به این وسیله اظهار حق شناسی و شکرگزاری خویشان را به ثبوت رسانند تا آنکه

کوچک خان به زحمت خود را به وسط رسانیده و خطابه مختصری برای آنان ایراد نمود و مقاصد هیئت اتحاد اسلام را بیان کرد.» ۳۱

امین الدوله به همراه دستگیر شدگان بوسیله جنگلیا به کسما برده شد. خرده مالکین لشته نشاء به کسما رفته و با ارائه اسناد و مدارک خود متظلم شدند بالاخره قرار شد «املاکی که از آنان در تصرف امین الدوله و بستگان او است به صاحبانش مسترد گردد.» ۳۲ فخرالدوله هسمر امین الدوله برای نجات شوهر خود دست به کار شد و از افراد خوشنام بهره گرفت برای آزادی مالک لشته نشاء ظهیرالدوله که با میرزا سابقه دوستی داشت به کسما رفت و حاجی محمد علی آقا داود زاده که از اقوام میرزا بود به وساطت پرداخت. قرار شد، امین الدوله شصت هزار تومان به جنگل بپردازد، از مبلغ شصت هزار تومان سی هزار تومان نقداً و سی هزار تومان بقیه بوسیله مباشرین و کدخدایان از عواید سهم آریایی وصول گردد، به این طریق امین الدوله از دست جنگلیا رهائی یافت، محمد علی آقا داود زاده (برادر استادپور داود) به پاس این خدمت املاک لشته نشاء را به اجاره گرفت. غلامعلی بابا از سر دسته های متنفذ جنگل مأمور حفظ امنیت مناطق لایجان و لشته نشاء شد.

امین الدوله به مدت سه ماه و نیم در حبس جنگل بود، ظهیر الدوله در تلگرافی که همان موقع برای وزیر داخله فرستاد، یاد آور شد: «خیال می کنم تمام این بازیها برای پول است. لشته نشاء در تصرف جنگلیا است و متصل از آنجا پول می گیرند و بدینت لشته نشاء سرشان بی کلاه است و به خیالشان این تفصیلات برای احقاق حق آنهاست.» ۳۳

در تاریخ ۳۱ سرطان ۱۳۳۵ قمری چند تن از خرده مالکین لشته نشاء بنام های: حاج سید قاسم - شعاع نظام عبدالله خان - عبدالرحیم حاج شیخ محمد تقی مدبر دیوان به نمایندگی از اهالی طی تلگرافی به حشمت الدوله از بزرگان دربار قاجار و هم چنین صدر اعظم وقت خواستار تشکیل هیئتی برای رسیدگی به اسناد مالکیت آنان جهت اثبات دست اندازی میرزامحسن خان امین الدوله به زمین هایشان شده بودند.» ۳۴

گرچه در آغاز دستگیری امین الدوله مسئله اصلی جور و ظلم او به روستائیان بود، اما پس از در یافت وجه شصت هزار تومان از امین الدوله مسئله دهقانان به جریان حاشیه ای تبدیل گردید. لذا پس از آزادی امین الدوله از دست جنگلیا و برگشت ظهیرالدوله به تهران جریان احقاق حقوق کشاورزان لشته نشاء مسکوت ماند.

خاندان امین الدوله در لشته نشاء

خاندان امین الدوله در زمان ناصرالدین شاه نفوذ و قدرت خود را در لشته نشاء گسترش دادند. میرزا علی خان امین الدوله پسر مجد الملک وزیر و ظایف از بزرگان قاجار می باشد، در زمان ناصرالدین شاه سمت ریاست مجلس شورای سلطنتی را بر عهده داشت، ناصرالدین شاه به علت علاقه ای که به او داشت اراضی لشته نشاء را به عنوان تیول به او واگذار نمود.

امین الدوله در سال ۱۳۱۴ قمری پس از قتل ناصرالدین شاه از صدارت افتاد و به حکمرانی آذربایجان منصوب شد، وی در سال ۱۳۱۵ قمری از آذربایجان فراخوانده شد و برای بار دوم به منصب صدراعظمی دست یافت امین الدوله در سال ۱۳۱۶ قمری از کار برکنار شد و در رجب ۱۳۱۷ قمری از



تصویری از مدرسه قدیمی ناصر خسرو در لشته نشاء (سال ۱۳۱۲ شمسی)
نفر نشسته آقای کمالی (مدیر مدرسه) - استاده آقای میر عبدالوهاب فاطمی (معلم)

ویژه هاشعمر

قابل توجه خوانندگان شهرستانی و
مشترکان عزیز



هاشعمر

تازه‌ترین آواز قومی

درآمد: تازه‌ترین آواز قومی
 بیانیه هاشعمر
 در حاشیه «هاشعمر» / شمس لشگردی
 گذر از پندارهای کهنه / علی صدیقی
 چهار یادداشت پیرامون هاشعمر / غلامرضا مرادی ..
 پاسبان پرواز ققنوس از خاکستر زبان / علی‌رضا پنجه‌ای
 بحران فرهنگی، ضرورت تاریخی / سعید یزادگیتی .
 ادبیات شفاهی و هاشعمر / رحیم چراغی
 هاشعمر، شعر نو مازندران / احمد ابومحبوب
 هاشعمر / با شعرهایی از

در عازبانی - محمد بشرا - اردشیر پرهیزگار - م. پ.
 بن‌زاده - محمدرضا خیرخواه - محمد داودی - دریایی
 مجتبی روحانی (م. مندیج) - کامبیز صدیقی - هوشنگ
 فرحناک - موسی قمی‌اوپلی - جلیل قیصری - غلامرضا
 سخانی - سیدعلی میربازل - واقف کوردی و بهروز در
 اشعار از

به گوشش: رحیم چراغی

منتشر شد

علاقتمندان در صورت تمایل می‌توانند با ارسال
۱۳۰۰ ریال تمبر آن را از طریق خدمات پستی
گیله‌وا دریافت نمایند.

حوادث بود. اصلاحات ارضی در دهه چهل‌گرسه دست
خواین امینی را از لشت‌نشاء کوتاه کرد، اما تغییرات بنیادی
در نظام تولید و ابزار تولید سنتی وجود نیاورد، از طرفی
دربار و وابستگان رژیم شاه بخشی از اراضی حاصلخیز
ساحلی را تصاحب نمودند که حرکت‌های اعتراضی دهقانان
رابدنیال داشت و بیادخالیت نیروهای انتظامی و سرکوب
دهقانان پایان یافت.^{۵۹}

- با تشکر از آقای اسماعیل مسیحیان عکاس
خوب لشت‌نشاء و صاحب عکاسی شهرام و
دوست عزیز و هنرمند آقای محمد دعائی که دو
عکس قدیمی در مورد لشت‌نشاء را در اختیار
نگارنده قرار دادند.

منابع و مآخذ

- ۳۷ - پاینده، لشگردی. محمود. قیام غریب شاه گیلانی مشهور به
عادلشاه در دوره صفویه - سحر تهران ۱۳۵۷ چاپ اول ص ۳۹
۳۸ - ترکمان. اسکندر یک و محمد یوسف موخ. ذیل تاریخ عالم
آرای-عباسی تصحیح سبیلی خوانساری - چاپخانه اسلامیته تهران
۱۳۱۷ ص ۱۵
۳۹ - تاریخ گیلان ص ۲۶۷
۴۰ - ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی ص ۱۸
۴۱ - لاهیجان ۲۲ (حاج شیخ محمد مهدوی سعیدی لاهیجانی)
جغرافیای گیلان. نعمان. نیت اشرف بی‌تا ص ۱۷۲
۴۲ - خردزکو. الکساندر، مرزین گیلان، ترجمه دکتر سیروس
سهامی، پیام تهران ۱۳۵۴ چاپ اول ص ۱۴
۷۳ - آدویت. لربدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت
مشروطیت ایران. پیام تهران ۱۳۶۳ چاپ سوم ص ۷۰ به بعد
۴۴ - رایبول - مشروطه گیلان از یادداشت‌های رایبولی که گوش محمد
روشن - طاعتی ۵۲ چاپ اول ص ۳۱
۴۵ - مشروطه گیلان ص ۲۲ ۴۶ - همان مأخذ ص ۳۶
۴۷ - همان مأخذ ص ۴۷
۴۸ - گیلکک. محمدعلی - تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شامدان
یعنی)
نشر گیلکان - رشت چاپ اول ۱۳۷۱ ص ۵۶
۴۹ - تاریخ انقلاب جنگل ص ۵۶
۵۰ - همان مأخذ ص ۵۶
۵۱ - همان مأخذ ص ۵۷
۵۲ - همان مأخذ ص ۵۷
۵۳ - همان مأخذ ص ۵۸
۵۴ - افشار. ایرج - اسناد گزیناری محسن‌خان امین‌الدوله در جنگل
به نقل از یادگارنامه فخرایی، بکوشش رضا رضازاده لشگردی - نشر
نو تهران - چاپ اول ۱۳۶۲ ص ۳۷۴
۵۵ - اسناد گزیناری محسن‌خان امین‌الدوله در جنگل ص ۳۷۸
۵۶ - بهار دملک‌الشعرا، محمدتقی - سبک شناسی امیرکبیر تهران
۱۳۶۹ چاپ پنجم ص ۲۸۱
۵۷ - امین‌الدوله (امین‌الملک) - میرزا علی‌خان - خاطرات سیاسی
امین‌الدوله - بکوشش فرمانفرمایان امیرکبیر تهران ۲۵۳۵ چاپ سوم
ص ۲۶۴
۵۸ - ن.ک: اسناد گزیناری محسن‌خان امین‌الدوله در جنگل
ص ۳۶۲ و کتاب سردار جنگل نوشته آقای ابراهیم فخرایی.
۵۹ - عباسی. هوشنگ - جنبش‌های دهقانی در عصر پهلوی صدای
شایزار بکوشش رحیم چراغی - گیلکان ۱۳۶۸، ص ۸۲-۸۴

تبلدوا

محل فروش در تهران
کتابفروشیهای دوبروی
دانشگاه تهران

سوی مظفرالدین شاه به لشت‌نشاء تبعیدگردید. امین‌الدوله در
۲۲ صفر ۱۳۲۲ قمری در لشت‌نشاء بدرود حیات گفت و در
جوار بقعه آقا سید محمد رضا (ساقی مزار) مدفون گردید. که
بعدها آرامگاه خانوادگی امینی‌ها گردید.

میرزا علی‌خان «امین‌الدوله» از جمله اصلاح طلبان و
پیشروان تجدد و آزادست... از هواداران دوستی ایران و
ملل دموکراسی است... امین‌الدوله در ایجاد رسم الخط جدید
(شکسته نستعلیق) و طرز ساده‌نویسی از سر آمدان زمان
خویش بشمار می‌آید...^{۵۶}

میرزا علی‌خان در عمران و آبادی لشت‌نشاء کوشید،
عمارت هشتی، مدرسه ابتدایی، بندر و بازار علی‌آباد،
تأسیس کارخانه ابریشم‌کشی واحداث جاده... از اقدامات
اوست.

لشت‌نشاء که جزء املاک خالصه بود، بخشی از آن
توسط محسن‌خان پسر میرزا علی‌خان از ناصرالدین شاه
خریداری گردید.^{۵۷} محسن‌خان پس از از دواج با شاهزاده
خانم فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه بخش دیگر از اراضی
لشت‌نشاء را بعنوان چیزی به همسرش تصاحب نمود.^{۵۸} میرزا
محسن‌خان به مرور ایام با استفاده از نفوذ دولتی اراضی
خرده مالکین و قطعاتی از زمین مالکین هم‌جوار را ضمیمه
املاک خود کرد، که این امر موجب عصبانیت و طغیان
روستائیان گردید و مشکلاتی برای او در ارتباط با مالکین هم
جوار از جمله «امین‌الضرب مالک حسن‌کیاده» فراهم نمود
محسن‌خان و فرزندان او جز چپاول لشت‌نشاء اقدامات
دیگری انجام ندادند. پس از وفات محسن‌خان و همسرش
فخرالدوله اراضی لشت‌نشاء بین پسرانشان: دکتر علی‌امینی -
رضاخان امینی - ابو القاسم امینی - معین‌الملک (پسر بزرگ)
غلامحسین امینی - احمد خان امینی و دخترش مریم امینی
تقسیم گردید.

□ □

لشت‌نشاء از اوایل حکومت علویان در گیلان تا اواخر
حکومت کبائیان مراحل تولید ابتدایی را پشت سر
می‌گذاشت، جماعت‌های روستائی دارای آزادیهای نسبی
بودند و رؤسای قبایل بر آنان حکومت می‌راندند و به
حکومت‌های مرکزی مالیات می‌پرداختند.

در عصر صفویان که گیلان به حکومت مرکزی ملحق
شد، اراضی لشت‌نشاء بدست تیولداران افتاد، ابریشم و پنبه
مهمترین محصول تولیدی منطقه بود که تجار اروپائی و
بازرگانان خارجی مشتاق خرید آن بودند. افزایش مالیات‌ها و
استثمار روستائیان موجب طغیان آنان را فراهم نمود که با
کشتار و خونریزی روستائیان خاتمه یافت.

لشت‌نشاء در عصر قاجاریه به خاندان امین‌الدوله
(امینی‌ها) تعلق گرفت. میرزا علی‌خان بزرگ این خاندان
شخصیتی متجدد و آزادیخواه بود، اما فرزندان ناخلف او
مرتجع بوده و جز بهره‌کشی اقدام دیگری به عمل نیاوردند
پس از حمله جنگل به عمارت امین‌الدوله، و دستگیری و
آزادی او اراضی لشت‌نشاء بیش از سه دهه به اجاره داورزاده
در آمد.

در دهه بیست (۱۳۲۰) با سرنگونی رضاخان و ایجاد
جو آزاد، روستائیان با ایجاد کمیته‌های روستائی از دادن بهره
مالکانه استناعت کردند و وابستگان خواین را از منطقه بیرون
راندند. «انجمن حمایت از دهقانان» از آنان پشتیبانی
می‌نمود، فعالیت گروه‌های سیاسی و درگیری بین آنان در
ایجاد تنش بین دو منطقه لشت‌نشاء و خشکیجار از جمله این

مکتوبی و ششتی

غلامرضا نجفی

می‌گذشت اطفال را صدامی کرد و اصول حقّه دین را به آنها می‌آموخت. و از آن شیرینی که به آن اطفال اعطاء می‌نمود و حُسن خلقی که در راه تبلیغ و ارشاد نسبت به آنها از خود نشان می‌داد طوری شد که مرحوم میرزا به هر کوجه که می‌رسید اطفال از دور به نزد یک او می‌آمدند و گرد او حلقه می‌زدند و با عقیده و اشتیاق می‌گفتند: الله جل جلاله ربّی و محمد صلی الله علیه و آله نبی و علی بن ابیطالب علیه السلام امامی

از تألیفات اوست:

- اصول الفقه - تقریرات استادش حاج سیدحسین کوه کمری.
- تبیان الغة - در لغات قرآن مجید و صحیفه سجادیه.
- التحفة الحسینیة - مقتل بزرگ فارسی است.
- التذکرة الغریبة - در ختم و ادعیه
- ترجمة مصائب النواصب و نواقض الروافض.
- ترجمة مکارم الاخلاق طبرسی
- ترجمة نجات العباد
- وسیلة النجاة فی اصول الدین
- زیادة العبادات - المناسک
- تعلیقات بر منهج المقال فی علم الرجال
- و شرح بر قواعد علامه - شرح مبحث قبلة شرح لمعه شرح منظومه فقه علامه بحر العلوم - حاشیه بر تشریح الأفلاک - خلاصة الحساب - رسائل - ریاض المسائل - قوانین الأصول - شرح دعای سمات - دعای صباح - دعای صحنی قریش - دعای زیارت عاشوراء - دعای زیارت جامعه کبیره - دعای کمیل و صحیفه سجادیه. و ...
- اغلب شروح بر ادعیه را در مواقعی که جنگهای محلی در نجف اشرف پیش آمد به فاصله دو یا سه روز ایشان در منزل خود می‌نست و می‌نوشت. سرانجام در سال ۱۳۳۴ هـ (لیلة الأریاء سلخ محرم) وفات یافت و در نجف اشرف در مقبره که مخصوص او بود مدفون گردید.

شیخ میرزا محمدعلی بن محمد نصیرالدین بن شیخ زین العابدین گیلانی رشتی چهاردهمی نجفی از اجلای علمای امامیه قرن چهاردهم هجری می‌باشد. تولدشان را صاحب طبقات اعلام الشیعه چنین می‌نویسد: «... فی چهارده فی رشت لیلة الجمعة (۲۶) ربیع الثانی سنه ۱۲۵۲ هـ». ایشان تحصیلات مقدماتی خویش را ابتدا در قزوین و سپس در کریملا آغاز کردند و در نجف اشرف در حوزه درس حاج سیدحسن کوه کمری حاضر گشتند. و نیز از حوزه درس شیخ المجتهدین شیخ مرتضی انصاری و مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی بهره‌ها بردند. از دیگر اساتیدشان می‌توان از آخوند ملا لطف الله رحابی و شیخ محمدحسین کاظمینی نام برد.

بعد از تکمیل مراتب علمیه بملاحظه اینکه اکثر طلاب علوم دینی بدون تکمیل دروس سطحی و بدون استعداد علمی حاضر درسهای خارج استدلالی می‌شوند و زحماتشان هدر می‌رود بحسب نذر شرعی منتزوم گردید که اصلاً درس خارج نگویند. و ایشان با این عقیده تمامی اوقات خویش را در تدریس متون و سطوح کتب فقهیه و اصولیه و کلامیه مصروف داشتند و کمتر کسی است از علماء بلاد اسلام که در خدمت ایشان تلمذ نکرده باشد. و بدین جهت به صدرس مشهور گردید.

مرحوم مدرّس رشتی در عصر خویش از او تاد زمان بود و درباره شخصیت علمی شان همین بس که مرحوم علامه شیخ آغابزرگ طهرانی در کتاب طبقات اعلام الشیعه در شرح حال ایشان می‌فرماید: «... فقیه فاضل و عالم کبیر» ... «و قد حضرت علیه فی درس (المکاسب) اول و ورودی الی النجف عام ۱۳۱۳ هـ. قرب سنه شهر، و هومن مشایخ روایتی ایضاً فقد أجازنی اجازة عامة عن شیخه العلامة الموسوی علی الخلیلی».

یکی از نمونه‌های جالبی که در السنه علماء از ایشان به یادگار مانده اینست که بعد از تهاجم فرهنگ‌الحادی که توسط استعمار در اماکن مقدسه عراق طرح ریزی و به اجراء در آمد مرحوم مدرّس رشتی حمیت و غیرت و مروّتی عجیب در حفظ و حراست نظام الهی اسلام و شریعت مقدّس نبوی و تفکر شیعی از خود نشان می‌داد بطوری که در کوجه و بازار نیز دست از هدایت مردم خصوصاً نسل جوان و نوجوانان بر نمی‌داشت. ذکر می‌کنند که ایشان در جیب خود شیرینی و آب‌نبات مسی گذاشت و از کوجه‌های نجف اشرف که

نقد و نظر

چهاردانه

مدیر محترم مجله گیله‌وا

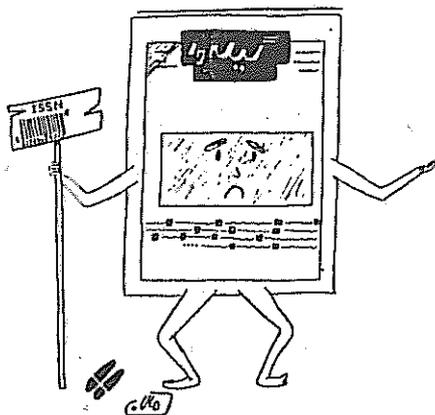
... بعد از انتشار دیوان پیرشرفشاه دولائی از سوی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و مطالعه مقدمه جمع آورنده آن، عنوان «چهاردانه» که به اشعار شرفشاه داده شده بود، مورد توجه صاحب نظران قرار گرفت و از آن پس به هر دویتی (احیاناً گیلکی) چهاردانه گفته می‌شود و می‌بینیم که این عنوان در آن نشریه محترم نیز به دویتی‌ها داده شده و عنوان سر فصل قرار گرفته است. چنانکه مستحضربد اصطلاح «چهاردانه» به چهار مصراع هم قافیه گفته شده است نه به شکل معروف دویتی.

مقدمه نویس دیوان شرفشاه نیز که خود این عنوان را برای چهار مصراعهای شرفشاه به کار گرفته، یا از ابتکار خودش این نام را به نوع شعرهای شرفشاه داده است و یا مصطلح زمانش بود. تا آنجا که من بررسی کردم در جایی مقدم تر از آن این عنوان را ندیدم. بنابراین احیاناً باید فرض بر این باشد که این نام را برای نوع سروده‌های موجودی که راجع به آن صحبت داشته، بکار گرفته است و آن هم چنانچه ملاحظه می‌فرمائید چهار مصراعهای هم قافیه می‌باشد: «چهاردانه» و یا چهار مصراع که هم قافیه‌اند.

حال اگر بخواهیم این عنوان را که بدعت نهاده است به کار گیریم و زنده‌اش بداریم، باید به آن نوع از دویتی‌هایی که مصراع سوم آن نیز هم قافیه می‌باشد، اطلاق گردد. من جست و گریخته در نوشته‌هایم - در نشریه شما - اشاره‌ای به این نکته داشته تا مسأله را یادآوری کرده باشم، ولی متأسفانه مورد توجه قرار نگرفت چنانکه بعضی از اساتید و صاحب نظران نیز به همان گمان‌اند و به کارش گرفته‌اند. نظر به اینکه عنوانهای مطرح شده در نشریه شما الگو و معیار برای اهل ادب، خاصه راهبان جدید است، انتظار داریم که گرفتار «اشتباه آموزی» نگردیم. با آرزوی توفیق حضرت تعالی و همکاران گراقتیان.

رشت - عباس حاکمی

هرچه از دوست رسد نیگوست



- منابع
- ۱- تاریخ علماء و شعرای گیلان - حسن شمس گیلانی - ص ۳۳
 - ۲- ریحانة الأدب - علامه میرزا محمدعلی مدرّس - ص ۲۷۱ - ج ۵
 - ۳- طبقات اعلام الشیعة - علامه شیخ آغابزرگ طهرانی - ج ۴ - ص ۱۵۴۸ ناشر = دارالمرّقی - مشهد
 - ۴- نامها و نامدارهای گیلان - جهانگیر سرتیپ پور - ص ۵۳۱
 - ۵- ولایات دارالمرز ایران، گیلان - ه. ل. رابینو - ترجمه جعفر خمایی زاده - ص ۳۵۸

تورگیش

(۲ شب و ۳ شب)

از جزیره زیبا و مرجانی کیش، با تورهای کیش دیدن فرمائید
آژانس جهانگردی جام جم
رشت - خیابان امام خمینی، تلفن ۴۰۹۵۰

آوردند، اما من برای عروض جدید، هجای کوتاه آخر را، حذف کردم و «فعلن» آوردم. به هر حال، این دو مورد قابل بحث نیستند، موضوع اصلی در جای دیگر است ذکر خواهد شد.

حاجی نصرت کی گیلان‌شایه خوره

خشکه نانه آب زه نیشته خوره

عباس حاکمی

چگونگی تقطیع عروضی اشعار گیلکی

(۳)

تقطیع شعر افراشته»

ح	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ج	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
خ	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ف	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن

رکن اول مصراع اول «فاعلاتن» است.

ز	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ر	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ک	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ر	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش

باز هم در جهای اول دو مصراع اختلاف هست که دو نوع افاعیل انتخاب شده است و نیز هر جا که بر روی هجای کوتاه خط خورده و زیرش علامت هجای بلند گذاشته شد، از اختیارات شاعری استفاده شده است.

انی لب و لیش نو خورده و لشی

انی چشم موزه تیج و تمش

ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش

چنانکه ملاحظه می‌شود، تقطیع مصراع اول «فاعلاتن» استفاده کرده است که در رکن اول از مزاحف «مشکول» مخیون مخدوف» می‌باشد.

خایمه مکّه بشم، جان علی جان

جان تو، جان می‌خانه، می‌دوکان

خ	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش

می‌توان هجای اول دو مصراع را کوتاه، یعنی (خ) و (ج) خواند و افاعیل «فاعلاتن» را نوشت (چنانکه آقای بخشی‌زاده نوشته‌اند) ولی می‌بینیم که لفظاً «خیم» و «جن» تو» خوانده نمی‌شود بلکه به «بلند» نزدیک است. اما به هر حال هر دو نوع قابل خواندن است و ایرادی ندارد. و رکن آخر را نیز آقای بخشی‌زاده برابر تقطیع عروض قدیم منظور داشتند که هجای کوتاه را حذف نکردند و «فاعلاتن»

مورد دیگر که لازم به یادآوری است، ایشان مرقوم فرمودند: (اگر مصرعی یا کلمه بزیم که دارای سه حرکت متصل به هم است شروع شود، مصرع دوم یا سایر ابیات را نباید با کلمه‌ای مثل (خنده) که دارای دو حرکت بوده و بین دو حرف متحرک، حرفی ساکن قرار دارد، شروع کرد - شماره ۲۵ و ۲۴ - ص ۳۵ - ستون دوم، از سطر سوم).

بزنم، با علامت هجائی (UU) - و بر وزن (فعلن) است که اگر کلمه بعدی با یک هجای بلند آغاز شود، فاعلاتن خواهیم داشت که «رمل مخیون» است. و خنده، (U) - اگر کلمه‌ای با دو هجای بلند را در دنبال داشته باشد، تبدیل به فاعلاتن (U -) خواهد شد که «رمل سالم» است. و به کارگیری این دو، در آغاز مصراع، از رایج‌ترین اوزان بحر رمل است و یکی از چهار اختیارات وزنی شاعری باشد که آنهم فقط در رکن اول مصراع می‌توان به جای فاعلاتن (UU) -، فاعلاتن (U -) - بکار برد. مثال از حافظ:

دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران

چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست
(رمل مشمن مخیون مخدوف). رکن اول مصراع اول: فاعلاتن، (که با علامت‌گذاری عروض قدیم چنین است: ۱۰۱۰۰۱۰ و با علامت‌گذاری هجائی چنین است: U - - اما مصراع دوم: ۱۰۱۰۰ و با علامت هجائی: UU - - (فاعلاتن) است و این امر دقیقاً همان است که جناب بخشی‌زاده آنرا ناموزون دانسته‌اند.

بر اساس همین موازین عروضی - ابیاتی از شعر «واجب الحج» محمدعلی افراشته را که مورد نقد آقای بخش‌زاده بوده است، تقطیع می‌کنیم. این شعر از بحر «رمل» و در وزن «مسدس مخدوف» است که در آن از زحاف «خین» استفاده شده و «رمل مخیون» می‌باشد. شعر افراشته آنچنان که در کتاب نوشته شده (یامی شود) (به نقل از: برگزیده اشعار فارسی و گیلکی محمدعلی افراشته - گردآورنده = م - ا - به آذین - انتشارات نیل - سال ۱۳۵۸)

کونم ایقرار تی ورجا، جان علی

به خود او به رسول و به ولی

دارم ایقرار کی از دوز دو وزیر

آخر الامر شیدی هد گیله جیر.

همین ابیات آنچنان که باید تلفظ گردد و با خط عروضی نوشته می‌شود:

ک	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش
ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش	ا	ن	ش

هجای آخر رکن سوم را می‌توان بلند تلفظ کرد، که افاعیل «فاعلتن» انتخاب خواهد شد. وزن این شعر «رمل مسدس مخیون مخدوف» است آیا ارکان این بیت در برابر قرینه‌های خود قرار نگرفته‌اند؟ و ناموزون است.

و اما شعر «سجیل فاگیران» افراشته که به باور آقای

بخشی‌زاد خارج از وزن است. تقطیع «سجیل فاگیران»

افراشته توسط ایشان، محل تأمل است و من گمان دارم اشتباه

در نحوه خواندن و یا عدم به کارگیری قانون «قلب» (با

جابجائی) - از اختیارات وزنی شاعر بوده است. وزن این شعر

تکرار چهار «مفتعلن» (U -) در هر مصراع است که با

استفاده از اختیارات قلب، هجای کوتاه و بلند آغازین،

جابه‌جا شده و «مفاعلتن» (U - U) حاصل می‌شود و تمامی

مصارع این شعر در همین دو رکن سروده شده و قابل تقطیع

است. بنابراین من بنا بر قسمت پاراگراف آخر مقاله

ایشان در شماره ۲۵ و ۲۶ با عنوان «تذکر مهم» ناهماهنگی

وزنی در اشعار گیلکی، خاصه در اشعار افراشته مشاهده

نمی‌شود. و این ناهماهنگی در دست نخواندن و یا بکار

نگرفتن اختیارات شاعری در تقطیع این اشعار خواهد بود. من

قسمتی از سجیل فاگیران را با تلفظ صحیح آواهای آن

می‌نویسم و تقطیع می‌کنم. باید توجه داشت که در گویش

گیلکی، مصوت‌های بلند «آ» و «او» و «ای» بدان

صورت اشباع شده و بلند که در عربی و یا فارسی تلفظ

می‌گردند، تلفظ نمی‌شود، بلکه با ارتقاع کم و نزدیک به

مصوت‌های کوتاه هستند.

اینک تقطیع سجیل فاگیران افراشته:

ره‌ی، آشوره، خیر داری؟ سجیل فاگیران بامو دی

نهای نفر، نه دونفر، عذبه‌ی افغان بامو دی

پاتوک پاتوک برچینه‌گون جوخوس بیدین چی خیره

نیشان بزه عصا به دس کیخو داخانه محشره

ری	آ	ش	ر
U	U	U	U
خ	بر	د	ری
U	U	U	U
س	جیل	ف	گی
U	U	U	U
ران	م	م	دی
U	U	U	U

بر وزن: مفتعلن مفاعلتن مفاعلتن مفتعلن

با نام: (رجز مثنی مطوی مخبون)

یعنی از افعیل سالم «مستفعلن» زحاف «طی» و «خین» استفاده شده که «مفتعلن» (حظوی) و «مفاعلن» (مخبون) حاصل گردیده است.

نَ	ای	ز	فَر
U	-	U	-
نَ	دو	ز	فَر
U	-	U	-
عَد	د	ی	اَف
-	U	U	-
غَان	تَ	مُ	دِی
-	U	U	-

هر یک از این ارکان برابر موازین عروضی با یکدیگر برابرند. یعنی مفتعلن (- U U) با قانون «ابدال»، مساوی مفاعلن (- U - U) است. و هكذا دو بیت دیگر که مورد استاد جناب بخشی زاد بوده است:

دیر و بزوشم سیجله ره می دبل زه ای تراف تراف
تادوخاده: نامت چی هست؟ می دبل دکفته به مه ناف
ای وار دو وار خواستیم بگم تی سرفسم کی خودا صفر
پول امراجویزانی تی کوچی پسر تی ییله پسر

د	روز	بش	شم
U	-	U	-
ی	چی	ل	ر
U	-	U	-
م	دیل	ز	ای
U	-	U	-
ت	راف	ت	راف
U	-	U	-
ت	دو	خ	د
U	-	U	-
ت	مت	چ	هست
U	-	U	-
م	دیل	د	کف
U	-	U	-
ت	ن	م	ناف
U	-	U	-

تمام ارکان فوق بیرون «مفاعلن» آمده است. با نام عروضی: رجز مثنی مخبون.

ا	وَر	دُ	وَر
U	-	U	-
خَس	تیم	ب	بگم
-	-	U	-
ت	سر	ق	سم
U	-	U	-
ک	خُوا	ص	فَر
U	-	U	-

رکن دوم، «مستفعلن» آورده شده، یعنی «مفاعلن مستفعلن» آورده،

(و نیز به تلفظ هجای دوم رکن چهارم توجه شود. تلفظ «خودا» یا «خدا» دو هجائی است، اما تلفظ مخصوص

«خوا» (خ آ) به نحوی است که از شروع می شود و به ختم می گردد و در واقع فقط یک مصوت است، ولی علامتی برای آن نیست.)

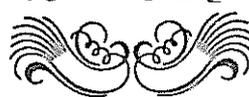
و البته باید به گویش گیلکی افراشته (رادیاز قلمه ای) توجه داشت. یکی از مشکلات ادبیات گیلکی همین وقور و گوناگونی لهجه های مناطق گیلان است، لهجه یا نحوه تلفظ آواها و حروف در جای جای گیلان متفاوت است. لهجه مردم باز قلمه - که محل تولد و زیستگاه افراشته بود و در غرب سنگر و کهدمات و در ساحل سفیدرود قرار دارد - بارشت و نقاط دیگر فوق دارد، اگر افراشته «کی خودا» را همانطور که من تقطیع کردم تلفظ کرده باشد، با همین ارکان عروضی صحیح خواهد بود، و اگر مصرع باشیم که آنرا با دو هجا، یعنی «خدا» تلفظ کرده، آنوقت افعیل این رکن «مستفعلن» خواهد بود که از تکرار آن «بحر کامل» به دست می آید و اینهم یکی دیگر از خصوصیات مقابله و تقطیع اشعار محلی با موازین بیگانه عروضی است که ورزش برای «فهلویات» ناهمگون است. و به همین قیاس باید دانست ارکان سوم و چهارم بیت زبیر را:

ا	تَم	ز	جِی
U	-	U	-
وِی	ز	بِی	بِی
-	U	-	-
ت	کوچ	سَر	سَر
U	-	U	-
ت	بیل	سَر	سَر
U	-	U	-
ت	کِی	جِی	سَر
U	-	U	-
ت	لی	سَر	سَر
U	-	U	-

این از موازین تقطیع عروض علمی یا هجائی این شعر که هیچ نقص و ایرادی در وزن این شعر دیده نمی شود، اما با موازین عروض سنتی مقایسه بکنیم که آقای بخشی زاد از آن مسیر نگاه کردند.

مورد ایراد ایشان این است که «سجیل» با دو متحرک شروع شده (۱۰۰) و «عید» با یک متحرک. و توجه فرمودند که یک متحرک دیگر هم بعد از ساکن آن آمده است (۰۱۰) و هر دو «وقته» هستند و به همین دلیل جواز بکارگیری «مفتعلن» (۱۰۰ - ۰۱۰) به جای «مفاعلن» (۱۰۰ - ۱۰۰)، از اختیارات شاعری است. و نیز «نه ای» (۱۰۰) را بر خلاف «نه دو» (۱۰۱۰) دانسته اند. - هاء را ماقفوظ خواندند. ایشان اگر «نه» را با هجای کوتاه بخوانند (ن) - یعنی ه را ماقفوظ نکنند - با «دو» (۱۰) که همراه شود، «ن دو» (۱۰۰) بدست خواهد آمد و دیگر وزن افراشته را ناموزون نخواهند دانست، هرچند که دیدیم در آن وزن قبلی اش هم ناموزون نموده است.

سخن به درازا کشید، بار دیگر از جناب بخشی زاد سیاست گزاریم که مقاله ایشان علت العمل طرح مبحث «چگونگی تقطیع عروضی اشعار گیلکی» بوده است. ■



هرچه از دوست رسد نیکوست

این عزیزان با کمک های خود در چاپ و انتشار این شماره با ما همکاری داشته اند

- دو تن از «دوستان گیله و در هامبورگ آلمان» ۲۰۰۰۰۰ ریال
احمد علی دوست (رشت) ۵۰۰۰۰ ریال
دکتر افراز (رشت) ۱۰۰۰۰ ریال
محمد حسین یوسف پور چهاردهمی (رشت) ۲۰۰۰ ریال تمبر
کبری گیتی نژاد (خانه دار - رشت) ۲۵۰۰ ریال تمبر
حمید فرحناک (ساری) ۲۱۰۰ ریال تمبر
عزیزی از (علی آباد) کتول ۱۰۰۰ ریال تمبر
رضا قدیری (بندر کیشهر) ۴۰۰۰ ریال
دکتر مؤذن زاده (صومعه سرا) ۳۰۰۰۰ ریال
تنی چند از «ایرانیان ساکن شمال شرق انگلستان» ۳۴۰۰۰۰ ریال

... دست شما را بخاطر بر دباری و پایداریتان در مواجهه با مشکلات گوناگون میفشارم. روی تک تک شما را برادرانه می بوسم که در مقابل فراز و فرودهای زمانه بر سر اهداف والا بستان مسامحات نسبی کنید و در ایسن رابطه گذشت ناپذیرید. شکی ندارم که ایرانیان فرهنگ دوست، بویژه گیلکان همیار و پیشرو، در این برهه از زمان که گرفتارها فراگیر و مشدده است در حد وسع خود دبه یاری شما خواهند شتافت.

از طرف «ایرانیان ساکن شمال شرقی انگلستان» و پنج عزیز دیگر از گوشه و کنار مملکت که نخواهند نامشان عنوان شود ولی ما ناگزیر از اعلام جمع مبلغ اهدایی آنان هستیم ۱۸۵۰۰۰ ریال

گیلانی ها موازین ندرانی های غیبور و غیر تمند از تنها سریه قومی و بومی خود حمایت خواهند کرد

تصحیح

در مطلب کوتاه گیلکی «دو دو شدند» مندرج در صفحه ۲۹ شماره ۳۲ نوشته علی بالایی لنگرودی توضیح زیر که با علامت ستاره مشخص شده بود از قلم افتاد:

دوپله = غذایی از دوغ و برنج.
ضمناً خط دوم از سون اول دو شون **duşon** درست است و دوشنده غلط است. در ادامه بحث این توضیح لازم است:

برای خارج کردن دوغ از «نیره» و جدا کردن از چربی، چوبی باریک از درخت بهه یا آنجیر یا یک قاشق در آن می اندازند تا ضمن حرکت، چربی یا روغن را از دوغ بگیرد که اصطلاح «تورگردن **turowdan**» را برای حرکت مخصوص آن چوب یا قاشق در درون دوغ بکار می برند. بعد از خارج کردن دوغ از «نیره» در آن آب سرد می ریزند تا روغن موجود در «نیره» به صورت گلوله در آید.



تازه کتاب

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «کله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان [۲] سحبه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

جامع التواریخ / رشیدالدین فضل‌الله همدانی / به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی / تهران، ۱۳۷۳ / ۴ جلد [تودودو + ۲۹۹۷ + ۸۶ صفحه] / وزیری، ۶۵۰۰ تومان (با جعبه ۷۰۰۰ تومان).

مجموعه عظیم چهار جلدی حاضر، مفصل‌ترین تاریخ مغول است که تا این زمان در ایران چاپ شده است. زحمتی را که مصححان و حاشیه‌پردازان آقایان روشن و موسوی در متن و حاشیه آن صرف کرده‌اند، هیچ کمتر از کار خود رشیدالدین فضل‌الله نیست. دو مجلد اول و دوم این مجموعه، علاوه بر یک پیشگفتار عالمانه در جلد اول تماماً به متن اصلی تاریخ مغول می‌پردازد. جلد سوم (نسخه بدلها و تعلیقات و حواشی) و جلد چهارم (فهرست‌ها که مرکب از فهرست واژه‌ها و ترکیبات و فهرست اعلام و ضمیمه‌ای مرسوم می‌باشد) حاصل سالها تلاش کوشندگان تحشیه‌نویسان و دانشمندان آن است. بخش عمده‌ای از تعلیقات کتاب مرهون زحمات آقای مصطفی موسوی است که برای تعریف و تفسیر بسیاری واژه‌ها و اصطلاحات و عبارات مغولی ناگزیر به فراگیری زبان مغولی شدند. در حقیقت فهرست لغات و اصطلاحات مندرج در جلد سوم خود می‌تواند به صورت فرهنگی مستقل به حساب آید. بسیاری از مسایل لغوی دیوان حافظ و سعدی و دواوین شعری دوره مغول که تاکنون مجهول مانده است با کمک این لغت‌نامه، برطرف می‌گردد. تلاش مصححان فرزانه گیلانی مجموعه در پردازش کتاب فراموش نشدنی است.

مردم‌شناسی / دکتر اصغر عسگری خانقاه / تهران، شب تاب، ۱۳۷۳ / ۲۱۶ صفحه، رقی، ۶۶۰ تومان.

سه رکن اصلی «روش - بینش - تجربه» در مردم‌شناسی در این کتاب به تفصیل نموده شده است که دست‌مایه کار پژوهشگران مردم‌شناسی است. مؤلف کتاب دکتر عسگری، مردم‌شناس و انسان‌شناس برجسته که از اساتید این رشته در ایران است و چندی هم در خارج از کشور در چند کشور آفریقایی بسر برده و سابقه تعلیم و تعلم دارد در این اثر کوشیده با زبانی ساده و در عین حال علمی به انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی، زیست‌شناسی و جمعیت‌شناسی انسانی نیز بپردازد. خواندن این کتاب ارزشمند را به خوانندگان خود که قدم در راه مطالعات مردم‌شناسی گذاشته‌اند توصیه می‌کنیم.

از کنگلو تا کومه‌های دور / جلیل قیصری / [بی جا] ناشر: سروایند، ۱۳۷۳ / ۷۰ صفحه، رقی، ۲۶۰۰ ریال

مجموعه ۶۸ قطعه شعر نو از شاعر نوپرداز مازندرانی جلیل قیصری است. در کلمه کلمه شعرهای این مجموعه روح حساس یک شاعر شمالی موج می‌زند. قیصری ادامه یوش است. «ماخ اولای» او را می‌خوانیم:

ماخ اولا / گمنامی زلال / زمزمه‌های نهفته نی آری / حرفی بزن / رازی بگو / دلی بگشا / که محرم / کوهی ام / از وارثان همان قبا ی زنده که می‌دانی.

کتاب داستان / به کوشش ابراهیم رهبر / تهران، نشانه، ۱۳۷۳ / ۱۵۴ صفحه، رقی، ۲۸۰۰ ریال

مجموعه ۱۰ داستان کوتاه ایرانی از بهروزفانیان، حسین قدیمی و ابراهیم رهبر است. تعداد بیشتری داستان کوتاه از نویسندگان خارجی با ترجمه مترجمان بزرگ کشور نیز در این مجموعه آمده است.

زن مازندرانی / بابک دلاور / بابل، نقطه سبز، ۱۳۷۲ / ۱۸۴ صفحه، رقی، ۳۰۰ تومان.

مجموعه چهار داستان کوتاه و خواندنی است از شاعر و نویسنده باذوق مازندرانی بابک دلاور که بیشتر مجموعه شعری از او با نام «ماجرای عشق» خوانده‌ایم. زن مازندرانی عنوان سومین قصه این مجموعه است که فضای همه داستان‌های آن حال و هوای شمال و مازندران را دارد.

حرکت ناگهانی اشیاء / ایرج ضیایی / تهران، آراست، ۱۳۷۳ / ۷۰ صفحه، رقی، ۱۵۰۰ ریال.

مجموعه ۴۴ شعر کوتاه و بلند از شاعر گیلانی‌الاصل مقیم اصفهان ایرج ضیایی است. بن‌مایه شعرهای این مجموعه «شینی» و حرکت خیال‌پردازانه شاعر بر آن‌هاست. شعر خانه قدیمی را می‌خوانیم:

خانه قدیمی را / تنها گذاشتند و / رفتند / با خوابها و دلنگی‌ها / با اشیایی که / همدیگر را / گم نکردند.

هنگامه رفتن و معرکه ماندن / پرویز حسینی / اصفهان، پرشش، ۱۳۷۴ / ۱۰۱ صفحه، رقی، ۲۰۰ تومان.

حاوی ۱۰ نقد از نویسنده خوب جنوب پرویز حسینی است بر رمانهای ایرانی و خارجی نظیر مسخ، سمفونی مردگان، خشم و هیاهو، سال بلوا و...

معجزه کوچک / پیل گالیکو، ترجمه پرویز حسینی / اصفهان، پرشش، ۱۳۷۴ / ۵۵ صفحه، رقی، ۱۰۰ تومان.

داستان پسرک تبیم ده ساله‌ای است که قصد دارد با همه مشکلات و موانع سد راه پاپ را ملاقات کند و...

کتاب سال و راهنمای تلفن کوچصفهان / به کوشش حمید مداح / رشت، مؤلف با همکاری شهرداری کوچصفهان، ۱۳۷۴ / ۱۰۴ صفحه، رقی، ۳۵۰۰ ریال.

کتاب در دو بخش تنظیم یافته: بخش اول شامل تاریخ و جغرافیای کوچصفهان، تاریخچه شهرداری کوچصفهان و فعالیت‌های آن، معرفی هنرمندان، شاعران، نویسندگان، ورزشکاران، آثار تاریخی و... بخش دوم (راهنمای تلفن کوچصفهان) می‌باشد.

اخبار کتاب

محمدرضا مباشر مترجم رشتی‌الاصل که بیش از دو دهه از عمر خود را در آلمان، اتریش و اسپانیا گذرانده و چند سالی است که به ایران مراجعه کرده اخیراً مشغول ترجمه گزیده‌ای از شعرهای «هنس سرهای جوان» و «آن سوی مرز باد» دو مجموعه شعر منتشر شده از علیرضا پنجه‌ای برای انتشارات Kiepenheuer & Witsch کلن آلمان است. وی همچنین ترجمه کتاب «گناه خارجی بودن» اثر نویسنده مشهور و انسان‌دوست آلمانی «گوتتر والراف» را به فارسی ترجمه کرده است و به انتشارات صدوق تهران سپرده است. کتاب والراف از جنجالی‌ترین و پرفروش‌ترین کتابهای سالهای اخیر اروپا به شمار می‌رود.

مسعود بیزاگی شاعر و منتقد گیلانی دفتری از اشعار خود را به نام «لحظه‌ها و تأمل» در دست چاپ دارد، مرحله حرفه‌بینی کتاب به پایان رسیده و بزودی شاهد انتشار آن خواهیم بود. بیزاگی همچنین دو کتاب دیگر نیز به نامهای «روند بخرچ آفرینش» در نقد کتاب و «ارزش کارکردی هنر و ادبیات» که مجموعه‌ای از چند مقاله است، آماده چاپ دارد.

طی سال جاری سه کتاب از مجموعه «آثار گیلانی‌ها» روانه بازار کتاب خواهد گردید:

۱ - «نسیم نرم آواز» گزیده شعر گیلکی شاعر صاحب سبک محمد فارسی است، شامل غزلیات نو، مثنوی، رباعی و دوبیتی، شعر نو، و هاشاعر. «نسیم نرم آواز» با ترجمه فارسی و در ۱۴۴ صفحه منتشر خواهد شد.

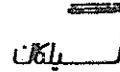
۲ - «دهزار سال شعر گیلکی» کاری است از هوشنگ عباسی، محقق نام‌آشنای گیلانی، که آثار بیش از یک صدویچاه شاعر گیلکی‌سرا را در بر می‌گیرد. مؤلف برای هر یک از شاعران، شناسنامه‌ای مطابق معمول تذکره‌ها ترتیب داده است.

۳ - «دزال و رودابه، عشق فرزانه» دفتر نخست از کتاب «همسرگزینی در تاریخ اسطوره‌ای ایران» می‌باشد و کاری است از رحیم چراغی. نویسنده در این تحقیق، یکی از عمده‌ترین داستانهای عاشقانه و حماسی شاهنامه را دستمایه کار خود ساخته است. این اثر از یک مقدمه، دو فصل، خلاصه داستان زال و رودابه، و دو پیوست تشکیل یافته است.

مجموعه «آثار گیلانی‌ها» زیر نظر رحیم چراغی و با مساعدت رضا راستاد کوچصفهانی منتشر می‌گردد. آثار گیلانی‌ها در زمینه ادبیات (گیلکی و فارسی)، هنر و تحقیقات مردم‌شناسی و به ویژه گیلان‌شناسی منتشر خواهد گردید.

آرامنه گیلان عنوان کتابی است که به زودی آماده چاپ خواهد شد. این کتاب با استفاده از اسناد چاپ نشده نگاهی به زندگی آرامنه از دیرباز تا دوره معاصر به لحاظ تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخ و... دارد. دکتر علی فروحی شاعر و محقق گیلانی چند سال وقت خود را صرف تدوین این اثر نموده و به تازگی فرامرز طالبی نیز در این اثر با وی همکاری نموده است.

فراخوان بزرگ نگارش کتاب و رساله در شناخت زادگاه



« شهر من، دیار من »

قابل توجه شرکت کنندگان در

مسابقه

بخاطر تقاضای مکرر عزیزان پژوهشگر مبنی بر نزدیکی تاریخ انقضای تحقیق، بدینوسیله به اطلاع نویسندگان شرکت کننده می‌رساند که زمان تسلیم رساله‌ها تا پایان اسفند ۷۴ تمدید شده است.

خلاصه و نمونه موضوعات:

موقعیت ده، راهها، روستاهای چهار جهت اصلی، محله‌های ده، مساحت و جمعیت، مهاجرت و... کوه، رود، چشمه، بیلاق، استخر طبیعی، جنگل، قرق، گردشگاه و... جانوران، گیاهان، محصولات غیر زراعتی، شکار و... تاریخ روستا، وجه تسمیه، مالکیت اراضی در گذشته و حال، خانواده‌های سرشناس و... آثار تاریخی، بقعه‌ها، پل‌ها و مساجد قدیمی، درختان مقدس و... آب و آبیاری، کشاورزی، باغداری، دام و دامداری، پرورش طیور و زنبور و... مشاغل، بازار، صنایع دستی، حمل و نقل بار و مسافر و... خوراکی، وسایل پخت‌وپز و انواع خوراکیها و... پوشاک و انواع لباس زنان و مردان و کودکان، وسایل آرایش و تزئین سروصورت و لباس و... مسکن و معماری، تزئین اطاقها، تقسیمات خانه، محل زندگی دام و طیور و... مراسم و آئین‌های مختلف مذهبی، ملی، سنتی منطقه و... مرگ و میر، کفن و دفن، گورستان و... ازدواج، زایمان، تولد کودک و مراسم مربوط... ورزش‌های بومی، بازی‌های محلی، رقص و موسیقی و... ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، افسانه‌ها و... پزشکی سنتی، بیماریهای بومی، داروهای محلی، گیاهان طبی، حکیم محلی، دعاخوانی و... خرافات و موهرمات، فال و فال‌بینی، پیشگویی، جادو، روایا و نارواها و... زبان محلی، لغات و اصطلاحات، نکات دستوری مخصوص به آن، نقل یک افسانه به لهجه محل و... حوادث و اتفاقات مهم مثل زلزله، سیل، آتش‌سوزی، خشکسالی، بیماریهای مهلک و... و دهها مطلب و موضوع مشابه دیگر که کار تهیه و تدوین آن به روی شما باز است.

موفق باشید - نشر گیلکان

مسابقه بهترین مونوگرافی از شهرها و روستاهای شمال ایران

به منظور تشویق به امر تحقیق و ارتقای فرهنگ بویای بومی و شناخت هر چه بیشتر زاد بوم خود و معرفی بهترین آثار در زمینه شناسایی مناطق شمالی ایران به تمامی مردم ایران و ایرانیان خارج از کشور مسابقه نگارش بهترین مونوگرافی (تک‌نگاری) از شهرها و روستاهای شمال ایران توسط نشر گیلکان و پامردی یکی از گیلانیان فرهنگدوست بعنوان «بانی امر» برگزار می‌گردد.

گزینه‌های بهترین آثار از طریق هیأتی مرکب از پنج تن از محققان و مؤلفان صاحب‌نظر در زمینه‌های مختلف پژوهشی انجام می‌گیرد.

نگارش مونوگرافی‌ها به شرایط سنی، تعلق خاطر مکانی و شهرت و اعتبار نویسنده بستگی ندارد.

حوزه تحقیق: گیلان و مازندران (از آستارا تا گرگان) در سه بخش زیر:

- ۱- شهرها (شهرستان‌ها و مراکز فرمانداری) حداقل ۱۰۰ و حداکثر ۱۵۰ صفحه قطع وزیری کتاب (۲۰۰ کلمه در صفحه)
- ۲- شهرک‌ها (مراکز بخش‌داری و شهرداری‌ها) ۷۰ تا ۱۰۰ صفحه
- ۳- روستاها (دهستان‌ها و مراکز ده‌داری) ۵۰ تا ۷۰ صفحه

زمان تحقیق و تاریخ تسلیم آن به نشر گیلکان: تا پایان اسفند ماه سال جاری

جوایز برندگان: از میان آثار رسیده، به تشخیص هیأت داوران ۶ برنده انتخاب می‌شود.

که به همت «بانی امر» ۲۰ سکه طلا به رسم تقدیر به آنان اهدا خواهد شد.

۱- بخش مونوگرافی شهرها، ۱ برنده با ۶ سکه طلا (به علاوه چاپ آن از طریق نشر گیلکان با رعایت نظر مؤلف)

۲- بخش مونوگرافی شهرک‌ها، ۲ برنده (هر یک ۴ سکه طلا)

۳- بخش مونوگرافی روستاها، ۳ برنده (هر یک ۲ سکه طلا)

۴- آثار برگزیده ردیف‌های دوم و سوم، در صورت تعادل نویسنده، در مجله گیله‌وا یا ویژه‌نامه‌های آن به تناوب و تناسب چاپ شده و به کمک «بانی امر» برای آن حق تحریری در حد معمول و معقول در نظر گرفته شده است.

از نویسندگان عزیز انتظار می‌رود آثار خود را خوش خط و با قلمی خوانا روی یک برگ کاغذ بنویسند و در صورت امکان ماشین‌کند و حتماً با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال نمایند.

رشت - صندوق پستی ۱۷۸۳۵ - ۱۷۸۳۵ - ۱۷۸۳۵

پیامهای بعدی در این رابطه متعاقباً از طریق «گیله‌وا» به اطلاع علاقمندان می‌رسد.

اهدای کتاب

دکتر مانی عظیمی از دانشمندان جوان گیلانی تبار مقیم آمریکا و شاغل در دانشگاههای آن کشور اخیراً تعداد قابل ملاحظه‌ای از کتاب‌های علمی خود در رشته‌های مکانیک، الکترونیک، فیزیک و دیگر زمینه‌های مهندسی را به کتابخانه دانشکده علوم دانشگاه گیلان اهدا کرده است. جای خوشحالی است که گیلانیان خارج از کشور و استان گیلان علی‌رغم دوری از زادگاه همیشه عنایتی ویژه به سرزمین

پدري خویش دارند. امید است هم‌ولایتی‌های عزیز مقیم گیلان هم از این اقدام فرهنگی زیبا تاسی کرده نسبت به تقویت بنیه مادی و معنوی واحدهای فرهنگی استان خود کوتاهی ننمایند.

آقای شهریار شفیقی عبرانی از شاعران و فضیلاب جوان تالش ۱۳ شماره از دوره مجله Merian (مجله ارزشمند آلمانی زبان که هر شماره آن به شهر و دیاری از جهان اختصاص دارد) را به آرشو مجله گیله‌وا اهدا کرده‌اند که صمیمانه از ایشان سپاسگزار می‌شود.

چگونگی تهیه شماره‌های گذشته

گیله‌وا

با انتشار هر شماره تازه، گیله‌وا عده جدیدی خواننده پیدا می‌کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظهار تمایل می‌کنند.

کافیست معادل مبلغ ۱۵۰۰ ریال تمبر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیله‌وا پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

گیله‌وا

برگه درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)
(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام خانوادگی
سن
شماره
کد پستی
شماره
تلفن

(از شماره فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا با فترکی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

- حق اشتراک داخل کشور ۱۰۰۰۰ ریال • اروپا ۳۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۴۰۰۰۰ ریال
- حوزه حلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۲۵۰۰۰ ریال

گیله‌وا

دعوت به اشتراک گیلک

ماهنامه فرهنگی هنری گیلک مجله‌ای است که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران منتشر می‌شود. مخارج سنگین مجله فقط از محل تکفروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. گیلک انتظار دارد در صورتی که آن را می‌پسندید و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید. همانطور که بارها نوشته‌ایم، در صورت ازدیاد مشترکان، مجله دوام می‌یابد، به راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد.

شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه ماهنامه گیلک در داخل کشور (بنا احتساب هزینه پست) سه هزار و پانصد تومان است. مقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۲۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۲ نیش کبری، ان زند - میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱۴۵ ارسال کنند.

نام و نام خانوادگی:
نشانی:
کد پستی:
تلفن:

هم ولایتی‌های گیلانی و هم‌میهنان ایرانی

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه‌های تاریخ و جغرافیا، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان می‌توانید به یک مجموعه ۱۲ جلدی از کتابهای گیلان‌شناسی دست یابید. مطبوعات گیلان در عصر انقلاب / م. پ. جکتاجی

فرماتروایان گیلان / ه. ل. راینیو / ترجمه م. پ. جکتاجی و دکتر رضامدنی
ایله‌جار (شعر گیلکی) / محمد بشرا

صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنجکاری) / بکوش رحیم چراغی
تاریخ نمایش در گیلان / فریدون نوزاد

نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین / تائب صادق خان کوچکپور / بکوش محمد تقی میرابوالقاسمی
بررسی اکولوژی تالاب انزلی / سیدمسعود منوری

ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی / جهاتگیر سرتیب پور
خونینه‌های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران) / محمود پاینده لنگرودی

نامها و نامدارهای گیلان / جهاتگیر سرتیب پور

تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی) / محمدعلی گیلک

ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان / جهاتگیر سرتیب پور

لطفاً مبلغ ۵۰۰۰ تومان بپای مجموعه را به حساب جاری شماره ۱۴۴۴ بانک ملی ایران شعبه مرکزی رشت به نام محمد تقی پوراحمد واریز کرده اصل فیش را همراه آدرس دقیق خود به نشانی نشر گیلکان: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ ارسال فرمائید. کتابهای مورد درخواست بلافاصله به نشانی شما با پست سفارشی ارسال می‌شود.

نشانی پستی: - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵، نشر گیلکان

فراخوان ویژه‌ی شالیزار

«ویژه‌ی شالیزار»، ویژه‌نامه‌ای است خاص برنج و برنج‌کاری و صمیمه‌ای از صنایع ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی «گیله‌وا»؛ که شماره نخست آن در بایز سال گذشته به کوشش رحیم چراغی منتشر گردید و شماره آینده آن به زودی منتشر می‌گردد. ویژه‌ی شالیزار به مسائل برنج‌کاران در سراسر ایران می‌پردازد و نگاه ویژه‌ای به برنج‌کاری گیلان و مازندران (قطب برنج‌کاری ایران) دارد.

ویژه‌ی شالیزار، از تمامی محققین و پژوهشگران مسائل برنج‌کاران در استان‌های گیلان، مازندران و دیگر استان‌های برنج‌خیز کشور دعوت می‌نماید تا در هر چه پُر بارتر شدن و بالا بردن کیفیت آن، مشارکت فعال داشته باشند. این یادداشت به منزله دعوت عام از کلیه محققین و پژوهشگران مسائل شالی‌کاران و شالی‌کاری در ایران زمین است که دسترسی بدان عزیزان دشوار می‌باشد.



شماره‌های گذشته گیله‌وا را
از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی
تلفن ۲۵۲۴۸

تور دریایی ۶ روزه به مقصد

باکو

با کشتی میرزا کوچک خان هر هفته روزهای دوشنبه

فروش بلیط به مقصد باکو

آژانس مسافرتی و جهانگردی جام جم

رشت: خیابان امام خمینی - ساختمان زیبا - تلفن ۳۰۹۵۰

گل کچلهی

قصه منظوم گیلکی

برای کودکان و نوجوانان گیلانی

سروده‌ی علی نافیعی

با ترجمه فارسی و معنی واژه‌ها

و نقاشی‌های شهرام دفائی

«گل کچلهی» اولین کتاب قصه به زبان گیلکی است که می‌تواند علاوه بر لذت مطالعه و سرگرمی برای کودکان گیلانی بعنوان تمرین و سیاه مشق، تجربه‌ای برای خواندن و نوشتن گیلکی و آموزش کودکان گیلکی زبان با زبان قومی خود باشد.

گل کچلهی



«گل کچلهی» را می‌توانید از کتابفروشی‌های شهر خود بخواهید یا در صورت عدم دسترسی به آن در ازای ارسال ۱۱۰۰ ریال تعبیر به نشانی گیلکان دریافت نمایید.

رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

گیله‌وا، ویژه نالشی

ضمیمه شماره ۳۱ منتشر شد

قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله‌وا در ازای ارسال ۸۰۰ ریال تمبر

دوره‌های کامل و جلد شده

گیله‌وا

دوره‌های تجلید شده و کامل گیله‌وا

با صحافی لوکس و زرکوب

جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

دوره اول (از شماره ۱ تا ۱۲) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۱۵۵۰ تومان

دوره دوم (از شماره ۱۳ تا ۲۱) به انضمام ضمیمه شماره ۱۸ (ویژه نالشی) ۱۳۰۰ تومان

دوره سوم (از شماره ۲۲ تا ۳۱) به انضمام ضمیمه‌های شماره ۲۶ و ۳۱ (ویژه نالشی) ۱۲۵۰ تومان

علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری

۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت

به نام گیله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند.

مجلدات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.

هزینه پستی برعهده گیله‌وا است

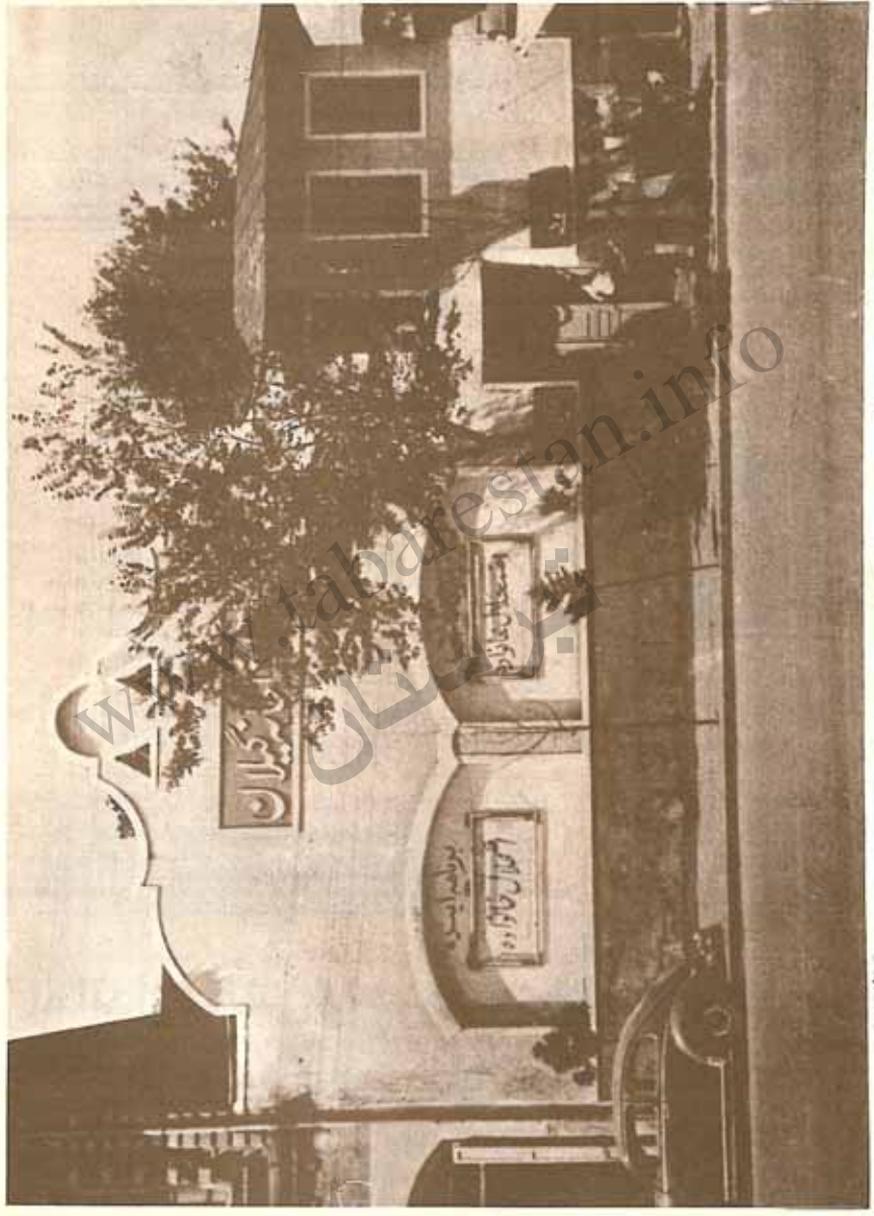
دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا بهترین هدیه به دوستان و

آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است

به اندازه نقشی که در صنعت چایسازی داریم

در بهبود کیفیت چای کوشا تر باشیم

«شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل»



کتابخانه میلان - رشت، ۱۳۳۳

www.tabarestan.info